

حاکمیت او سکا ثبت و در سلطت میکند و اگر او را اختصاص و اختیار یکی در حضرت پادشاه باشد غالباً و جمیع امور تصرف میکند حاجی ابراهیم در عهد وزارت آقا محمد خان و جمیع امور لیکه در غلبت میکرد و همه کارهای عظیم با مختصاً او میکردند
بعضی اوقات نیز وزیرهای دیگر معین و امور محاسبات الیه را در بخشول میکند چنانچه در این اوقات نیز شافع صدر عظیم
و حاجی محمد حسین بهر سوره به پیش این صاحب این منصب ایمن آنگونه بخواند و در حال حاجی محمد حسین نظام الدین
لقب داده اند چنین این منصب مطلقاً با اختیار پادشاه است و او را چهار وزیر است که نه تنها منصب بلکه جان مال اینها
بشمارند پادشاه است و لاف همیشه در خطر و هر قدر منصب عظیم تر است خطر عظیم تر است و غالباً در حضور پادشاه
با مجلس ابراهیمی شخصی باید در دست امور ملکی اوقات میکند از مردم بسیار نگردان و کار نگذارد باید باشد تا باینگونه نشان
ترقی کند علاوه بر آن کسی که در کارهای است ترتری سجد آخسته و کارهای فتنه باشد و در بنای لیکه
که امیر که بیترافت نسبت و جلالت شان و منصب مقتض باشد وزارت بهر در احتمال از ر که در ایران است
امیری که قابل این منصب باشد اگر هم یافته شود و خلاف مذکور محفل میداند که نام و در پادشاه و کسی بسیار
که احتمال آن میرود که دست آور برین خود کند و عزل او بر سبب کثرت محاور و دیوانه ها مان شکل شد بر خلاف
عزل و نصب وزیرانکه عالیم است بر سر کار میآید و در سواری و سخن اینان نیز موجب حرفی یا اسکی بجواب بود اگر چه
انسان هم آماده است که بعضی اوقات امیری برکت برنده نشسته است لاکر این قبل استنای خانه و نیت است
اخیر از زردی بزرگ نشیانی و سوز فدا به پوزند که بمحاور نشاندن با زبان بسیار میکند و در ظاهر جمع و خج عا لیک
تحوّل بنیاست نیز لیکه مندرجاً در آن معین در دقت و آه گویند و در بخشویج باید و خج ملکست و خیل و خایف و در آن
و اطلاعات و ستم بایست علماء مشایخ رسا و آه و دفتر او را واجب در شاه و صاحب مذهبان ملکی لشکری و تغینات
پایان بر تفریح و بازی و در سبب اسکسکه که در مایه و رمای لکن در ایزره بقعه صاحب سلیمه ولی در ایاسکسکه میان
برین امور رنگست که اعتبار سواد دانسته باز در نهایت در زمانه ایران و در ایران با لجه و زمان سلطه صفویه تبیین طریقی
بعضی از سلاطین صفوی علوی بود و با لیکه نیز اوقات را در حرم سلطنت میگذرانند و در بیرون و در ایزره سرازیری
در مزاج پادشاه پیدا میشود و جدا لیکه خدا به سرانده مناسبت است و در راه و راه خفته طی در امور متخلف گات میکرد
این بعد از این سلاطین این سلاطین تا با درگ نشسته بر راه مورد او خط میراند تا او امداد خود را تغیر داده
بسیار گشته که خود سران را بیرون از سران و در حد و حدود متصرف باشد و از او در راه و سلسله
نبتت بودم از صاحب و آه کم جسد سر سلاطین و سلسله بسیار بود و در حد و حدود متصرف باشد و از او در راه و سلسله
در این اوقات نیز در سبب است که در این تیار در حد و حدود متصرف باشد و از او در راه و سلسله
بیشتر از این سلاطین در این اوقات نیز در حد و حدود متصرف باشد و از او در راه و سلسله

تیزبومی آید و آن مقررات است لکن در تعیین شیخ الاسلام انتشاره بازاری مردم ضرورت است و غالباً شخصی را این منصب رسد که بدانش و تقوی از دیگران بسیار می دانسته باشد و مرکز اتفاق افتاده است که احترام ایشان کمتر از همه آن بوده و مانند ایشان اظهار بی تعلقی با سبب و بنوی و بی علاقه ای با ریاست بجهت دوام حرمت خود داشته اند در شهر بزرگت قاضی هست که در تحت شیخ الاسلام کار میکند جمعی از ملاهای دیگر نیز بدون موجب با بامنه از وی و شهرت یا بوی مطارش قصاصت یا شعل و علی دیگر همیشه اجزای مجلس شیخ الاسلام اند در شهرهای کوچکت فقط بکاتبان قاضی و در و بات غالباً بکاتبانی که بنده کلمه عربی میداند و با موز کج و طلاق پرداخته دخل و تصرفی در اموال ایوات ایشان نماید و تحت یا نسکی اگر ضرورت شود بنویسد و فیصله امور جزیره روزمره میکند چون امر مشکلی بر وی و در جمیع جاههای شهری که نزدیکت کنند و قاضی نیز غالباً رجوع بکلمه شیخ الاسلام میکنند و همچنین یکی از صاحب منصبان مملکت عدالت بر آن متقی است لکن اعتبار و اختیار بکمی معنی در بلاد همجانی دارد و بچگونگی از آن در ایران نیست فقط کار معنی در ایران است که مطالب را بنظر صاحب عدالت میرساند و برای خود را نیز میگوید و غالباً چون مردی با فضیلت باشد این امر است رای او را وقتی میند و در فیصله امر موافق دارد سایر طبقات ملا با چندان قابل تعریف نیستند و چون در اصل معنی کلمه مقرری ندارند و مرد و زن را تعانی با ایشان نیست غالب و در عرض ثبوت خواری و بعضی حرکات دیگر بر میآید لکن در ریست حقیقه داشته باشد سخنانیکه در باب جهالت و فساد و تعصب اینطایفه گفته شده است رشوت خواری و جمل بار بیامی قصاصت و ملاهای ایوان را که تخریب این مملکت نوشته اند و سایر آن فرنگستان نیز خیلی بد از بعضی ازین طبقه صحبت میدارد و چنانچه یکی از تجار معتبر سیوی که سالها در ایران اقامت داشت میگوید که اگر وضع مملکت عرف بود بچگونگی علاج بدست نخبه نیست در ایران کار تجاری کند بسبب اینکه تعصب ملاهای مملکت شرع میکند و که انگونه مردم سخت خود بر سر نه چنانچه یکی از تجار مسلم در مملکت و طلب کاران وی که مسلم نبودند رجوع بشرح کرده شرح حکم کرد که بچگونگی طلب کاران میرسد بعد از آن لابد عرف رجوع شد پس رشوت مذکور حکم شد که اموال شخص مزبور را ضبط کرده بفروخت سانه و ادای دین مردم کنند و حاکم عرف پادشاه است و ثوابت می و حکام ممالکت و بلاد و محال فری و تعصبات و تضایف محال که خدا یان در است و صاحب منصبان از بر همین که در تحت فرمان ایشان کار میکنند و حکام عرف در ایران همیته بر جانکه سفینه حکومت دارند لکن بعضی اینکه قانون ملکی مانع حرکت ایشان شود ایشان حاکم بر فاند و اجزای هر حکم بقوت حکومت است فیصله امر بچگونگی و شکم میشود و چون بسیار است که کجا نمایی او خالی صرفت ملاحظه بینه بشود و گسسته غالباً ظلم واقع میشود اگر چه اراده اراده داشته باشد به معنی که بست از کس نیست که بالادست ایشان واقع اند که بسا و استظلام رجوع و در عرض حال خواری کند تا حرکات حکام عرف بسته به طبیعت پادشاه عصر است در ممالکت و کابری و ظلم و تعدی حرکات پادشاه است و سایر پادشاهان

بسی بفریفتگان این قسم مردم آسان تر است از فریفتن حکامشان که پست ترین حکام وقت است که چون قضیه را
 رجوع شود مطلب نمی را می شود و شود و در این قضیه و اگر قضیه جز نسبت حتی که خدای دبی تواند که سیاست کی کند و نیز
 جزئی بگیرد و اگر گناه بزرگتر باشد صورت و آن روز ضابطه اعمال فرستاده خواهد شد و اگر حجت ملاحظه عظم مراد شود است
 بزرگی گناه از جزاداره ضابطه بیخارج باشد او بیجا که مملکت جریع میکند و حکام مملکت می تواند و جمیع امور را
 احکام کند مگر در باب کشتن زیرا که کشتن فقط حق پادشاه است کرد صورتیکه ابالی علی مایع شده یا شود
 یا اینکه مملکت مخوف سکی از شاه را و کان باشد در سایر اوقات که کشتن کسی از مردم بیاید بحضور عرض در باب است
 نظامی شخصی که قتل می منظور است بیای تحت روانه کرده فرمان پادشاهی بر قتل می معارض خواهد شد که در
 کارهای عرف و شرح معین است و این عدم کند به سلامت پادشاه و ارکان دولت است که در امر را
 مکتب عالی از شرح عرف و از عرف شرح رجوع می شود و اگر شکسته و قبالت است و معاملات و حکام وقت
 به مختار نظامی شرح نوشته شود و در مختار نظامی عرف بطور بینه کار می رود و اگر عرف نیز وقت بصحبت شخصی یا
 ملکی اقتضا کند مثل اینکه فیصله از سبب زایع شخصی شخص نزد خود شود یا اگر کی اراط است سیاست که سبب شخصی
 جمیع تبسلیه می شود در این صورت مقدمه را بطرف اولیای شرح رجوع میکند و در امور دیگر سیاست است
 حاکم شرح بعد از ملاحظه شود بینه باجرای حدود شرعی فتوی می دهد فیصله مقدمات در ایران اعم از اینست که
 در حکم شرح باشد یا عرف بزودی می شود و علی الظاهر نیز خبری ندارد که در چند مبالغه نظیر ظهور شوت بکار می رود
 چنانچه مرفوم شد پادشاه ایران خود را فوق قاعده و قانون می پذیرد و حکم شومات پادشاهی در این
 بر سلب ارجح و ضبط اموال هر یک اند عا یا میداند و همچنین بر صورت ترقیم وقت که اگر چه پادشاه در اولی
 الاطلاق میداند لکن اجرای احکام او را قوی معین است در جمیع امور که در و و شرح بر این تعلق میکند و پادشاه
 خود منتهی یکی از ارباب و می فیصله آن نیز از رجوع بطلای شریعت شده بنا بر این قرار است که پادشاه
 اول معارف می آید که صاحب مال صاحب خون مال سلامت و مصالحت باشد و مخصوصا در و طالع شرح
 و ضبط از خبر جزو است که درین دو باب وارد شده است آدر است صرفت صحیح بر آنگار
 وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا رِجْلَيْهَا إِنَّهُمَا كَمَا لَآئِنِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَسَمَ لَكُمْ سَعِيرًا وَعَنْ طَيْمَةَ وَأَنَّ
 فَإِنَّ اللَّهَ يُؤْتِي عِلْمَهُ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ وَأَمَّا رَأْسُ نَسَائِكِ النَّسَبِ مَا لَيْفَا مَا لَيْفَا مَا لَيْفَا مَا لَيْفَا
 اَوْ مَخَاصِرُ فِي الْأَعْلَى الْكُفْرَ وَالْمُنْكَرَ الْعَمَلُ بِالْعَمَلِ وَالْإِنْفِ وَالْإِنْفِ وَالْإِنْفِ وَالْإِنْفِ وَالْإِنْفِ وَالْإِنْفِ وَالْإِنْفِ
 داد و این برینچه است که نيات محجبه است پس آنچه در شرح آمده است در این کتاب است که در این کتاب
 رسالت اگر چه در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب

حکومت سابقین را بسبب تشدید تمام امورهای غریب استخراجی کنند چنانچه از یکی از محترمان اکثر پرسشهاست که در
 سینه هزار و هشتصد و ده هیوسوی در طهران غلامی این عزیز را که خدمت میکردند و هر دو را اگر چه جمیع جان بدر بردند بسبب
 اینکه زود و خسته شدند و غنی الهی را بجای آوردند تا چون گناه بر غلام ثابت شد شاه حکم کرد و او را در بازار چهارم زدند
 زنده زنده بطوریکه قصابان با کوه مسدود کنند اعضاء او را قطعه قطعه کردند با بچه بعضی متصل در تنگوار نما میرزا بعضی
 بر او زدند و بعضی اوقات شاههای دو درخت را سر برهم آورده ساقهای گناه کار را بر یک بر شاخها بسته
 شد که چون شاخها بقوت طبعی میل بجای خود از دو طرف مختلف نمایند شخص بهم در پاره شود و در کینت با بچه
 ساداتن زکیان از مردم در امان مسطور گشت با بچه تاریخ ایران پر است ازین قبیل عقوبات بیامانت که در این
 و امر با دشمنان خود کرده اند که در آن خطه موجب صحبت است زمان بسیار کم علی بن اوشان را بدینا بست بر سر
 دوشی که ضرر است وقت جنگی اقتصاد داشته باشد چنانچه جنیدی قبل ازین در شهر بر دوشی نمود هر دو سحر و ساخت حکم شد بر سر
 آوردن ابلاهی روح بلند می بریزد احوال و فی الحقیقه و صبی که عنوان در ایران دارد در خطاها انسانیت می باشد
 نیست و کس بجهت در معرض ظلم و تعدی نمی گنجد و مکرر شده است که در آن بگیاه در صورتی که بران و بدین فرمای
 گشته اند و این متبر مخصوص است بزنان بزرگان که در اتفاق افتاده است بحال بیکر قبول محبتی جبردار در آن سنجید و عقوبت
 کرده اند و در سینه است که اگر امیری ماه زود بر آگشته اند بزنان و در طهران آورده اند که برین بد بکاران بگشاید که بعضی در
 در سینه نیز در اینجا بگشاید در این کار اخطا هر چنان داده اند لکن این قسم در اتفاق می افتد و بگشاید در آن حال است
 که بی عیب و عجز مردم در آن روز در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 این عمل بر این بدست آید تا بیکو تا اعمال کرد که در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 از همه بیرون و اوقات برقرار است حکومت بر طایفه و حکام بلاد و جامه بادشاه حسین بنویسند و در
 بیکو بیکو و حکام و در سینه است لکن کار کرد که در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 بلکه در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 ایشان را بقیه بر این روز در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 شعری بر روزگار و نوع و همه در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 او شود و لفظ این و در روزگار است و در روزگار است و در روزگار است و در روزگار است و در روزگار است
 احماس که سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است
 خطه و حمایت گشته مد بکار نمود که خود نمود که در آن سینه است و در سینه است و در سینه است و در سینه است

گشت به است خان پسر جمال فارغ با پنج هزار برادر و برادرده گشت از خانوادہ شخصی فقط افاضی نام طغیان کجای قاجار
خان بانی ماند به است خان بجهت یک خواست شخصی در آنجا دست باز و ایشان نیز اطلاع و دیگر بر آنیکر دندلا بر شد که آن
علی بهم خوردی بزرگی ایشان خبر کند افاضی بدین وسیله از آنجا گشت به است خان بدرفتند و چون بشان زده سالگی رسید
از افاضی خان استراحت با عانت وی به است خان زده گرفته بود که ساخت رود و بفرستد حسین طغیان و فضل انور افاضی
خو خان فرستاد چون نوبت سلطنت بختی می رسد بر سر دو سبب حسین طغیان دارد که در وقتیکه آنرا که بگفت خوردش او بود
بسیار گشت حسین طغیان دو نفر از مردم خود را حکم کرد و از جنگی که در راه افاضی بود و ختم شده در وقتی که در آنجا بر سر بود
آن جنگ بود یکدشت او را گشتند آثار سبب او از آنجا بود که در وقتیکه آنرا که بگفت خوردش او بود
گشتند شخصی شاه فرمان داد تا ایشان در راه بر سر ملاکتی در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
بجای فریادی نیز خبر کرده فرستاد لکن ایشان بگفت رفتند شب در دردی فرصت بودند تا تمام حسین طغیان بگشتند
بالاخره یکی از برادران افاضی او را در راه ضرب خود زده گشت از پای برد آورد بعد از این تفصیل خواهد بود بگویم که هنوز
مردی بفرست از نسل است خان ظاهر شده است لکن حسین طغیان مقول افاضی خود دو آورده اگر این پسر لاقی تا او خود
نود و شصت تمام بدو خواهد گشتند در وقتی که این تاریخ نوشته شده است که متوارن هزار و شصت و ده عصبی است
قریب هفتاد سال است که این تاریخ در دو قبیله شخصی در ششی قایم است سرخ السید است و بسیار است که در است مقول است
باید گشت قائل از بسیار و در اب متصرف نیز بگفتی با نیا زده از زمان منوب نزدیکی بر بشر طریقی برای خود
اخبار خود میگردد بدین اینکه شیر با یا کابین به در این قسم اصلاح را از سایر اقسام بهتر دانند زیرا که رفته قرابت پیدا
نمده بعد از آن دشمنی از بسیار برداشته خواهد شد قبا با این در مطابقت کردن خون و وضعی مختلف از بعضی کلمات
راضی بگشتن میباید و فخر را درین میدانند خون را با خون شیر را لکن این عمرتی نماند اگر شخصی را کسی است و بخواهد
که در وقت مقول از او بگردد هم است که بیشتر بی با طایب با این بگردد از آنجا که در وقت مقول میبرد و در آنجا گشتند
میکنند اگر چه در آنجا گشتند و همیشه قضا میکنند که در این شخص گنودند اگر چه از آنجا گشتند که کسی این را فراموش کند و بگوید
این باب فراتر از پیش از این حدود بفرستند زیرا که ایگو حرکت از آنست و طایب بگردد و در آنجا گشتند
خصوصی ایلیات صحرا است از آنجا که مترو و طغیان کند و در این برادر لاجرم باید و اولاد و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
آنهم بدین برگردون است زیرا که او را این قسم کردنی را امیدوار را اسلح نامور بفرستد و در این قسم اجماع است
که با بیشتر جسم بدست رسانای مختلف بنام طغیان در ایلیات بران بسیار است و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
این است که افاضی را بگشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند
رنگ آن بفرستاد و کجی خواهد شد لاجرم بنا بر ولایت بدون حوائی خواهد بود و در آنجا گشتند و در آنجا گشتند

بر جزایر بحر عمده می باشد چنانچه حال می توان گفت که جمیع خرابی این حکومت است از آنجا که جزیره خارک که در صحنه جنگی است
 که قدری از غنا کر ایرانی در آن هستند اگر چه سلطان خود پادشاه علی الاطلاق همه جزایر میسراند و در ایران در تمام امور که با
 حاکمیت و امرای قبایل که از پای تخت دورند بعضی از عافیه خود را در دربار پادشاهی بگذرانند که تلامس و
 دولت خدایت و ایشان را گرو می گویند اگر چه همیشه راسب بین هستند که گرو میها گریزند لکن قیود و سبب
 که در وقتی که گمان چنانست در حق شخصی که گریزی داده است برود و اگر چه در بعضی اوقات که بی برود و خصمه
 که در میان افضل سائند لکن بندرستان اینگونه افعالات میباید دیدن بسیار در جاده افراسیاب است
 اگر امیری قدرت داشته باشد حتی القدر رتین پس سوختند و چون راضی شود گنیزد بر گنیزد باز در
 پادشاهی که از رعایت کلی اطاعت و انقیاد وی میسرند وضع و حالات را در می خرد و اگر چه در این
 که از ترس یافت بظایفه اگر چه هر کس که بجا دست سخت برسد برتری نیستند که چون میبندند ملکر بخوابد که داخله در امور
 و اختیارات است ایشان نماید سر باز میزنند و بی گزینان که در این اواخر گلش جزه ممالک است و دستگشت سافهای بسیار
 از بزرگان خراکه در آن ایران بود و درانی کردستان آنهم بر رسوم آباد و خویش زندگی میکند در درجه و ممالک
 مورد خود سلطنتی علی التمام و الاستقلال از قواعد حکومت و کلمه شرفی آن حکومت در سایر بلاد ایران الا اینکه
 احکام شخصی از سبب از میان آنجا برداشتند و سبب است که در آنجا حکومت در سایر بلاد ایران الا اینکه
 لطایف و دروغهای باطنی و سوز و گداز بود شهرهای بسیار در کردستان است ولی بسیار کم است که از این است
 در شهری با قریه معتبره در تمام گریز یا اینکه در جبهه جمعی گریز برای جنگ غالب نیست که چنانکه در کابول
 و اعم از اینکه در خانه پادشاه باشد یا در پیش از چند خاندان جمع می شود لکن گریز بر همین چرخ گردی گریز است عادت
 که در شان بالربیب می شود از جهت خصمی که در خطه می بینند و در آنجا جمیع جانان ترقی و اصلاح طالب
 این از سبب جنایحه در باستان شیم بویا در شان است و این است که در هزار سال پیش تا کار بر گشته است
 و بصیری بر نشان به ادبیات که در شان در برهون در ایران فاسد دانش را طوری و در تخت می خردند و در
 نسبت حکومتی در شی بد و ابطال بر این بعد از که درین دو عصر ممالک عالم بود در قریه جوارش را در
 قبالی کردند بصرفی که قصد حقیقه این است که گردانشی با که بودی چون در درم و نازد حضرت از چهار دست در که چنین
 نشان المذاق است از این سخن نظم و نون ظلم بسیار و لعل آدوی به باشد او بسیار در بهای و آید و کیا هیچ
 بود نسبت دشمنی که لازم است اینگونه حالات و ادب را در این است که با بر مل متخوین در میان است
 در این گونه هم هرگز نیست دانشمندی زیاد کرده است بسیار است به بزرگ کردن و شسته نه و نه و نه و نه
 حال مشین بر بن اسلام از ولی بخندن چندی در این

اول آنست و بعضی برای دیگر مساجد بنا می کنند در شهر حقیقه غالباً مساجد سایر بلاد ایران ملحوظ میشود و اختلاف اصلی که
 با سایر عراف این مملکت دارند این است که قریب سینه گردستان مذمبیا است و دارند و بنا برین در اصول شروع مساجد
 این طبقه میکنند و قبایل صحرائین را می دانند و فری چند آن افغانی این چیز است خود برده و عادی که در این بناگاه
 خویش دیده اند باقی امرای خویش را بنا برین می نمایند و رعایت حال است ایشان حتی الامکان می موزد و این
 درینست که هر که بر او شصت و ده جموی بولف کتاب و روی کتاب از افغانی می کشند و بیست و پنج میل آنجه مسافت است و این
 شده انداری که از جانب والی متین شده بود و ضمن صحبت گفت که جوانی از ایل سرکه در روز پدر خود را کشتن گفت
 ضمن او را و این کشت همانرا گفت همان سنگم این طور باشد علت اینکه میر خود او را شست کسی دیگر نیست که دعوی بر
 کند که هم الیه والی مملکت را انداخته که گفت والی نمیتواند در یکروزه امور داخل و صرف کند مگر اینکه بعضی دیگر او را در قتل
 باد و او را می برد و بعد از آنکه گزین می شود امر باصلاح خواهد گذشت بسبب اینکه این اگر او همیشه در جاکت و جبران
 نمره خود در جلی پیشین جهان بر مرد در راه درازش بود مگر از ضلع کردستان بسیاری هستند که سکنه اسجا الیه در ممالک
 باد و این امر سینه جنبه جهان بود و ممالک متفق که دارد در اندازی ایشان را از آن می پندارند این است از بعد از قتل
 خیل ملک می اندازد که در میان آنکه از مغرب دریاچه ارومیه گرفته تا کوه شهر سلیمان میرود و سکنی دارند و اینها بعد از آنکه
 دیگر ایشان چیست میکنند و توان ایشان را کردار زدن صیرور و بیخ قبایل اهل آسیای صغیر است از وی بیرون
 بر سر این سال عمر فروغین است که در وقتی که بیتره و او همانا به سر رفته است و تا ساخت حاکم و آن بود که
 بعد از حالت برای خود را رخ و آینه بود اندک دور و وقتی که امری عظیم از امیر ایشان صد دریاچه سنگانی واقع در
 شریقه شده است متوجه این است که چون امری در وقوع باشد با قایان بخواهد محققه که هم راست ایشان بگویم و راست
 عن صاف است همگی ساخته امیر را بدین مجلس احضار میکنند و در آنجا است که عمل می گویند که در
 نیافت امارت خادری که از قایان که این مجلس می است گفتن زیرا که از میلدار امیر در این امر که در این امر
 مجلس بیرون میرود و در دست دیگر بیخانی در برابر قایان را اندازد که حاکم با او صحبت قانون بجز است که
 تحقیق پوینده است که آداب سخاوت و در هر کی باشد به جمع است و در این است که در این امر که در این امر
 سلوک میکنند در تاریخ کروزان که می از مطالبه شده است در نسبت به سکا که در این امر که در این امر
 که مردی بود و بجز نیاست موصوف و ذوقی در این امر که در این امر که در این امر که در این امر
 کرد و بر او و او که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر
 بجز در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر
 بسیاری از امرای حراسان که در این امر که در این امر که در این امر که در این امر

آب دهند و به تمام حاصل حکومت و بندگی میمانی غالبند که بخت آن خطیسته آب باران است بزراع میدهند آنچه
لازم تر عیب است معمول میدارند اگر تخم نذایع باشد دو بخت حاصل میوارند پس بدو یکی نزد سایرین دو نوشته است
این صورت اختیار دارد که تخم دیوان باشد این تخم را عیناً بعضی اوقات نریب حاصل میبرد لکن بسیار هم اتفاق میافتد که هیچ
نیاید و این قسمین اگر آبالی باشد بسیار کم است که زراعت شود و اگر زراعت شود حاصل حاصل است باید مالکت و در هم بخورند
باید بدو آنچه مذکور شد در باب محصول است یعنی است اما در محصول تومی هر پنج بر واحد فروردین زراعت نمود هر چند در
در این رسم کاشته میشود تخم از عین است و چون حاصل بدست آید بخت آن حق دیوانست و در زمینهای آبی در تخم
حاصل شوی بدیوان میدهند اما آفتاب و تابند نیست نیز نیست چسب اختیانت همی در مالک چنانچه در عراق آنجا
و بعضی اصحافات فارسی حاصل میفرود از هر جزای سالی نه و میگردد در دماه خمر سلطان تمام میخواند و اطراف که سبیل شش
و خرمستان و دشتستان خلیج و در میکارند و فروده فوق زمین آن گفت و آفتاب است که مالیه از رضی بد بسیار در
ایران بدان تیر جمع میشود بعضی از طرفه شاید که در مملکتی و در خارج مخصوصه موجب شفاف مال دیوان شود لکن نه بدین
که قائل فرماید خرد و در دست این صاحبان ملکند و در زمین زراعی و کما اشکان دیوان است و بر هر طرفه و در
و در باب مالکت علی السانل در ارض میدهند و در این باب نیز رعایت شده تا آنست که در مملکت و آگاه و قدس نریب
و بعضی از آنست که در مملکت رعایت میگردد و بعضی از آنست که در مملکت رعایت میگردد و بعضی از آنست که در مملکت رعایت
تیر بدو هر طرفه و در زمین آنجا حاصل میگردد و در زمین آنجا حاصل میگردد و در زمین آنجا حاصل میگردد
و در زمین آنجا حاصل میگردد و در زمین آنجا حاصل میگردد و در زمین آنجا حاصل میگردد و در زمین آنجا حاصل میگردد
چون دیوان است لکن در این او اظهاری از هر طرفه و در زمین آنجا حاصل میگردد و در زمین آنجا حاصل میگردد
هر چه که بخت از رضی است مطلقاً سال در چهار چوبه خرد است بهانات اطراف شهرها بخوابد و در ایام جنگ
نقشانه اختلالی بوده است تحقیق میباید که بعضی از اینها از زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها
لاکراین قسم زمین باید به زمین باغ باشد یا در آنکه بجهت زراعت شود و در زمینها و در زمینها و در زمینها
باید این علم نریب و باریا بر کن زمین بکار بچند یکی از زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها
پس بران عمل شود باین طور که مالیه جزئی که از آنست زمین بدو بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر بر
سن درخت و نفاذت میوه بر مالیه مقرر است تا مال دیوان بدو مال است که بسیار است اما در زمینها و در زمینها
و تا باین خود و در این زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها
و باغ و در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها
سختی و اگر بخش باشد یعنی اگر آب صحرای است یا در زمینها و در زمینها و در زمینها و در زمینها

داشته و پیشکشها ابده است بگوید که پیشکش حاجی محمد حسین خان بنیاده بود و چه فایده بود که با هر یک هزار تومان نقد و بر سر یک سال
 گنجینه در غایت افاضت بود حاجی محمد حسین خان بر روی بقایب محترم و معتبر الملک حکم اصفهان و مضامین انظار
 این دولت را آدمی اصفهان که خود سبب آنست تحصیل میکند با همه تکرار و تخریب و مزاج هر چند که او و پیشکشها بیکدیگر باب
 شاهان و پادشاهان در روزها بدهد پیشکشهای دیگر است که بتوان گفت از نفاذ است که در تخدیه سخالی از امکان نیست
 ولی اینها پیشکشها را با خود در روزها و نالیه از کسی نمیکرد لکن بخار که همراه او و بخواهد باشد باید من حیث الجموع یعنی
 گراننده سلطان بیشتر گسرد و از آنجا است که یکدیگر بخار از منجبهی بر یکدیگر با میلی بر هم پیشکشها فی الواقع بپوشیده
 از آن جهت بود که مورد قبول است که در پیشکشها بدان صلح بچرخه خصمهاست که است بعضی از چیزها در ایران است که با اینکه
 نامه را بسبب و یا عسار از آن است هر چه در پیشکشها در آنجا و در محله و فایده یکدیگر در اموال دیگر که سبب از نصب
 غلبه است و در زمانه تاری بطور تمامه در یکدیگر هم مبالغی بسیار بود و این بی تقصیر نیست و فنی که بشنومیم که اموال در وقت
 با سبب این که از راههای دیگر و غیره قسماً بتمام نقدی میگردیدند و در آن زمان که بخش از ملک است میرزا آقاسی اخذ جمیع
 این اموال را در وقت صلح و طبیعت پادشاه وقت است ممکن نیست که تخدیه ای از روی تحقیق ترا کرد که بی اجمله
 گراننده خان بر نشانداری است که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 بخواهد در آنجا در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 با عسار فی الواقع از آنجا که در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 بعضی وقتها در آنجا که در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 طبقات حمل منوال الا اینکه در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 تمام علیه بر صاحبان این ملک و در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 انچه بکماله سید در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 علم بود و در قهری مدراج بر آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 از بی فرجه او ای و در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 بجز نقد و من میزد بر آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 و پیشکشها در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 پیشکشها در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 لکن بهتر است است لکن در این صفت که در آنجا که در آنجا که با اعداد بسیار سعی نموده است امورا خفا از غایت میگردید اگر لشکری
 که صرفه صالح ملکیت و بچرخه خصمهاست که است بعضی از چیزها در ایران است که با اینکه

دولت را بر امور خالصت و بیولالت و رضای مختلفه داده مالیات بخارج بجهت مدد معاش و وظایف و مشا هر و مواجیب ایشان مقرر نمایند. اینچنین دلیل بقدر کفایت است که بگوئیم آنچه در باب مالیات ایران مذکور شد قریب بصحت است زیرا که بمسای تقریرات مزبور به بر اخبار کسانست از بابالی ایران که از اینگونه امور اطلاع و استحصاری داشته اند احتمال دارد که در جمع مالیه من حیث المجموع احدی مبالغه در فترت با تصدیرت حکومت را به سهولت نمیتوان بخشید کرد لکن محقق است که محتاج خیلی کمتر مدخل است غالباً تدبیر سلاطین این مملکت نماند بسیاری از سلاطین آنجا جمع کردن مال بوده است زیرا که در حکومتی که ندر رعیت به دولت اعتبار و نه سلطان را به رعیت اعتماد است همیشه خزانه حکومت را یکی از امور لازمه بحفظ مملکت میدانند و قبل از آنکه سخن در باب حکومت و عدالت جمع مالیات این مملکت بیاوریم باید دانست که چند کلمه در باب اقتدار سلطان و اثر آن در اداره داخلیه مملکت مذکور شد تعریف جبر جز با تواتر کلیه حکومتی که مانند سلطنت ایران که متصل منطوقی تحضیرات قویه است در رعیت اشکال است لکن این تغییر است که جز اثری عظیم در طباع و حالات ناس دارد بهیچوجه موجب تخریب یا چنانکه باید نبیند بنوعی که سبب اداره امور جمود مقرر شده است نمیتواند شد و چون بنمای این قواعد بر عادت در رسوم آرا می بیند احکام مشرب است کسی بآرای یک بر خلاف یکی از قواعد مقرر و دومی مد با هم می بردارد نیست حکومت بر این میتوان گفت که حکومت لشکر است که عمل اداره آن موقوف بر حال رعیت و وضع مملکت است اقتدار پادشاه ایران نسبت به موقوف بر رعیت است که رعیت از او در آنچه کوشش است که شمشیر سلطان همیشه باید بلند باشد تا در ایران با بد همیشه کشته و در ضمن خارج و وضع متورمش داخل شده و چنانکه ایند زیرا که امرای جاه طلب و سرکش اطراف می بیند تا طایفه کرده اند و ما دام که از وی هم نماندند خود امین رعیت است. و تواند و امرای مقتدره همچنان ملک نامار وضع جایست مرکبند در امور محله خود اختیار و اقتدار علی الاطلاق دارند بنابر این چون از سلطان هم داشته باشد رعیت در تحت حکومت محلی است چنانچه در محض همه است یا در جوانی و جوانی چون واسطه این سلطان در رعیت اقتدار زیاد دارد و پادشاه چون غالباً بر اقصای وقت کار میکند لاجرم احکام و اعمال وی بسیار است که موقوف بر آرای کسان است که محل اعتماد وی واقع شده اند و لکن امیران می مانند بسیاری از امور نیست و به نمیتواند شد و این جسم اعتماد که نسبت مراد است با پادشاه است تا با در خفیه مصدر امری شوند که چنانچه جمیع همچنان است و تمام سزای سلطنت را حاصل است چون سایر وضعی که حکومت مطلقه دارد و محال است که اگر خطائی از اینگونه از خاص سزنده چون بگفته شد الهی عبرت خود پادشاه کنند لازم میرسد که این طایفه تجلی تابع اراده پادشاه باشند و بر عی زکیب حکومت شده که محال است حالشان این اشخاص غیر از این است تا ندانند و آن گفت که بیشتر از آن در فاه مردم بسته بمخاطره است که اشخاص مزبور همیشه در معرض آن واقع اند زیرا که هیچیک از او را امر نمیتواند بهم رسد. خلافت اضافه با قانونی کس در مگر اینکه پادشاه ضعیف العقل بسیار ظالم باشد و وضع حکام بلاد و امرای قبایل سیر سلطان ترتیب بوزر او اولیای دولت است پس ناچاره شود که او بر دست رعیت همیشه پادشاه را میتواند به عینه در معرض خود را کند مثل اینکه کسی در بای تحسنت باشد و یا تواتر

خود را بدستخوار سازد و پادشاه نیز بر مصلحت بعضی جهت میرسد یا بدقول کرد که در کلی که مردم آن خود دست تربیت نشسته
حکومت و اختیار علی الاطلاق پادشاه بر رجال دولت و اعیان مملکت خود را لوایم مطهر رعیت است و الاضعفا یا مال غنمکی
و نظاوت ظلمه خواهند شد اگر چه بسیاری از سلاطین ایران را میتوان گفت متلون المزاج و شدید الظلم و ظالم بوده اند تا بسیار کم
در تاریخ بن مکت نشان میدهد پادشاهی بد که بعد از قنار و اسکان سلطنت ظلم کرده باشد مگر در حق کسانی که رسوم و ادعای
حکمت ایشان را عرضه خدمات پادشاهی ساخته است و اقسام مردم در این و آن سبب جنگ و جدل و اغتشاش مورش
کر که در مکت رویداد زیاد بر سابق شده سبب اینکه در هیچ درج مملکت جان مال کسی این نیست بلکه مملکت نمی گناید
مال جنگ و جدل نیستند هم جور شدند که دستي نجراب کار بهای شخصی که ادعای سلطنت میکند بدین دوستان خصم و حاکم
که باعث قرار سلطنت می شود است مگر سبب دعوت دیگری میشود که هم او مایه خرابیشان میشود این موارد که گفته شد اگر
پادشاه فتنه جان یا مال یکی از عا با که بلا واسطه در خدمت وی نیستند نماید طوم خواهد بود پادشاه ایران همیشه در پای تخت
خود و مصافحات آن صدر دیوان عدالت عرفت یعنی امور موجود بدیوان عرفت از جهت این است که انسانی دیوان
عدالت رسیدگی کند بعضی پادشاه میرساند و پادشاه حکم میدهد بدان چون اشغال پادشاهی یاد است مجبور میشود که در اینگونه
امور بسیاری از ادوات دیگران اعتماد کند یا اردوی فخر علی صادر نماید چگونه احکام مصفا یعنی که اجزای آن نبود مگر در حال
صرف را در صورت ظلم بجهت جلوه میدهد به بعضی که غالباً در حضور خود پادشاه فرانشان غضب که همیشه حاضر خدمت است با حرا
حکم میرد از نه غالب این است که می بینیم در مملکتی مثل ایران ایلیا پی تخت که بلا واسطه در تخت اداره خود سلطان آمد مرده
الحال ترین ایلی سایر ممالک اند پادشاه را بالنسبه با ایشان که همیشه در نظر در رعایت و عیانت مخصوصی است که مردم با او
دور دست را از آن بهره رعیت و لذت با ایشان بطور رعایت و عطف و اعراض سلوک میشود بسیار کم است که بخود پادشاه
کسی دیگر تواند که بر ایشان قدری با اجماعی کند شک نیست که اگر اینها یک بر حکومت مطلقه تر نسبت است بزرگتر از همه از
تبعین حکام دولتی الطبع است فطرت بر بلاد و بسوطله اید ساختن ایشان است رعیت که در آنجا که باید از پادشاه بر طایفه
سلطنت که نشاء و مصدر حرکات سلاطین است بجز باشد بسیاری از سافرن فرنگستان که در پای تخت ایران چند می آید
داشته اند از ظلم بعضی سلاطین بالظلم فتنه شده که اند اخبار که میدهند بهر مخلوط با خوان است یکی از ایشان می نویسد که رعایای
ایران از پادشاه متوقع ظلم اند و مثل میرند بلکه ایرانیان چون میخواهند فتنه زحاکمی یا تخلفی ظالم نمایند میگویند پادشاهی میکند تا اگر
کسی بخواهد بر ایشان با دلی کند میگویند که پادشاه فرجی این را بیاورد که نماند و نماند بر این میکنند که فتنه زحاکمی
با به ظلم کند لکن معنی این سخنها است در فتنه این میسر که مولد از بر عهد است که بعضی است که پادشاه را
تقدیر است که دیگر از آن نیست نه اینکه ظالم است مگر در وقت ضرورت و در آنجا که پادشاه را که در ایران است
بجوبی مستحضر است و خلاصه مکت خودش بسیار ای بر آرای هوای است و نظامی خود را مستحضر است و قول می نمود از همه بر

آنکه در باب تزلزل مراج و شدة عمل و ظلم و سب و سلاطین ایران و بعضی برین مذکور بود که بعد از این لغت جلیل سرگزشتیم که
پادشاه نسبت کسی که از شاهی دولت یا مراج حکومت یا شاهی گزیده است که آرای عمومی با من آن فزونی داده است
از صاحب منصبان ملکی نیز که در بعضی منصب مطیع و مستخضر است اما بعضی سبب نقصان ذرات ایشان بجنبه جا و منصب
نیتود اگر کسی حکایت ممالک ایران را در این باره در این مختصر بیان کند بجنبه ایشان گوید بدقتش گوش میدهد و بچشمی نشود
لاکن بجنبه مثال نیست که کسی بجنبه ممالک ایران حکایت کند که سبب آنست که در این میان سبب که در لاکن بیان کرد در این باره
در اندام مؤلف مرود گوید و در این است که در مکتب مشرف است بیان از شخصی در این باره تا جیاتی اینست که در این
بهر یک که شباب و شندانی هر چه در صدر و وجودی است در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
همیشه در قوه دارد که اگر خطای کرد از این بزرگان بگریزد و پادشاه بخورد که در این باره تا جیاتی اینست که در این
مرعی و اردی با در در معرض خطر در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
شتر از این قربانی بسیارند و در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
در چون وضع حکمت حاصل تزلزل است حکم نیست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
و فصلی سوم فلانی خود را با اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
که اگر پادشاه در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
پادشاه یا کسی که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
در بعضی موارد و نسبت و اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
شود از اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
و نسبت در برنی یا حاکمی در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
و نسبت در برنی یا حاکمی در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
یکو میان املاک است که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
که صاحبان این زمین بجنبه برادر غنچه یا کر خنده است که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
و نسبت در برنی یا حاکمی در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این
و نسبت در برنی یا حاکمی در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این باره تا جیاتی اینست که در این

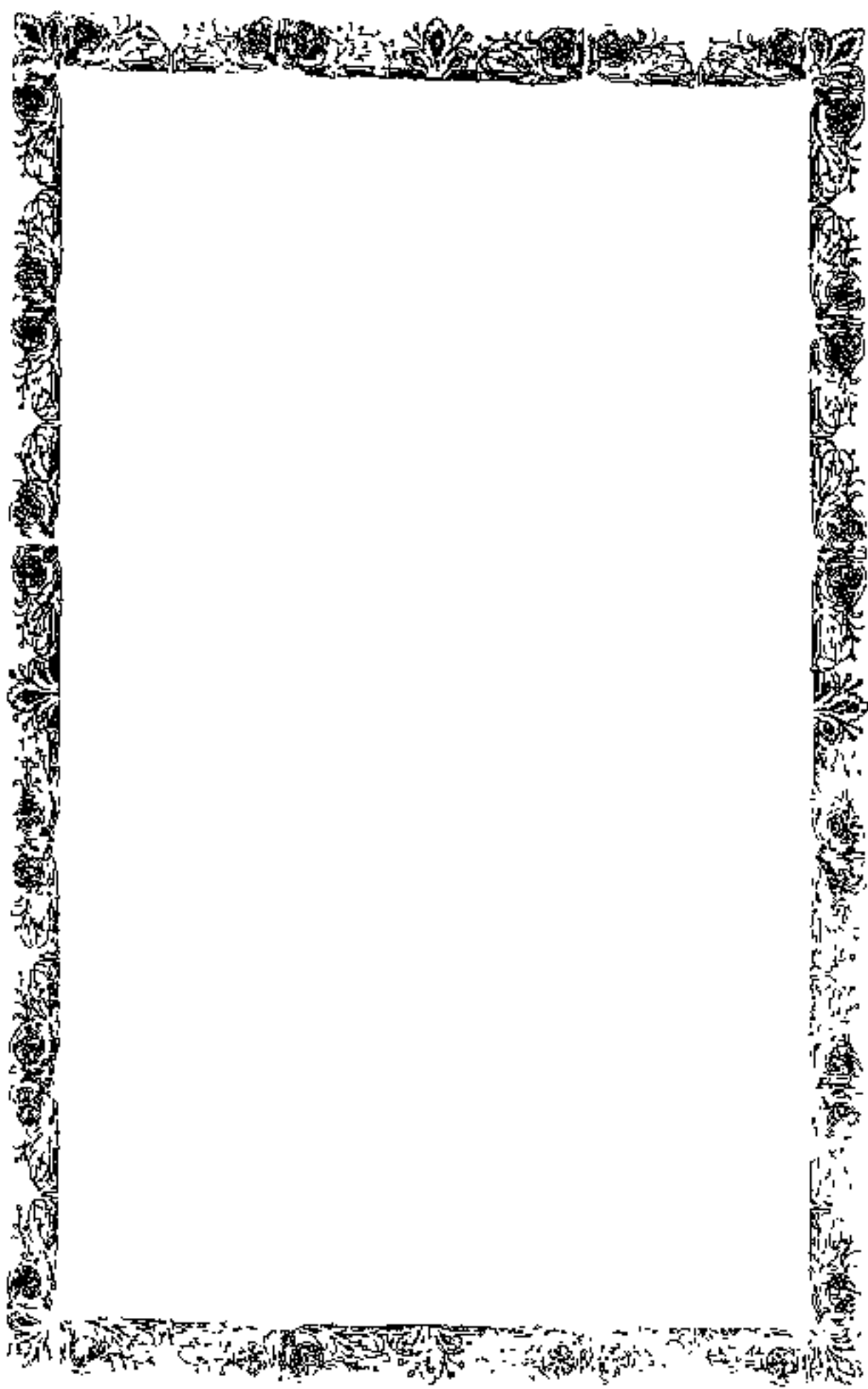
ایران از او نیستند جمع طبقات ناس و کساییکه در خدمت حکومت اند و فلان من در خرید و این طبقه نیز میباشند هرگز هرگز
 مملکت بخواهد میسر و دیا اگر بخواهد مملکت را بدون این معرکه میگذرد که در پاس برت در کار نیست حکومت در این باب
 مدخله نمیکند چون حرکت این آسانی ممکن است بعنوان گفت که این قاعده بشری از سبب خلاص مردم ایران است از ظلم
 و اجحاف حکومت نهادن استسمای این قاعده بگفته زمان را مانده اند که بدون اندک نمیکند از مملکت راه را بکنند غالب
 گرفتن این تذکره بجهت ارمانه که بخواهند با اهل و عیال احکام کنند جهت و خرج بسیار دارد و چنانچه در اوراق عین است که در
 یافت اخلاط احکام شرع و عرف مصلحت پادشاه و انسانی دولت و منفعت کلی در آن مشرج است بر آنکه در هر دو
 بجز آنچه صریحا بقضای شرع حواله شده است طرفداری و حمایت پادشاه و کساییکه مقدرند ضرورت است و این جانب و در
 غالباً بر نوت و طورهای خلی بد حاصل نبوده چون این ستم بستاند با انصاف و اقتصاد با بجز من شره پادشاه و کساییکه از جان
 دی بجز ای انگونه امور نامورند ممکن نیست فریفت و خریدی از آن چنانکه باید بشود در مملکت که اداره قانون این انحصار و بجا
 ملاحظه جمالی در احوال طرفین علی الفور قوی داده میشود بهترین حکام علی الفطنه قوی یافت میدهند و نیز کساییکه بخواهند کساییکه
 بپوشند با یکساییکه از بختان با آسانی بتوانند کار خود را کرده در لباس عدل و انصاف جلوه دهند فقط کاریکه دادخواه بخواهند کرد
 این است که اگر از عالمی بر روی غلبی در میآید عرض حال خود را بپادشاه کند درین باب کسی در مانع خواهد شد چون
 در باره و در بعضی است که عرض از آن میشود به سبب این است که اگر هم داد مظلوم را داده نشود و قوی از این تمسکین گناهان در باب
 حکام بلاد و شهر با سارتمه بهایا بجز پادشاه و اولیای دولت خواهد بود که با در اعراض و جمع اموال در اجنبه کنند یا
 مجورس ساخته تا آنچه مردم بخلیه گرفته با ایتان نیست کند و حملات که آمدن و اصلاح حکام از انگونه اتهام سالم باشد
 زیرا که احوال دشمنان در غی و بی قیومی خوانند و نیز بدین در جهان پادشاهی ناسه است بکساییکه سبب میباید بخواهد
 پس میتوان گفت که حسب رسم مملکت حکام مجبورند با یکم ظلم و تعدی کنند تا همیشه استغوامی شره و اولیای دولتی
 کرده خود را از سوانی و غیره منصوص و محفوظ دارند بهین نوع خرابیها که در مملکت عدل است و جمع و تحصیل مالیه نیز بسیار
 لاکن در این طرف ظلم کردن نمدی نکال دارد و مملکت اینکه بسیار شده است که صحیح اهل قریه را بلوکت نمودن کرده اند و اگر
 پامی تخم مسافتی داشته است چنانکه خود نتوانسته اند برود و کلا فرستاده اند اگر چه این عمل بجهت این است که انصافی در حق
 ایشان بشود بلکه بسیار کم است که باین امید حرکت کنند تا بعضی است که این عمل سدیست در مقابل ظلم شخص محص و حق را که
 کساییکه تکلیت بر بار پادشاه برود اند کسی در حق شان تعدی تواند کرد مگر یکبار در رجال دولت چنانی خاطر جمع باشد بنیان
 مستب زبات مناصب ایران چنین بنیاید که مگر لعل خود علی بر محاطره و پر برانی تا نظر است اما با خیال مردم هیچ ملک
 این مردم ایران طالب منصب نیستند زیرا که همیشه سبب انقباض و تحریف و بعضی از قاصد مایه دولت و کسنت میشود و هر کس
 به منصب میرسد بخواهد تا نتواند بدون اینکه علی الظاهر خلاف قاعده یا شیخ کرده باشد خود را با او کند صاحبان مناصب

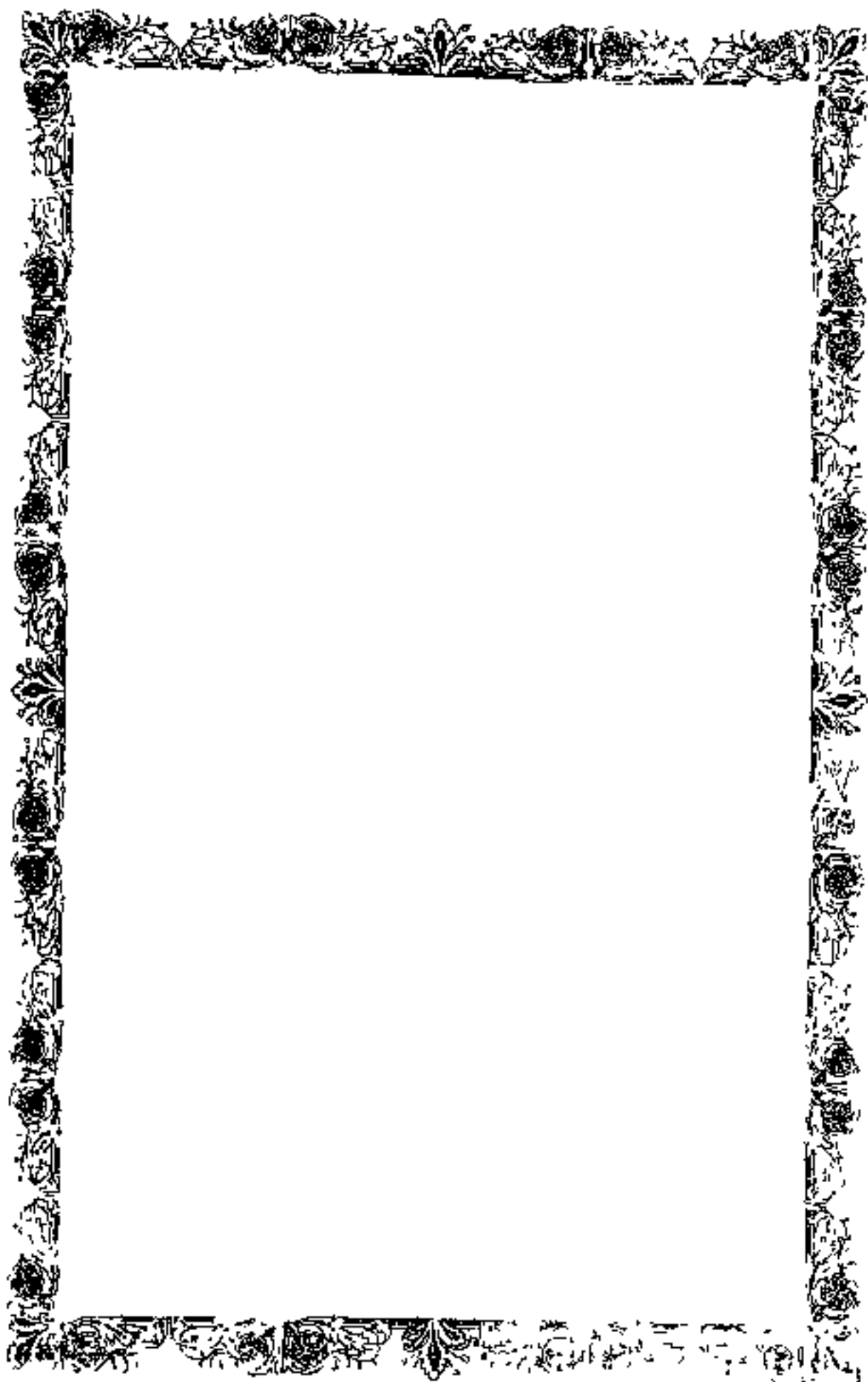
برکت را رعایت مردم داری و زیر و ستار از هم بیاست قدری آرامت و نماز مانع است وضع جفا و اعمال بگوشتان این
امرای جریس و شدید که نخواهند پیش از مالیه بگیرند و با همین ناسجار که نخواهند از قدر معلوم هم کم کنند باید چینی باشد چند
سال قبل شاه زاده حاکم فارس در باب زندگی مشهور از امرای دربار خود مشورت کرد که ویرا چه خوب کند یکی از امرای که پری
و کوری او را واجب الزام ساخته بود گفت بجز ما این در در اضابطگی از بگوکات فارس کنند زیرا که هر گاه کسی که از
عظیم تر باشد این شغل جزای آن خواهد بود و رسوم عظیم و بیداد و احد و طلب که هم از سالهای دراز در حکومت ایران بوده است
هنوز و باغ ابالی این مملکت را بنحاکت نمالیده و همچنین بعدیکه باید سبب فقر و فاقه ایشان شده و زن او ایمان ملک مصر
علی الظاهر صاحب کنت و ژوند و کسانیکه در خدمت حکومت همه بحسب ظاهر بوسعت و فراخ حال بود که میکنند
بعضی از بنجار و سکنه معتبر بلاد نیز صاحب اموال ملکند زیادند در سایر مملکات اگر چه دولت مد کم ایست میشود الا
دیگر بسیار کم است کسیکه بتوان گفت فی الحقیقه تجار است و نشدند دیگر از ملاحظه اینکه امور بزرگت و رواق معلوم شده است
که او سایل در ایران از هر مملکتی کمتر است مدیم احتیاج او ای نماند میتوان گفت از باب خوبی است و او از هر مملکتی
مملکت و حجت کشیدن و قاعنت علاوه بر این است در ایران چنانکه در سایر ممالک کذب و در بیداد و ظلم و فساد
تقدم بقدم میرود و خراب کاریهای حکومت و انظار ابالی که متصل در آن رد داده است چنین میباشد که از هر مملکتی مردم
بیشتر از طایع ایشان کرده باشد بر سر در ایران از فاقه خود و ظلم حکومت شکایت میکنند لکن ابالی این شکایت بجهت
که از نظاول و اجاف حکومت متعین باشد و خواهی حکومت بدست و کسانیکه این قواعد نشاوی هستند با طبع کسانی را
که میباشد او را و امورند دشمن میدارند و همچنین سبب کشنده شدن جمیع طایف محبت است با این حکام در عیال
و بهرین معنی خواهد بود البته در او جمیع جنگها و خرابیهای داخلی که هم از قرون عده سده سبب انقلاب در آن مملکت است
از مملکت شد طایف و اخلاق این اصحابی که بحکومت ملا و حسن بنویه ما بد همیشه روحی بود و آسایش مردم را نشد
چون این مملکت بدست خلفا افتاد در میان ادای شکر می نمودند کردند و خانیس نام و در کستان را چون فتح این مملکت
بنا عمل شد و بنیاد سلطنتی از اختیار بر همین و تیر عمل کردند الا اینکه ایشان جمیع تحفه از شاهزاده سلطنتی از او از خط رسوا
بسیارند بعضی از سلاطین صفویه نیز بر همین پنج رفتار کردند تا در او از غیر انظار بقدر ندان خود را چنانکه در این باره
سلاطین عمالی است در حرم نگاه میداشند و با میدار زیاد البته در دفع طبیان و سرکستی مردان است نزد دست نهاد
حکومت و نظارت اصناف مملکت معین میبودند و تخریب این بار و ضحیح این امری خاص مملکت صحیفه شد مادر شاه
و احتساب وی برای لشکر را بحکومت بلاد میرستادند و نفعی بود که حال او شاهراست تخریب شده ایران را از او بسیار
خویش نقیم کرده است لکن بر شاه زاده را و زیری مقرر است که کفالت داراره مورد حکومت نایب مملکت است
بعضی اوقات شخصی علیه با ضد و جمع مانده در در عاودا همیشه یکی از جانب است اما بهر یکی لشکر مدد است

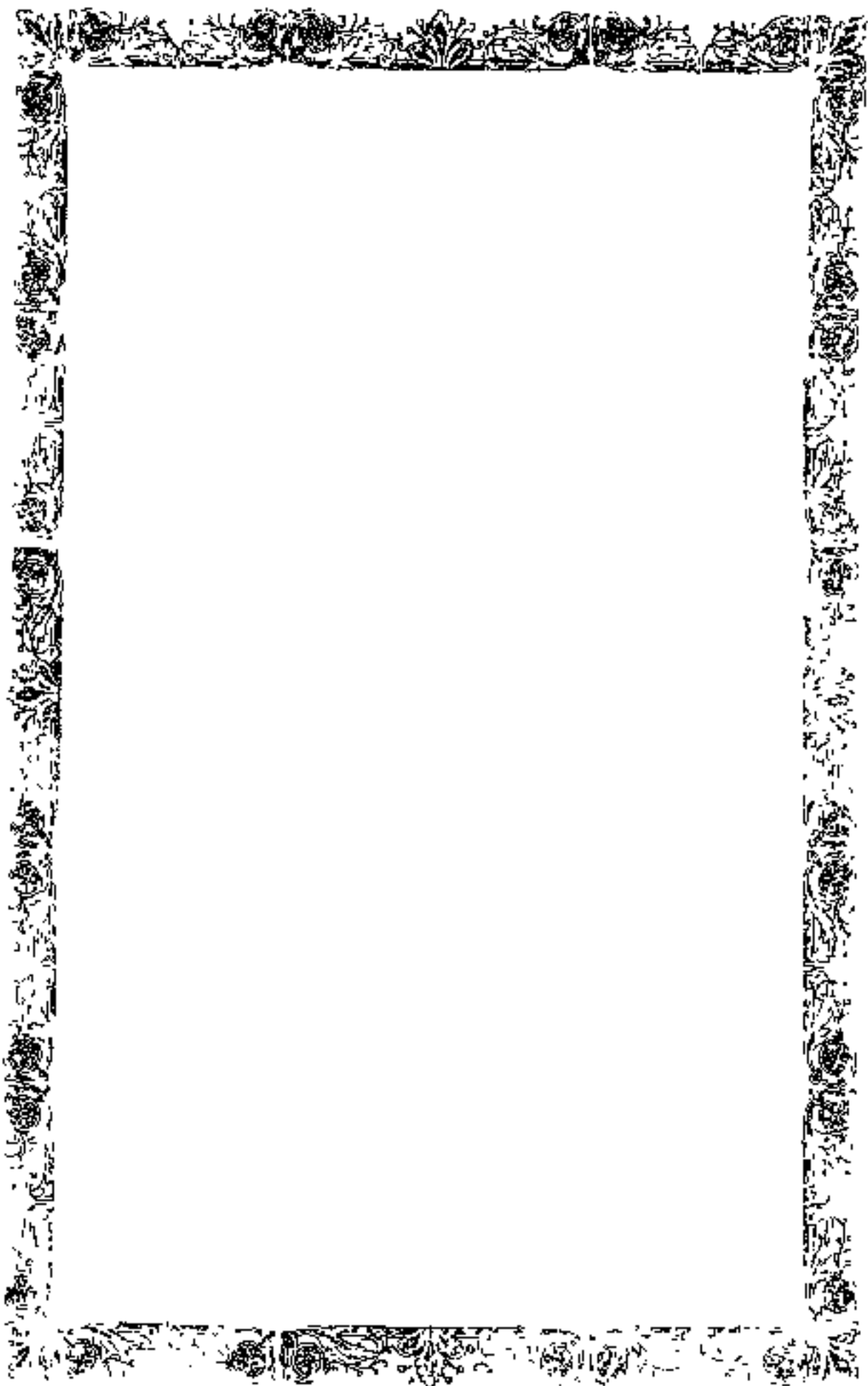
دارد با بیست و پنج نفر عایدش شود و همچنین سالی دو هزار غله نیز بر سر داری میفرستد موجب صاحب صاحبان عماره
 زیادتر است لکن گنبد که از سالی پر شود با بسند توان نمود چهار یا پنج هزار و همچنین باید و باشد باشند که در میان سخن چیت
 غله را بوضوح بدیدار فرار سرداری گنبد بدیدار غله غالبین است که اگر از خدمت میکنند که با یک میده باشند که
 و آتشها باشند یا سر کرده خودشان برایشان حکم کند هر سالی چند ماه سر خدمت اند و اگر چنان نباشد همیشه دستار ایشان را می فرستد
 یا دوشاه همیشه فوجی از سواره ما خود دارد که از ایشان از اطفالان شاهی کویند این فوج در این وقت است از سوار چهار هزاره بوده میشود
 و اغلب با اطفالان کرجی هستند یا پسران مرز و اعیان ایران سلطه و بران سبب سلامت و سلامت و سلامت تمام ایران ایشان نیام
 تمام دارد و موافقتان بسیار بر آید ایران بیشتر است و بهتر سر رسد در بخاوه هر خدمتی که گمان فایده در آن باشد ایشان
 نامور بنود موافقتان بسیار است که در آن است و اما در آنجا همه بند خود نامور با خود آن میزند و همیشه پیش از آن
 این بسیار در این شرفی در دولت است اسم تمام شاهی است و در یک بوکت لبو هم میزند و هر یک که شاه داد آن هر که
 حکومتی جدا دارد در هر فوجی نظام دارد که موافقت و موافقت شان عمل نظامان میباشند تقریباً هر سالی
 ایران صلاح دارد در هر طرف ملک نیروی از سیاهی پاره است که از آنجا از جانشانی میفرستد و با دست بفرستد که
 این قسم سیاهی تباران نظامند لکن در مردم است همه شایان جهان صلوات بر سر او می است که مطلق است و هر وقت
 ضروری است که از سواران میزند و اما آنی که در شکر باشد یا بجای لکن در دست نامور و ساخلو باشند در میان
 بیاید زیاد از سوار و چاه مرز را از طرف سیاهی قرار مذکور است و تر است با در صلاح از خود ایشان است با چینی که
 خند فلک خود را پوشند و اسلحه ایشان نیز جبار است از تفنگهای هتیکه و چیری و همیشه سوری بر مینی دیگر دارد و بخبرایک است
 سواره بی نظام بجز سر کرده خود کسی دیگر اطفال است منگسند نخل از زمان شاه عباس بزرگت حد لنگر ایران همین سواره و پیاده در
 اما شاه عباس بجز نظام بجز فوجی در میان کچه های عثمانی بسیار و در خدمت سوری و مقلد اسم افتد از امرای ایشان است که در آن وقت
 روی در در پیاده و دست باشند و در دره هزاره پیاده نظام در سواران با شکر بر عیب داد و همچنین در دره هزاره سوار
 کرده سر کرده کی ایشان را صاحب سواران خود و نخل کرد این سواران در پیاده چون از حال منگسند و نخلان که در پیاده است
 چند و البته سوار پیاده بود و در دره ایشان شاه عباس را عجب است میان ایشان از اینها سواران را شد و سواران را زنده است
 در انداختند در ادب لفظ لشکر این انحصار در بخاوه بود شاه عباس بعد از ایشان که در همه سواران سواران در همه سواران
 بر ایشان و در نظر اما سواران گشته که در دولت است ایشان سیدی آمد در و سواران ایشان را در نخلان و سواران در نخلان
 او خود در ایران رویداد با سواران شاه شکر فرمای اینها بزرگشته آبی بود در سواران که در سواران سواران سواران
 سواره و پیاده بی نظام و چند قطعه توپهای سنگین و قد روی بزرگ شایانند که از این سواران سواران سواران
 معاد است بار و دست تواند کرد و هم از داخل توپهای سنگین و در نخلان سواران سواران سواران

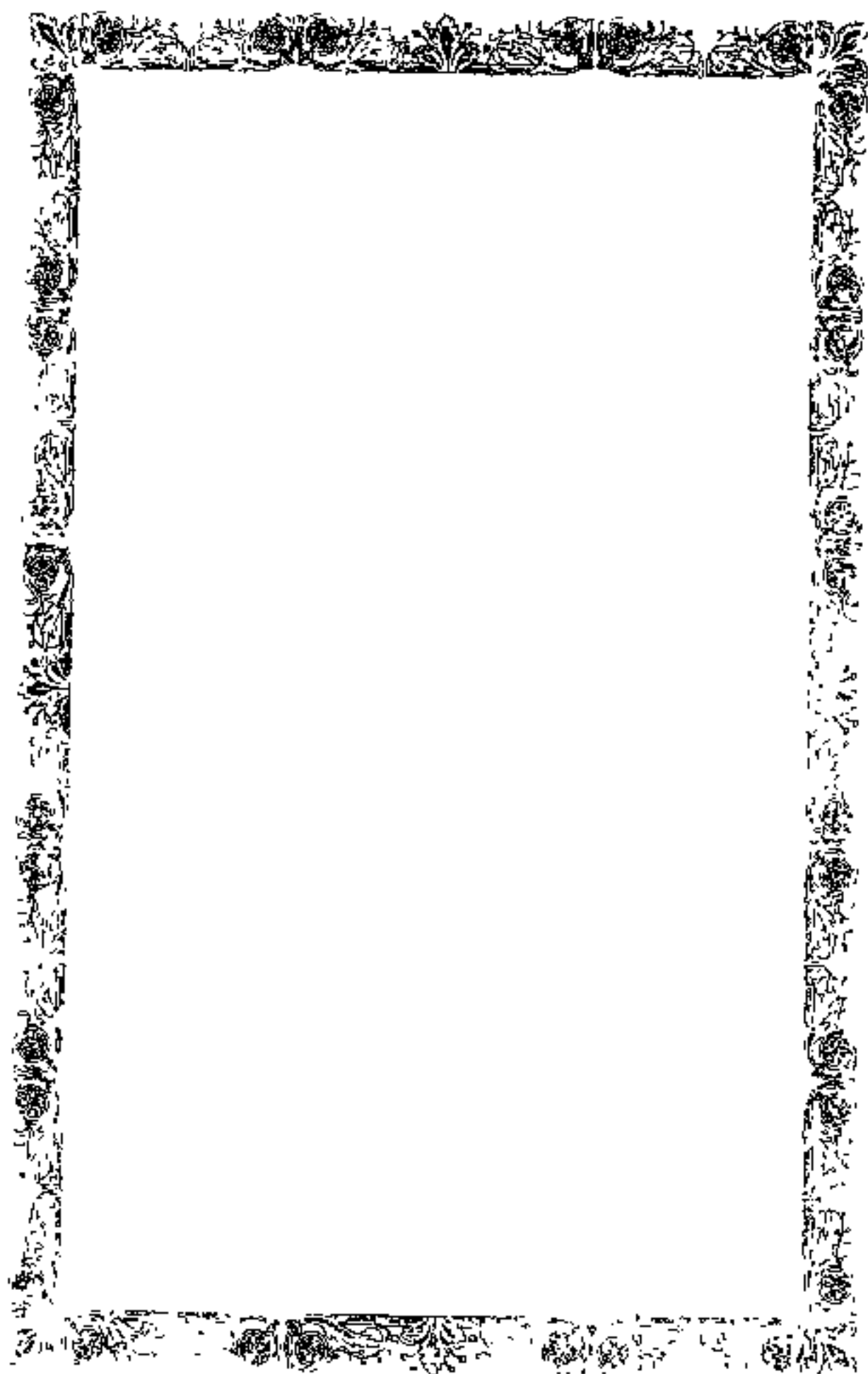
در دستان بر میت فراد میرسد و بعضی از این افواج جدیده که صاحب مصعبان اگر ترتیبیت شان نمودند از دیوان الهامی سلاح
 و موجب با ایشان میرسد و از سایر افواج پایه مملکت غایت نیار دارد نه پایه منظم ایران رود و نمهند کبر سرانند و دیگر بر اجا
 یازد نیامند سر باز و از ده فوج است که شاه نماده عباس میرزا امیر السلطنه ترتیب داده است هر فوجی هزار نفر است و
 مرکب است از مردم قباایع لوکات مختلفه آذربایجان و دو فوج از طایفه افشار است و دو فوج از ایل شقانی و دو فوج مرند و دو فوج
 ایروانی کینوج و بریز و حول آن گرفته شده است کینوج قره چای و کینوج کنگو و کینوج معزم و کینوج دیسا و کینوج پنا
 آذربایجان اند که بلا واسطه در تحت حکومت خود شاه زاده است و همچنین کینوج سواره نظام ترتیب داده است که هزار و
 دوست نفرند و که لکت فوجی از توپچیان سواره که میوانند نسبت توپ در میدان حرکت دهند سواره مزبور و توپچیان نیز
 از طوایف مختلفه گرفته شده است در اوایل یکی از صاحب مفسان فراموشه تعلیم ایشان مشغول بود بعد از آن اگر بزی نامور شده
 تا کن در خندان نیز ترتیب نسبت قسمت خود عباس میرزا است که حتی در لباس و اسلحه ایشان کوشش دارد که مانند سپاه منظم فرنگی
 باشد و اجتناب از سایر سپاهیان ایران است صاحب مصعبان سالیانه از چهل تا پانصد تومان بخواهد و در هر سالی زده
 تومان بجز لباس و مورد سات که در وقت خدمت بیاید افواج مرده با طاعت صاحب مصعبان فرنگی اغلب اند اما
 بساعت صاحب مصعبان ایرانی که از قبله خود ساته باطل فستید ملاکین عباس میرزا مصلحت را در آن دید که بعضی از فرنگی که در
 حصی نامی متحد بود در امر کردی افواجی که از قبله ذکر کرده مرده مرده است و بجهت رعایت در نسبت این طایفه مصعبان املاک
 خالصه که سران در آنند از مرده مشغول بود و نیز براری گشته و دیگران با ایشان و آنرا که در میان باشد افواجی است که بخود
 پادشاه متعلق اند اگر چه در نام باجه سر بار موافقت دارد اما در طایفه از نسبت باجه بر اینست و موافقت با ایشان رعایت
 شان بر مثل افواج عباس میرزا نیست ازین جمله دو فوج جنبه چار نیست که از صاحب منصب اگر چه که تعلیم و تربیت ایشان مشغول بود
 مشغول است که این کوشاها از جمیع افواجی که در همه مستانند سر به انداخته اند و در میان تعلیم با آنها هیچ طایفه سبب مملکتی
 هم برار وضع لشکر می که حافظ آزادی نسبت نیست و وضع است که وضع لشکر باید مناسب از وضع مکرر باشد باشد و الا
 در محافظت است تا بجه که از آن منقسم بران مرتب نخواهد شد سلطنت نفوذ نبله و عاری از انهم در سر به پیشه در
 حفظ نسبت که بیان سایر امور بیگانه و باجست فراموشه استند زوال با بد و قمار می که با جمیع پارتی است موجب
 مردم ترقی نماید است نیز که رعیت هر چه سبب که در میان چرخه اختیار آن دارد که باطل از بدین این امر می شود و کوشا
 کشید و چون بسیار نامی که بر حسب است و در شخصی با تعارف با وضع مکرر در نه خیال آنکه بره نری سپرهای ظاهر باشد
 از دست نخواهد که از آنست در در میان سبب بجز در است و در حیات است لشکر می بخوراند باز که بریز را که است
 که در وضع مکرر می شود و طوایف بر نسبت مخالف با حصول نه که بر ویست که در نسبت شده اند و در صورت
 لشکر مملکت از جمیع طبقات نامس گرفته میشود اگر چه این قسم لشکر در بسیار می تخورایان اهل باجه در سبب من میرنده ولی

ترتیب و نظام ایشان جا بر این گسروا و شبه علی بکنه فخر را بن حق شریک است ان نیست که امن و سلامت انگونه
ملت غالب بر بقوام لشکر است اگر این لشکر مناسبت حاصل شود ملکات دولت از پانی میافتد عجلت است بلکه باقی مردم که بر راه بخت
صنایع و علوم روزگار گذرانده اند در دیگر و سپاهی بنیوانند شده سخاف مرد میگو و وضع در گیشان بر اصول بگردد است که آن
بعد از شکر بلاد و استیضای سپاهیان با دشمن متواست بنیواند نمود غالب نیست که در حال کجای مردم آن از عجلت بر جنبه عاریه
سلاطین میجو ایند جمع و باید که بر کار منهای فویم منظم ابر قبیل آبادی ملکات و قوام و دوام دولت ترتیب بنیواند حاصل گسینه
و با اینکه نه ظلم مساوات نماید علی الخصوص در نظم و ترتیب لشکر و این منظم است و در بدون اینکه چیزی از فقه اعراف و عیال
ایشان گانه شود این فین کوشند که فی الحقیقت در جمع بین انصاف و است شایسته تر می شود همین قدر که
سختی عجلت و وقت سبب آزادی جلالت شود با یک امرای قابل که سبب کثرت عسکره بنیواند در صد و طبعان به ما در شب
اطاعت آرد و در جوانی بر اس مداره لاکرین پس از آنکه فایده پیشین خوانده شود باید بختی تغییر در وضع و در حکومت
داده شود بر آنکه من نیست که لشکری تا مدتی منظم در زمین و در جنگ کاری از آن مانده شود که پادشاه است شود مگر اینکه در اجتناب
ایشان به جاه بدرن انجور و فاجیر رسد و اسباب خرد و ریش ایشان همه بنیواند آورده باشد و این مطلب هر که صورت پذیرد
مور که در لشکر که در ادارت سلطنت معین و منبر و هر چه است و در راه و کارهای مختلفه ملکات و ملت همه در زیر
دوام و در این یک عسکر و منظم و اداره آن بر اصول معلوم باشد و اگر سلطان با اعیان بچواند بخواهد پیش خود در خدمت
طرت گسینه یا تغییر می دهند و باید در یک لشکر منظم بسبب نظم عادی و عمری که بر وجود آن ترتیب است بنیواند سبب
تسه شود شکست نیست و علی اسباب و تغییر است و تبدیلات دیگر بر باید آن منظم شود تا حدی که نهایت سخوه از نظام
لشکر است صورت بر برگردد در اینجه فدی و کوشش که در این باب بنیواند و با جوی فخر آن خواهد بود پادشاه که با
در این است چون نظام مسا کرده بنیواند با فواید که بر این ترتیب شده است و به بخیال میاید که باقی ایران بر مرتس و سینه
لباس بنیواند و سلاح بدار و در تربیت شود بهتر این کرده معادل و معافه جو اسد و در ترتیب افواج نظام داده است و حکم
که چون می جید ترقی افواج مزوره صورت از و با اقتدار ری را امرای فخره جو و با با طایفه خود خواهد بود این ملاحظه
موجب سرور می شود لاکرین نیست که بوزن نه پسران فخری رسیده است که ناصت هر دو ظاهر با استت که اینها اگر
نظام ایران شود و الا ضرر کلی به ملکات میگردید که ما و امیر حکم است و این فخره است و اما لشکر فخره خواهد
دولت در گیشان متواست که همان عساکری نظام این ملک است پس از آن بچای انگونه متواست و در یک دست فخری
اسباب جو می است که احداث بکند تا حدی که لشکری اصلاح بر سر خواهد شد و با فخری که اسباب عدم ترقی اینها
غالب طبعی است که هیچ چیز بر او درازند و در این فخره است که فخره جو و فخره جو است و با فخری که اسباب عدم ترقی اینها
متواست و در گیشان متواست که همان عساکری نظام این ملک است پس از آن بچای انگونه متواست و در یک دست فخری









در بیان اسب و اسب ایران

بابت

که یافت می شود لکن در دایه های کوپکت خردان دار و در کوهستانش مراتع خفیه چراگاه بسیار با ایشان طراست و در
حوالی شهر این اسامی غله دیوه کبکرت و غور مرغی نامند و در کوهستان بر چه جانب خطه عظیم عراق که در میان آن قریح
حرکت میکنند آب و هوا بهر می شود و در صحرا آن که وقتی پای تخت و یوز یکی از شهرهای عظیم است چنین میاید که آب و بوی
بیشتر از هیچ بلاد این مکت است باستانش نه گرمی شهر است و نیز ایشان نیز غالب از نجاسد درختی و در هیچ ایام منبخر
بغضه همیشه اسنان صاف و روشن است بازش هرگز نکین نیست و برف بسیار کم است که بردنی جن تندی با بود و در
صاف و سنگست که بر شرم بر حادین صغلی اردان کنار نذک بخوابد گرفت حصول اربعان عظیم و منق است و در آن
بها صحرای است این ملک از جمله رودهای صافی و خیا با منای درختان و باغهای مملو از باغین و محرابی بسو حرم بوی است
که جوان گفت که در عالم کلی بهتر از آن می شود معرفت که یکی از سخا ایرانی که مسافرت اظهار کرده در در علی ساکن بود و شی
با پادشاه طاقانست نموده پادشاه از وی پرسید که ازین همه بلاد که دیده ای کدام بیش از همه پسندیدی مرد و جواب داد که این
خانه جوهر پادشاه منجبت شده سبب سوال کرد با گرفت اسب و در اتفاق عظیم چهارم میگویند سایر اقالیم است و
مکت عراق نیز مسلم است که بهترین بلاد این عظیم است و اصفهان نام البلاد عراقست و سعادت آباد طاقانست و در سایر
مخالت اصفهان است و عامه من از جمله خامهای این مملکت است پادشاه استیم کرد و حسب طعن در بخشین بود و بر بخشین
افزون چنانچه هوای شهرهای شمالی عراق این خوبی است صفات سعادت همان همه که همان است و در میان این طراست بسیار است
میورد بر خلاف کاسان و تخم که چون قریب بگورید افسه در میان آن سوار می که برین است و هیچ عجم است و با شاد و با
طهران که ای تخت و در فاصله درختست که می واقف است که در اسب این مملکت در آن در آنست جوان مختلف بود و در
این نیز جوشند در اندک با بسیار است و در آن در آنست که در آن در آنست که در آن در آنست که در آن در آنست که در آن در آنست
در چه دره و در فخر علی طاقانست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
میکنند که در این مملکت که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
و همبردی که سری نه بدی استیم از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
در جوهری در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
حی است با یک سر و سینه از بریدین است که استیم از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
سردی جوهر که نه و در فخر علی طاقانست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
سردی جوهر که نه و در فخر علی طاقانست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
سردی جوهر که نه و در فخر علی طاقانست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

و مانند آن سهل بلاد جنوبی آن گرمسیر و سرد خردوار در ارضی مرتفعه و کوهستانی قریب بحد و عراق و آذربایجان سرد است
 و سواحل بحر خرد گرمسیر و در مازندران و هم در کلبان جنگل رودخانه و فور و در جنگلها و رودخانهها بیکه میوان گفت در سواحل
 ایران بندرت یافت میشود آب شیرین است و در بعضی صحاحات مازندران نیز حاصل میشود لکن برنج مازندران بسیار است
 و حاصل شدن برنج باین کثرت دلیل برین است که گنجه خاک آب و هوای آن بسیار لطیف است ایران تفاوت دارد و باریان در
 برودت و ملکیت هم نیکین هم خردوان میشود و بسیار از ارضی پستان ملکیت را دوست اند که مساک و بدیهواست خود هیچ مرغها
 را نیز آب و هوای غایت مختلف است در بعضی یک کوه بر عراق و پستان فتی میشود زمین باریک و کوهها بسیار است چنانچه ملکیت
 از اطراف این صحاحات در تمام نایب این اجدید بخت از دریای منظر را بیرون میبرد که بسیار از آبادان معلوم است از کثرت ملک غالب
 میجوینت است بلات نمود لکن با خیال میوان گفت که گنجه خراسان از هوای نیک و سالم است از آنچه مذکور شد معلوم میشود که
 بهترینای هوای بحر خرد هوای ایران اگر چه بسیار تفاوت و مختلف است لکن از همه جا همان خاصیت خشکی حاصلی را دارد
 در جلد اول مفهوم گشت که در ایران رود و بزرگت بسیار است دره و خانه کوچک و چشمه نیز بسیار نیست و بدین سبب در
 نیز کم یافت میشود مگر آنچه بکار رود و شاید یکی از اسباب سلامت هوایم در این ملک همین است بسبب اینکه بخارانی که در بنا
 متصاعد میشود اگر چه نفوذت برین ملک اما کم در فضا میزاج حیوانست لکن بصورت نه تنها سبب نقصان در بصورتی ملک
 بلکه سبب صحت کلی است برای ملکه ملک که هرگز بقدر کفاف ندارد و معرفت که شخص بند و ستانی با ایرانی در آب
 و هوای ملک خود گفتگو میکردند و در یکت یک بر آب و هوای غیر میکرد و ملک خود از هیچ میداد تا با لاف و مرو و بند و ستالی گفت
 شما ایرانیها همیشه از هوای ملک خود میسازید و لی بعد از همه نه در حتی دارد که در تابستان از تابش آفتاب بدان بیاورد
 و نه نیز بیکه در نشان و فح صورت سر راه آن نمایند و انجی است گفته است اما کلمه شکست نیست که هوای ملک در مطابقت
 فستاط و غیره قریب صحبت است اگر چه در بعضی از اطراف آن که از مسوا غایت است و در بعضی از اطراف دیگر نیز است
 بلکه که سیرت این ملک خصوص باری که در سواحل خلیج عجم اقلست تقریباً همه چهارستان طلیل است یکی بسبب شجاع افنا
 که علی الاتصال در نمانش است و دیگر بسبب بودن بناآت اما بیشتر سخته عدم باکی و طافتی است که در بیکه هوا با شش هر چه
 صحت است نه بر در این صحاحات بسیار میشود بخلاف بلادی که در شمال و مغرب ایران ملک افتاده است که که از آنرا بسیارند
 عراق و خراسان و در ارضی داخلی فارس از اصلاعی هستند که بیشتر قرون صحبت در لی در جمیع ممالکت بیکلای فومی نراجای
 صحیح مردم دلیل بر جوئی آب و هوای ملک ایشان است و شاید که بعضی میبایند که ضعیف و بد صورت کمتر ایرانی داشته
 باشد خاک ایران از صحراهای باریک و یکت از سواحل خلیج عجم گرفته تا سواحل حاصل خیز بحر خرد بر آب تفاوت است
 لکن غالباً در بر جا آب بجهت ذرات ضرورت است و بیشتر همین سبب بوده است که تاخت دماهای مکرر در این ملک
 شده است بسبب نقصان حاصل و لا حرم سبب نقصان صحت شده است زیرا که خرابی قحطی چند که در حیات و حجاج زیاد است

و در خرم بریا با بنای آب و علف و باغ از هم را مورد قاع صفت کرده است بسیار کم ثلثی است که بنا تا شش هفتاد و نوزده
 بیشتر از آن باشد باغهای این ملک با هر باغی که از آن بهتر در عالم هست برابر می کنند و آنرا آنچه ملاحظه شده است معلوم
 میشود که اگر این ملک در سخت حکومتی غایم در بعد از انصاف باشد باید آبادی و معموری آن رفتی جواید کرد و بعضی ملک
 و وسیع ترین صحاری آن که تا هنوز بقایای شهر باوقری در جمیع اطراف آن نمایان است با ایلیات صحرا پسین جایان کرد و
 گذار شده است که گفته در مورد اسیر اسد و در مسافت حدیثی او که در ایام سلف زیر نزع است بوده است حال حفظ
 قطعات ریاضت دیده میشود بقدریکه نان قبیله و قبیل سالبانه اسان اینسانرا بدید معاون نصیبه در ایران مردوان است
 علی آهمن سرب در بسیاری از اطراف این ملک بافت میشود ابالی ایران مدعی آمد که معادن طلا و نقره سر در درین ملک بافت
 میشود لکن هرگز فایده بر این معادن نبرند شده است مجموع آن دو که معدن طلای در فارس و معدن نقره در آذربایجان
 پیدا شده تا بقدری بافت میشود که معادن باخرج بیرون آورده و آن باشد و لکن همیشه طلا و نقره ایران از بلاد دیگر بوده است
 طور غریبی است که در قتی که سگ زون را یکی از محصولات برکت پادشاه خود بدیده تمیز بول اینج تلستان سگه مالک است
 از آنجمله است فروش عثمانی در بال غیر ذلک از جوایز قیمتی غیر از فرود که از کومستان فریب به بنشاند بسیار بد جبری
 ملک بافت میشود و در بسیاری از جاها می طلج فارس خصوص بر دیکت بحرین مروری به حاصل میشود لکن غالب این است که
 نمیتوان گفت که چپک از پادشاهان ایران است زیرا که اگر چه سلاطین ایران همیشه این در بلاد اهل ملک خود داشته اند اما
 هرگز اسعد و در باغی که بتواند با حکام محراب که در و اسل بوده اند چنانکه نمانده اند از بگورین و با فایده ترین چوایان
 اعلی ایران شتر و اسب است فیل اینست که این ملک در این ملک است زیرا که در همه ملک بحرین و با چار که بجهت
 پادشاه به پادشاه شده است نیست اگر چه احتمال این میرود که گاهی قبل از خاوران خود در آن محسوب بوده است لکن
 شک نیست که هم از آنکه بسیار قدیمه ابالی ایران این خاوران و است در در جنگها بجای برده اند از نصایر و در ناخلفان است
 که طلا و نقره در عهد بهرام چهارم ساخته شده است نمیتوان دانست که در جزه خشم و تخیل سلسله سلاطین ساسانیه بسیار
 بوده اند کا و فقط بجهت ریاضت در ایران بگردید و بسیار نیست و بجهت عظیم همه حسن ترکیب سزای می نماند به سبب
 اینکه در بلکه نه در و قابل مرور و بگورین است در و در کار به بجز بکار است با اخص مردم بخاورانی که در نام صلح با
 اند با در قاه و مخالفت و در حکنه مامنه فتح به در می بود و قناره در در جمیع اطراف این است ایرو در یکسره را در حوا
 بسته که م است ابالی این ملک شتر زود به خاوران و بگورین میرسد از آنکه ایرو در بگورین و کومستان حکومت
 دارند شتر بسیار بسیار است و از آنکه شتر لکن بحرینی شتر می در بستان و در استان ایرو در بعضی از طرف
 حرسان جوان گفت که شتر غالبه سر بایه دولت مردم سمن در سایر نراسه ایران بیشتر است و قناره است که سمن
 و در صورت تخیل مشاق فوق العاده که این جا و بگورین میرسد این ملک فراخی در همه سمن در سمن در

در تربیت اسل آن نیز نهایت اهتمام دارند اقسام آب در ایران یافت میشود سکنه محال قریب بچهارس پنجاه سال سالی که با
 واجداد ایشان از سواحل بستان آورده اند محفوظ و زنده و در عراق و فارس بسیار است که از عربی و ترکمانی که گفته اند نیز
 که سب عربی اگر چه قوی تر است ولی بالبدیه با بسیاری خراسانی و ترکمانی صغیر الحثه است و بسیاران ایران اسبان خراسانی را بهتر
 می بینند و بسیاری خراسانی در ترکمانی بسیار مثل عربند اما بسیار آب و هوای جنوب و مراغه جنبه خیلی از سب عربی درشت
 تر و قوی تر است شاید در عالم اسی باشد که محل سنان جدا سب ترکمانی تواند کرد و چون بجهت ناحیه و نادر در سالی موقوف
 میگردند و تربیت میکنند طوری که بسیار است و بکندند چنانچه در خلال این مجلد اشارتی بآن رفت و در مزار و بقیه
 بسوی که نوشته در ایران بود مردی پاکست کاغذ را دسترا به ایران که با قصد میل سلامت است و در عرض این در آورد
 و نامه این مسافت را با یکت سب ترکمانی طی کرد و باالی ایران نسبت این سه چهارم سب مشقند اینکه از ناحیه و ناریج ترا که
 کشیده اند میرانند که سب راوستی از ما گریز بود که سواحل شرقی بحر حر باشد در حرکت آمد و قریب و قصبات شهری
 قریب کاشان و اصفهان از بسیار بقیه سب در ایران میباشد مختلف است بسیاری عموم از سی باشند و توان به روش
 میرسد اما بسیاری جنبه ناقصه ترکمانی خراسانی غالباً خیلی گرفتارند از دو سب نومان گرفتار است ولی خیلی ازین سب
 هم بعضی اوقات میدهند که سب در ایران کمترینه میشود مسرایه دولت جناب صحراستین حضور در کله و در نه ایشان است اما با یک
 عدا و بعضی از البسه ایشان از بر جوان حاصل میشود و اعتنائی با صلاح و زرفی مال آن ندارد سکت اگر چه در مذ سب الهی اسلام پاکت
 و جنس است لکن سب صفات همه که در این جا نورد و او است در ایران نیز مانند سایر بلاد بر فاقست بی فوج انسان
 اختصاص یافته است مشیر در البسه بسیاران کرد و در روس بسیار شبان رده و با سبان چمید رفتن شکار و بار غایه ایشان بعضی
 شکمهای این ملک که در سکا به استعمال میگردند همان گفت که از نیکوتره خوش ترکیب زمین اقسام است در ایران مثل همه
 حال که مشیران بسیاران هستند جانوران جمعی را در قریب از بجهت است سیر و حرکت دشمنان در و باه و مردمن گوید
 و گوید در وحشی و بر توحی و او با اقسام مختلفه در آن تقریباً جمیع حضور سایر حلقههایی که در همین ارض قطع شده و درین ملک
 و در این چنین بسیار که از اجزاء که در بسیار این ملک در دست است بکلی محال است که در باب جمعیت آن سخن بگویم
 و در آنکه شود تقریب که خود ایرانیان درین باب کرده اند چنان عراق است که هر چه حیوان باور کرد و در یکی از کتب که بگویم
 سخن از این مطلب را از عابد بای ملکی و در آن نورد و الوالی در عهد شاه سلطان حسین گرفته است و تفصیلی در قبایل مختلفه و سکنه بلاد
 سید در رعیت ادشاه ایران را از دو سب ظن مجاوز کرده است یکی از مسخرین فرکنساز که قریب صد سال قبل
 بالبدیه کتاب مزبور در ایران بوده است عقیده این است که باالی ایران قریب چهل لاین میشوند اما بیکرین صاحب
 که از اناطیم از باب خبر قیامت است بعد از آنکه بگویم که جمعیت ایران در عهد پارس زاده باالی بلاد عثمانی در آسیا نیست
 عدد مردم این در محکمت را بده لاین سخن بگویم که از بجهت سب که در چهار لیس این عنوان گفته جمعیت قد با است و شش

یکی از شهرهای عظیم و مواد باسی عظیم این عظیم است از دور سرهای عالی سلطنت و گنبد های مساجد و مدارس و بناها بنا شده است
و بناهای بنه و حرم بنا شده و بگردار و از روی یکت جهان ناپس اندازد بسبب خرابی بسیاری که از آثار قدیمه بر جا است و
هنوز بعدی که موجب تحجب و صورت مخمب شود باقیست پلهای غش و صنع زاینده رود و بنور بر وضع سابق باقی و جمیع دریا
بر پا و بسیاری از سرهای قدیم سلطنت هنوز با تمام بر جا هستند و بعضی اینها رفته دیگر نیز در این و آن خرابی محمد حسین خان که حال حاکم
بلد است با کرده است مثل اینکه بجای پادشاه را بر سر سوار کرده که این شهر را بار دیگر از لحاظ سازد و در او اثر حلقه اقل شکاری
در باب چهار باغ رفت بعضی از عمارات خانه سلطنت در کنار این چنان واقع است و اما اینکه بنام او از صد سال است که
از سکنه و نظام عالی افتاده اند هنوز دست نظاول زنده بر آینه آه نیافه است هر بار از بستر سخی دار و در دو طرف کاشانه
در میان راه جو سواره و پیاده است کار و اسبابی مختارین شهر نیز عمارت های محکم خوبست بسیاری از حمامها بزرگ و شاهانه
و فرش مرمر در ده خانه غالب خوبست خانه های حاکم و اعیان حکومت و تجارت منوال با سرهای پادشاهی ملافه برابری نیز
لاکن از بیرون مثل سایر خانه های مردم آسیا همه دیوارهای کچی و بلند بدون رصه و عرق و در بجه فقط کت راه با نذر دست
که در می بزرگت با سنجاک کرده اند در داخل حیاطی است که اگر وسیع است چنان بنا و در طرف بنا بنا با پنجاه و دو صهارت
داوه اند و این طرف مرز است و طرف دیگر این عمارت عمارتست جدا گانه مخصوص بر است و در هر خانه که این
قسم است با دیگر ساخته اند که در اندرون حجره چهار می خشی میزد و در استان سبب سردی و در رستان چون علی الاطلاق
در سجاری آتش میوزد به مایه گرمی هواست غالباً هر خانه در صحنه آن که معتد با بر با سینه باغ نیز آن است و در صورت علاوه
ایکه با عیش خوبه و بی خجاست و تحت هوای بلد است که لک سبب بر کی و دست شهر نیز بی تو بنا برین دیوان
چون کرد و خلی که میگوید در ایام محمود میست بل مسافرت و دور دور شهر بوده است یکی از حهران در طمان خواجه صحنه
با و اینکه با فاصه که شهر متصل انداز چنان جلند و بنه شایده فرساخته میسید این بدی است که چندی اعراف است عمران
هنوز بر عمارت است پادشاهی عمارت که خرابه در و در کرخان با داری در نیز ساخته است که اگر نیز نباشد از یکت از
بناهای صحنه آن که نیست اینها نیز از بسیار هستند و با فاسن بسیار است چنان باقی در میان نیز باقیست منه و خانه ها
کلیه چون از خارج شعریه و بنود بطر مثل هر حرا سبب بیاید طرف شهر از همیشه جوش آید بوده است بلوغ و نصر جهان تا
و تحت فاجه باره و حافظیه و حدیه تفریح گاه غلاب است طول باغهای مسجد بردی که متعلق با ملی بلد است فرساید
مرض آن بدو میل میرسد و از هر قسم سواهی در سبب در آن باقیست شود شهر همچنان که در ایام قدیم با اینها
سروفت از شهرهای شهر بود حال بر بار که جزیری در آن باقیست شود که فاضل نا حظه مسافر و درین بلد باشد قمر مرد خای
و استرود بر طریقه شهر ابو علی سینا نیز بسیار است چنانکه مرقوم گشت بر استرود میزهای زیاده است و
و شهر شیخ ابو علی سینا را نیز صحت بسیار و مسافر از کعبه و جده است و غنای دار و در وقت رسیده اند خاکه را

سیاری از شهرهای دیگر ایران نیز هم عمارات خوب دارند و هم وضع خوش عازمانهای شهرها نزدیک است بر دو خانه آنهاست
 و در اطراف باغهاست تقریباً جمیع شهرهای ایران، سوپرست و آن دیوار است از کل که در آن برده است و بعضی وقتها
 خدی فی همین نیز با خاکریزی بر دور است و در شهری از شهرهای ایران یکت با بیشتر کاروانسراها باخته صدر و در دور
 مسافرین ساخته اند خانهها بسیار کل است و سقف عمارت مسطح است اندرون خانهها عاونا بهتر است که از
 بیرون بگذرند عمارت قری و دو باشد که بعضی خوش آید دارد بسیار است که سقف خانهها را آسند سار
 بسبب اینکه چنانکه مذکور شد خوب در این ملک کم یافت میشود بلکه ساخته مانند در ایران غالب است که نیست و در
 هم نیست زیرا که سود استعمال کلری که با جرح حرکت میکند این ملک نیست هیچ چیز جهت زو شکل قرار بهایمی که ایشان این
 ملک نیست بار بار در آب خواهد ماضن راه با عالی ایران صحبت داشته شده است لکن اعتقاد ایشان این است و بی
 موجب هم نیست که ساعین این جهت سانی و خول عدلی ملک میشود بلکه است است که رحمت برادر فاطما
 که در این عراق آورده است که این راه عساکر عثمانی را با اینکه آورده است با جان در تصرف مسان ساخته اند که آنجا
 در بواسطه غور و مرور لشکر سهولت میجوید و نیز بسیار بلاد ایران بردارند و در خول و دن از برای اینکه بگذرد و در آن
 بساده فاطمان که در بیشتر حد بین عراق و آذربایجان داشته اند لکن در آن وقتها جنگهای مخالف که قریب صد جا
 بار کرده میشود و در سمت جنوبی ایگوه واقعتاً از آذربایجان شمرده میشود و گفته ایران طبعاً آنکه در شهرها و نصاب قری
 سکنی دارند و شهرت نیست شده اند در صنایع معدده و زینتیه رفی جلی گراه اند لکن در چهره اینکه حاصل صنایع ایشان
 بهچنین ارجحان که از سیاحان در کستان در دست معلوم میشود که هم ز فرهای بسیار زمین فرج که جان بسته بود
 و درین عرض بدست در از رفی دیگری حاصل کرده اند این بیشتر از ما است لکن اعتناش بی در پی است که در ملک
 رویدار با سبب تعصب و دو سواس ملک است بلکه بیشتر بسبب وضع و طبیعت حکومت مسان است که میگوید
 سخت حکومت با نظریه بی نیستند که میگویند و فاشان لفظه زبان است که با دست و حال بسیارند و
 که هر قدم که روی شرقی و اصلاح حال بردارند خطری بران شمرسته می آید لکن هرگز آنکه در تجارت بد کسبه
 احتمال این است که منافع و فوائد خاصی که در آن کار اقدام کرده اند بسیار است و در نظر با ملوه کرده و جمیع چیز
 هر چه جای که در اعوان وی شود با اگر شخصی حدنی بزرگی از صنایع نظر کرد به است که نادانها با خاک گشتار از دور
 بجای که در بی نزدی بر دارند گشته و در راه و در بین از علوم مسان بخورد که هیچ گفته و گفته است که در
 در وقت همیشه شتر در بسیار که هر چه در ملاحظه هم انسان است که در راه و در عمارت و در راه و در راه و در راه
 و با وجود این موانع بسیار است عیب که در وقت و حکومت و در راه و در راه و در راه و در راه و در راه
 خود شتر و در یک روز پنج ایران بسیار است و در راه و در راه و در راه و در راه و در راه و در راه و در راه

نوبت سخن و مبارک است چه شاهد بر سخن نبرد جهان انسان همداول است در این باب از کتب کتب طب و طب
 رتبت کند داشتند زودی با صنعت کاران هر یک دم بیاوردند و مسدودت میزدند و کینه کاری و نسبت کردن
 و مشایخ نامی که مشایخ این نشان هدایت دارد و همچنین دنیا کار بر او رعایت نفاست میکنند و زود نور و سبزه
 از طلا و نقره بسیار کمتر شاهد بر مهارت از ناست و فک صحت و در هر وقت نوعی که ناست و کسان و مزاج است و این
 معلوم است علم حکم همیشه با نوبت معانی مکتوب و متنوع بسیار می باشد این حکایت است که حجر العقیقه که ماکه است
 راجع قلین حکای سفره را معقول است و در این باب نیز در هر سبب بر هر یک یکبار از این در دیده منور که سبب است
 بر همه موقوفه ایران و در هر راه دوری که در هر میانی که کس را رسیده است و سبب است که از چنان سبب ظاهر
 مشخص است و در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 طلب است که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 لاکر چون او اول الله فیض و فایده سرافرازه از راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 کجا مسدود است از آنچه استوار در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 بر سبب است که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 این حد است که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 از راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 نیاورد اری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 زود که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 پیشتر از هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 نوبت از هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 زمانه که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 نوبت از هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 چنانچه در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 حکم از هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که
 در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که در هر راه دوری که

در فن طب ایرانی ما هنوز خوش بین مریزین عالموس و فخر ائمه مطلقاً آنسراج و دوران و دو کم ستمداری ندارد و بعد از آن
 و در احیای آن نیز مثل علم طب شان میماند جمیع امراض و معالجات را راجع بحیاط اصل میکنند چراست و در وقت و در طبنت
 میست و در یکشنبه نیز میگوید بکت و دو ایزد کجاست دانسته مانند قانون کلی نیست که مرض با معالجه بصدکند مثلا اگر مریز
 مانی از طوبت است با دویه یا بس و اگر از حرارت است با سردی یا سردی علاج کنند در تقسیم طبقات امراض دلیل نمیکند و بکنند
 چنان در کار خود مستحب اند که با وجود اعتماد با طبایعی فرنگستان اگر معالجه مخالف با قواعد ایشان باشد در معمول داشتن آن
 اگر او دار بدی را صاحبان آنگزیز میویسد که در برابر و شصده چهار میوی در صفهان مرض خناریه نوع یافت و میگوید آنکه
 بسیاری از مرضی برودند فقط بجهت اسکا اظها مرض عار را دستخون گرفتند و معالجات با در کرد و همچنین میگوید در چند مرض
 اسکا این کفتم به بند قبول کردند بهمین دلیل که رقی گرم است و مرض نیز گرم و جمعی نیز با بنوا مطه بد نشان سردند با بجمعه
 طبایعی ایران کیفیت رکت از زون را میداند اما در علم کلی آن میکنند مگر از اتفاق افتاده است که این مرض شهری
 در معرض خرابی بوده است و با انحال کوشش طبایعی فرنگستان که در این ملک بوده اند در باب اسکا مردم حالی گشته فایده
 اند از بجای نرسیده و بسبب این بیشتر فی اعنالی حکومر نامست بحال عاریا تا بهالست و مردم آنچه در باب علم طب گفته اند
 فقط سال حال کساست که زمین شده اند و در شهر و فری بکنی دارند و بعضی که چادر نشسته ز فالس این است که طبیب
 میغنی ندارد لکن چون گفته اند اسان ساده در حمت بینی نمیشد و از نه مرضی که عارض ایشان میبود بسیار کم است و بجهت
 معالجه آن امراض نیز بر میبرد و سیرن فسیله و انسی دارد و چنانچه در سنته عیسوی که تحریر اوراق از او با ایران مراجعت
 کرد و سوختم نشان چشمهای همه صاحب شعبان عبادت را برف زد بطریقه که در بدن مستعد بود و از آن جمله خود من بودم در
 خوب شدن شکی بود لکن چون طول کشید با عفت بریشالی خاطر بود از اوراق زبان صاحبخانه که در آن دهان بودم پیغام داد
 که علاجی سریع لازم میدانم اگر مسطور باشد معمول دویم الفصه قشقی از برف آورده من روی خود حساب حکم برالای آن
 که رقم پوسینی بر سر من دستکی که در آن صبح شده بود در طرف برف انداختند بخاری که از که اختن برف حادث شده عشا
 بسیار میآورد و و این معالجه در دو دقیقه بکلی رفع مرض کرد از آنجا چنین معلوم شود که در امر کلای نهالی نیز درین مورد و اینکه
 میکشد یعنی وفات منزلت تمام و جمال سایر ممالک است و از اولیا و صلاهی است خود میکنند در باره سال قبل
 سعادت آنگزیز و عرق زوید بارقه قانون آورده بر دهن جراحی برالای یکی از کوهها که دانسته مثل اینکه بناریکی از اولیا بود
 سماجان کریمونده و حسد که سبب آن از آن باز میآید بگوید که بر قدر ابر و بسیار جاده فایده که فرقیست بجای
 مکان به دیبا شد بریزد بجهت معالجه امراض خالیا بجز همین یا رفا و یا میگوید در درجه استصد دره که تحریر اوراق از
 سار و نیز بر مگر یکی از امراض خالیا که درین باب با دوی صحت شد گفت و این با فطرت است و دانسته و ان دواتی
 اسکا است که در اعظم آن رسد و نموده است که بجهت اسکا مردم در باد میدهند و جمیع امراض را که بکلی میکشد و درین سبب

رحمت و صبح طبیب جمعی کنه و ارم با پنجاه جراحتی و عمل اطباء هیچ وجه خوب نیست مگر بر روی صحت که لازم است سبب
سخت طبیب نادان میباید. اطباء نیکو فی الحقیقه معلوماتی دارند که گفته خواهد شد اطباء ای جوانان که شیخ ابوعلی سبباً شرح در وسط و او را
سرسن خود کرده اند خود پیر و عوی حدیثت معالجات جدید دارند نه از جمله است که چون نالی گفتند که بجز حرف نه با آمدند
مخلوط کرده و در آن قرص ساخته و قلیاً برین میبندند تا بکنند و با نیا وسط دفع فصولات برین آب اردوس میبندند و چون
سیرج الاثر است در وقت ضرورت محمول هجوم نام است در این بکنند چنانچه در سایر ممالک است بسیاری هستند که در
طبابت و حدیثت در جمیع امراض دولت و اختیار حاصل کرده اند بعضی ازین طبیب هستند که از قوامی کسیه بعضی ازین
یا فوخی از جمله پدید بر پدر باستان رسیده و سخن خوانده ایشان است مثل اینکه امرای یکی از قبایل کرده که سنانی که حدیث
ایران و با شایک بعد است مدعی این است که هم از زمان سلف سنانا بعد سلسله سنانی است که مرز غلام انصاف است
محمود صیقلی خوانده ایشان است ایمنی که بجایه را بریزد تا آنقدر غیرتند تا غلبه یابد و مسود است که کور بجز نبوده است و بخورد
دانش است آن تحقیق علی بن علی باستانی است که درین فن عوی مهارت میکند و در اوراق را در دفعه اقامت کرده اند
احاد اول گشت در هزار و هشتصد و ثانی دفعه در هزار و هشتصد و در عیونی در دفعه اول امیر انجا هدایت تلخان یکی از صاحب
مصفاان سخاوت را کتب رجب داشت و در ضمنه خوانیده بود و دید چون در صورت حال شخض شد خواهش کرد که بگذرد ام اورا
سعالی کند و چون از طریق سعالی رسیدم چوبی در دست داشت گفت آنقدر با این چوب اورا میرم تا خوب شود تا بجای
قبول نکرد هدایت تلخان از بعضی آزرده شده جمعی از اطباء را بشهادت طلبید که همه ششم خوردند که مبلغی از مرضی همین
ششم بصری گشت شغایان از آن بار دیگر که تخر او افی بکنند و هدایت تلخان مرده بود پس که آفته بود پس بر کش محمد
تلخان امارت دانسته اندی پرسیدم که اورا این زمانه پر در کوب بکنند و چوب و دو که گشت معانی مرضی مدغم است
بانه گفت تا سناکت گشته از لیسر لیس است کوا که مرا از آن شتر تا نام بصیسی لاکلام است از سلوک دی با مرضی پرسیدم
گفت چون گزیده بجایه ای سیکر و اورا بچوب بسته بقدر رتشت اورا میرم که با قند می خوردند تا نرسد به شش و شام لقیق سیر
تا درین سبب خفت و غصه احداش حرارت کرده لیز تا با شوی در روی است سیر شود هم تیر از آن خود هم کسی
در او نمره نریاید گشت از حوالی و همسایگان بنز فلیکی که شوری دارا میباید گشته پس کاره بر او در طای میبندند
که و گفتند تا این کار خفیه است که میرفتند اما نه سایر علوم ایان حال ایران مشهوره عقیده این دو کس
ازد با ضعیف کم سرگشته ندرند و بجوم دایم بیشتر سینه بچوب او فاصحت حکا هر آنچه بچوب میبندند و این عمل است که
جمیع قس از او ستاره و در آن اعقاد دارا بر او میبندند و در هر دو طرف است از آن ستاره در هیچ
مشهد با ستاره در برین ای غر غصه می زرقا عهد کار بیشتر است و سیرج ایران در یاد بر و جودت به است از آن ستاره
مردم درین باب است که در وجود مرضی هم کبسل کرده اند تا کنون چنان است که انکسور در در این مرضی طلب است

جهانی که هم از قرنیهای در محیط اتفاق این ملک بوده است بنویسند چیزی انباری نیست به علم خبردارند بعلت اینکه علماء و حکماء
 را می که در باب نیست. این دارند از سطح ارض نیز چون در بعضی از مواضع که با آنها صلح با اینها نیستند
 و از علم مساحت و جایش زمین نیز بعد می با خبرند که چه در قطعه زمین که در آن در نظر است اینها نیستند نیز از این جهت که در
 سخن پدر و خطیب گشته از علوم دینی ایران اخباری گفته اند که در بعضی از مواضع که در آن در نظر است قبول شده است
 اینها به صحت علوم و اخبار اینها را هم در آنجا پیدا کرده اند که چون در اینها در شصت از کتابها که در
 در نزد علم و تاریخ و نحو و منطق و معانی و لغت را در علوم ادب و نجوم و طالع بینی و کیمیا و طب که اعتبار بسیار از مسائل است
 آثارند تا ایضا و تصنیفات در مذہب بسیار کرده اند که در مواضع سابقه مذکور شده و فزون بجای که در مواضع و
 طولی و باج و وسیع دارند و صحت نیز در بعضی از اینها در کتابها است که در اینها و سیاق و سمرقند و غیره در
 اگر چه مکرر بیالته نیز است لکن غالباً صحیح و بدیهی است از این جهت که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 کوی و در مسائل و سبب بعضی مکتوب صحیح میباشد که در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 و صحت فزون یافته اند و اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 خویش کرده و آسانی از دیگران نرم سازد و نام اختلاف را بسیار اطفال کتب خوانند و از مسطور و اعلم این کتب و مذکرات در
 تعلیقات و بیرون قریب به یکصد و سی و یک کتاب است که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 باقیست در ساند مشهور است که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 و اسباب اجتماع است و اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 شهری و در ایران و اروپا و سایر بلاد است که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 شدت است برای اینکه بعضی از مسکنی است که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 نظامی و اداری است که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 عرفی و در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 جامی و در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 پیش از اینها است که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 شود و بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 و اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام
 نتیجتاً تمام اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع که در اینها در بعضی از مواضع و اقسام

از هندوستان فرا گرفته اند در بر صیرت می توان گفت که در این علم بهتر از بعد از اسکندر و سابق عثمان غالب خوش است
 لکن چینه کیاست آن اختلافه الحان و تنوع معانی و شعبات که در حجب مزید است مدار در نقاشی چنین جای که در علم
 سبده سال قبل بحال بسیار کم زنی کرده اند بعلت اینکه اندویر که در سر ای سلطنت صفیان در عهد شاه عباس گشته اند
 مثل نصایر بر خوب ستادان بزرگ این ایام است نکت خوب بسیار در غالب شیخیه خوب میکنند در ویر و کور است این فن
 نیز فی سلیقه نسبتند اما بنور و در روی یک نمودن اشیا در صحنه و اصول مظهر مناسب صورت و اشکال که در نقاشی همان است
 مستخرج میکنند با تکرار از آنچه در باب صنایع معینه در پیشینه حال ایران در قوم شده معلوم میشود که بخوبی این گفت مکن این مملکت
 روی در زنی دارد و همچنین می توان گفت که بالنبه به پیشین بیان قوم خود نیز تزل کرده اند آنچه در عهد پادشاهان تخته
 و کاروان اندوخته شده است در حکومت سلاطین جاهل ضعیف بر باد رفته است هرگاه در ایام آری مردم متصف بدکار و
 در اکت از بلا و خارجه این فلک آمده اند باز شروع جنگ میان کن اقامت ایشان شده است تا بحال بار تغییر است
 ملکی و انقلاب است دولتی و بر مای دانش در ایران علی الاضمال در جزیره بد بوده و ما و امیک مردم این لکت در سخت حکومت
 بی ثبات و بالنبه است بر همین پنج جا چه بود و در علم

باب بیست و پنجم چند کلمه در باب عادات در رسوم و طرز زندگی و معاشرت
ایالی ایران در تحقیق و تعریف ادب در رسوم ملی است ایلیه از طبقه اعلی شروع شود که وضع و
 طورشان روح کلی در امر جزه سایر طبقات است و از

در زمان دولت صفویه تا حال که فریب سبده سال است وضع و رسوم در خانه ایران تقریباً همان سابق در دست است
 که بود حفظ فرقی که هست چنانچه اقوال مسافران فرنگستان که در عهد صفویه باین حکایت آمده و اصحاب در خانه از مصالح تنه
 برین مطلب شاید است این است که خانواده که حال سلطنت دارد چون در پیرامون امرای فیلیان کج و سلخو بوده اند
 تا بنور بسیاری از رسوم نیاکان خود را در امور شخصیه و تکلفات در بهر از دست نهاده اند در جواب است بقدر صورت ترقیم
 یافت که از عهد شاه عباس بزرگ شاه زاده باقی غایب سلطنت را در عمر پرده نشین میگردند در زمان و خواب در سران بر مرتبت
 ایشان چنین بودند و تا وقت اوشاه و بعد از دولت کسی نمی نداشتند چنانکه در کور شد که در آن اوقات که بر یادگان
 نیز مانند اولاد از این بزرگ میخواستند دعوی تاج و تخت می کردند و قیابل تا آن حدت درین بود در بلا ص بود است
 رعایت بسیار و احترام زیاد در باب سبب نظریه دارد داشته و تاز به در حجب بود و در این است در لک است
 سلامت و صفاخت و واسطه طبع مشاجرت را مگر در تاز به در حجب بود و در این است در لک است

و امر بحکم لزوم باید بر سایر فرزندان که این جهت را نداند تدبیر نمود و آنرا علقه قرابت که معصوم و از ان اتفاق میسر است
 بدو اعمی اتفاق میسر شده و مواسات بعد از آنست خواهد که بجا میاید و اهل طاجار که از تعب نامانند درین ماهه هنوز پیرو رسوم
 آباء و اجداد خویشند چنانچه منقول است که محمد حسن خان که در فصلی شاه است در ایامیکه با دریا قافست ترا که که سینه بود یکی از
 امرای بطلب آمد که محمد حسن خان بوی نیاه برده بود دختر خویش را بر رسم زمانه سونی بر وی عرضه کرد محمد حسن خان از قبول این مطلب سر باز
 زده گفت ترا و این دختر فخری نیست که در نزد دانش طلبان و تخت کشنده و فصلی شاه نیز جایگاه سنی سحر یافت چنانچه
 پیروم خود را به بعد مملکت و نایب سلطنت کرده است مخصوص سینه ای که مادرش از بزرگت زادگان قبله قاجار است
 و مادر محمد علی میرزا که پسر بزرگ اوست که چنانچه رسم جدید ایران این است که شاه زادگان را پیش از ایامیکه مقتضای عهد
 و ایر و لالا است در حرم نگاه میدارند هم از ادای عهدی فریض مناسبند نسبت با ایشان تخفیم میکنند چنانچه در سده با
 چهار سالگی نماید میخوانند که در همین ادایب ظاهر هم از ادان بطولیت میآوردند مثل اینکه چگونگی با شخص مهران و از ان بزرگان
 باید سلوک نماید و در حضور پادشاه چگونه بایستند و اگر پادشاه بخواهد بچه بوج نشینند و یا چه طور از حضور بر گردند در
 در خانه که همه کارها علی از رسم میشود اینگونه تربیتها از همان است بسیار دیده میشود که طفل نجباله با پیر خواجه سال در مجلس
 صحبت گفتار و کردار و سکونت و وقایع حرکتان یکسان است در بعضی هشت سالگی شروع بخواندن عربی آغاز
 میکنند بعد از خواندن حمد و تسبیح قرآن بخوانند و بعد از آن آموختن احکام مشربعت میرواند بدو هم از ان اوزان خوان
 مذمب شروع فرار گرفته بعضی و عثمان آن رسول در صیغه ایشان جای گیر شود بعد از آن کتب فارسی میخوانند از آن جمله است کتاب
 سعدی که بجا یات و لیدر و عبادت شیرین و اندر دایمی بگوید و مضامین مستفاد هم خاطر اطفال را باعث تفریح و هم درود
 جوانان را بیشتر و صلاحیت باید تربیت است و بعد از آن قدری از صرف و نحو و منطق و فقه و حکمت نیز میآوردند
 اما تفریح در این مراتب غالباً بسته میزان طبع خود طفل است بسیار است که پیش از خواندن و نوشتن میآورد و گرانیکه الطبع
 مایل تحصیل باشد و چون فضل و کمال غایی سبب از یاد شهرت شاه را در کی میشود بعضی هم بقاعده تحصیل میکنند و بعضی شاه
 که حال در ایران فرمان بردار است فضیلت مشهور است و شعر نیز میگوید و در جوانی اندوخته نزد حکمران و اوقاف است هم از
 هفت هشت سالگی در تربیت سواد میسر است که استعمال آلات حرب ایشان نمایند چه بسا دول میدانند که در در طغولیت
 دختر را با پسر نامزد و بعضی اوقات قبل از بلوغ عروسی میکنند بعد از آن عدد از اوج هر یک موقوف با سبب معائن ایشان
 چون شاه زاد بر تخت براید او نامش را به قسم مصروف میشود در امور ملکی و عیس و عمرت در حرم و تفریح و تفریح و چون
 مقدار صرف او قات با امور مزوره موقوف بوضع طبیعی میزان خاطر و لیدر علی لافضال تمیز پذیراست عرفیه سخته
 کلی بخوان کرده آن مختصری در باب حرکات و سکونت یاد نساهی که حال در ایران است چنانکه باید کاشف حالانی است
 که شایسته شونات سلطنت است یکی از لوازم فرام سلطنت رعایت ظاهر شرع است که هیچیک از سن طین ایران فرو

گذاشته خواهد کرد و بعد از آنکه هر صباح بگاه سید را بساند و چون خوابگاه یا شاه در آن است و در آنجا از آن
همه زنان و خواجگه سر بایند بعد از فراغ از لوازم و صیقلهای و تزیین لباس با دستهای بکند و ساعت در حرم سلام می نهند
سلام اندرون بر جان بیاق سلام بیرون است القاب و حدیث صاحب منصبان بوقت معادل، کارگزاران
خوانین اندرون باشد خوانین بیرون تزیینت صف سلام میسر دارد و هر یک از آنرا در حرم و در حرم و در حرم
حای خود بر پای میبایستند از فراتر محفل کسی اور حضور یا شاه آن نشستن نیست کرده و هر از آن خوانان برکت اگر بی
مادر بایست تسلطه عثمان میز است و دیگر بی دختر ابراهیم خلیل خان که در عهد افغان خان و الی نبسته بود بعد از واری بی
و کویات و آنکه در حرم و نبوت با خوانین مظهر سلام مشکند و پادشاه از اندرون بیرون میاید صاحب سنان مظهر م
در خدمت پادشاه یکی اجرات مخصوص رفته خوانین عطا حضور میروند و سلطان ایشان صحبت معمول پادشاه را و
خورد و نیز در بوقفت بر زمین بوی سرف میروند بعد از آن فرمان میاز است غذای پادشاه از طرف عینی و سر پوش
در سببی که قفل و بندار در مجموع پوشی در بخت بر روی است بهر خاطر میاوردند و در حضور خاطر بایست خود در سلسله
نزد سلطان میگردد و بعضی از شاه زادگان خورد سال سر غالب درین غذا با پادشاه ستارگت میورند و حکیم باشی میسند
و هفت طعام حاضر باشد گویند سبب این است که اگر بی با مراح پادشاه و وقت که طیب حاضر باشد تا علی خود
و علاج آن بردارد لکن سکت نیست که شاه این احتیاج بود و علی است که در آنجا سکتی که هر و غلبه مردم مستولی شد
دارد تفصیل طرز و طوریکه پادشاه ایران بنظم جهات امور میسر دارد و در حصول پیش مردم سد بعد از ادای بورد جهات
بلکه عاونا محرم رفته قدری استراحت میکنند و همیشه وقت عصر از حرم بیرون آمده با بار تزیینت و هم بود مردم میز
سوار میگردند و در پادشاهت از شب رفته وقت غذای تمام است که بهمان وضع بنهار تزیینت میاید پادشاه
سایر عااید در وقت تناول طعام بر زمین می نشیند و همراهان و شاهشای بیسید بخت گذارون از غده پنجاه میاید بعضی از
سلاطین سلف را عادت این بود که علی نوس الاشهاد استخوان سگرات میگردانند لکن بچینت از این سلسله تا حال
خلاف شرعی علی الظاهر کرده اند قد جای شربت که از انواع موماسیارد و در غذای پادشاهی صرف میشود و کثرت
یافت میشود که در تزیینت غذا مثل مردم ایران نیست کشند بعد از صرفه شوم پادشاه بخواه سرو که از فراتر محفل
در آنجا تا قتی از شب گذشته میغیان و مطربان و قاصدان حرم و در استخوان دارند در کفک اندازی و اسب ناری
فضلی شاه از اهل مملکت نماز است و شوق زیاد و سگار دارد و چنانکه کتبی میگرد که چدر و در آن مابن از صرف
نشود سگار چنان برای بیشتر با آن سگار آبوهفتند و در ایران قشاقین عاونا را میسودند و بجهت است بر کوی که عاونا
گفت از صبح چهار پایان سرعت بر شوق یاد تراست بیشتر طرز سگار با آن بر دست طرفه طلب سگار با آن است
که بطور می تعلیم داده اند که بیکدیگر در وقت سگار در کار بد این است که چون سگار در دست میگردند و در آن

بزودی بجا خود رسیده منقل خود بر سر چشم آن زده بخند می جانور را بشو میانه مذکرم خوانده چنانکه باید حرکت کند و بدین سبب
 سکما رسیده او را گرفتار می سازد مگر این است که جمعی بوده دور آهوا گرفته و هر یک سکی در طلا ده دارند بدین جهت
 که اگر بخوابد از میان بر که بجهت مانع شود در طلا ده داشتن بکنان بجهت این است که چون در اقل سکا ممکن نیست که سکی بر خیزد
 پرود باشد جز آنکه این آسوی بکبر و کند اسکما می دیگر را زاره نفس نگاه میدارند که اگر حیوانا جگر که هر دو رو در تعاقب کنند
 مقصود این چشم سکا این است که بجهت بجانب پادشاه برانند و پادشاه نیز غالباً یکی از سکما می خالصه با خویش در طلا ده داشته
 سکا بکشت و تپو و سایر مرغان آبی و خاکی هر دو در ایران معمول است و برین قسم سکا پادشاه غالباً بدست خود یا به همراه پسر و
 سکا با تفکات نیز بسیار متداول است چنانچه مرقوم شد به پاهیان ایران همه خوب تفکات بلکه اگر کسی نیز از زمین خوب بنا
 نکند میداند به پادشاه ایران در اطلاع کار است که در خان سوان دولت او را جسد میکند و همین شاعر است که گفت
 ملک الشعر است کارش مدحی پادشاه است و در در خانه اعتباری تمام دارد و یکی از جمله اجزای لامبکات اسباب سلطنت محلی است
 که کارش سحر است چنانچه مذکور شد که بخان از قبیل زده بود و این طایفه نوعی مدح و تمجید میرسد که معتقدند کج زبان شده بود
 سقوست که در روی کرخجان شسته و ایمان ملک است نه حضور داشتند که در این اسما سکی فریاد کرد و کرخجان روی مسخو کرد
 گفت برو بدین جوی خود رسیده زنده ظاهر ادا گفت تمام قدر می گویند او با صورت منکر بکنند گفت بهترین است که
 قبله عالم کی از امر می قبیل خود را نرسند انجمن مطلب که جلست بلکه این جمع عزیز کج زبان است و این باز از قبیل سنا خود
 می شنند گویند که پادشاه خندیده و در انعام دارد این حکایت بسیار می دیگر از همین خلیل دنیا بد که این رسم سخره کاه است
 که حال ایران است با یکی اختلاف در چند قرن قبل و هیچ در عارهای سلطنت فرنگستان بوده است این نامل هر بیات نیز
 قابل ملاحظه است زیرا که موجب اردو با و اطلاع است با احوال ملت و احتمال دارد که از بی بیات نیز مانند کلیات خوان
 در باستان ترقی ترا از حدود و متوسطه را بطور صحت و تحقیق در یافت کرد از اساس و اوضاع سلطنت ایران یکی
 قضیه خوانست که آنرا انقال شاه گویند و صاحب این منصب شخصی لجه از واریج و مختصر اخبار و اشعار و نوادر و کات و
 و دقیقه با سب و نکته سخ باید بر اینان سباب نشا بسیار دارند لکن چونیکه تغلیب در فرنگستان سم است دراز در کفقه
 خوانان ایشان که شخص را صدور بین لغز چکا یا است مجلس انعام سخته از شد بل حرکات و تغییر او را مقتضای حالت شما
 مختلفه در حالت عریده مثل غنیمت ز نام عقل دشمن در سر و عظم سلطنت و کدلی امارت و جاگری عاشقی و حقوق قران
 و قران روانی در که شخص را سر برده می شود و در این شهر شیری از بهترین قضیه خوانانی است که کتور او را در این
 رده است هر چند که خوانی در ایران با حسن شهرت و با به سعادت است و یکیک در خدمت سلطان این منصب بسیار
 همیشه در حضور است و همین در سهار شرم رکاست در برابر پادشاه و در عیسوی که کتور او را در دوباره باران است
 در مرض راه از انعاما میجرت با طلا او به قضیه خوان محلی شاه اتفاق طلاق است افکاره است شما شیدم از بهترین نقای میجرت

حضرت طول منزل بجای است و مجلسهای تشریف او فراموش نباشد با بخل و در خایه هیچ پادشاهی در اینست آداب مثل اینست
 ایران میشود حرکت بدن وضع کفش از نظر نگاه همه با بطور مخصوص باشد چون پادشاه بسلام عام می نشیند شاه را بکون و وزیر
 و اعیان ملک همه دست بسته هر یک بجای مخصوص فرجورستان نصب برپای ایستاده اند و همه نگاهها متوجه پادشاه
 اگر کسی مخاطب کند جواب صدای نشیننده و حرکت نمی دهد و دیگر فلامتی که ولایت کند بر اینکوسایر اجزای بدن
 جان دارد و نیست اگر کسی بطلبه شخص مطلوب در هر چه قدم بیاستد بنا ملک که با خوف دارد و پادشاه مکرر تلمیذ بد و صحبت
 در سخن از جو و لفظ من بشیر نشکند بلکه سنا و سکو به چنانچه شاه خواهد ایش دارد و پادشاه فرمان میدهد بد و چون در اردستان و سایر
 رعایا او را مخاطب کند قبله عالم عاود در اوقات مخصوصه مثل ایستاد عظمیت اجنت از این برای برابری تواند کرد و بشکست
 در عایت نگو و سخن کمال نظام در تلبس هیچ جزئی از اجزای حکومت جسدان انسانی ندارد که بلا حلقه آداب و رسوم و نظام
 شومات پادشاهی و دولت در وقتی که حضور و اجازت خند از و متوال سلطان است و جهت اینکه مورد و اعیان دولت و همی
 صاحب مصفا و دیگر مقرر نذر جمله او در مخصوصه کمی و در دو سطر است از و او را چه چیز بیاید که هم از آنجا هیچ این ملک
 طرفه ملاقات سلطان با سفر اکتبه بر یکت و بتر و قازان بوده است یعنی شاه که حال بر سینه سلطنت شکن است در این
 جدی بلایع دارد و چون بصری از فرگشتان دارد میشود بعد از مراسم تعقیبات چنین وقت زرد و معلوم و بر اینجهت پادشاه
 سبطلسد وزیر دول خارج با وی همراه شده و ما هیچ عالی در حاشی با بسیاری سلطنت و از آنجا که درون اما جکه قریب
 بوقاق پادشاه است ادب پادشاه شود و از اطراف هر چه چنان مسلم است که نفس زکی هر دو بیاید چنانکه گوییم
 غالب هر چند حتی بس با سر حرکت نمیدر بند بطبی هر پادشاه شده و در اینی از جرات بر و در بعضی اعیان را ملاقات
 نموده بعد از چند دقیقه چهره سرور آورده و پادشاه را داده بطبی با چهره سرور اظهار که با ساهای سبند در میان با عی و
 و در این آن بعد رشتن ما از هیچ با بگردد است در طرف با چنانکه از آن تلبس دارد و قوا را بهر بود و حسن است از آن
 سخت تا در باغ شاه را در کان در در او اعزاز و اعزاز و اعزاز در این میان با یکشنبه انسانی با حیره حاجی بود و صف کشته
 و پادشاه بر سر و در تلبس در وضع در چو بر سر سینه بطبی او عهده از چشم اگر در مدت که یکسب و بیایند پادشاه بد پیش
 سر و در و در همه این در وقت که یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب
 کرده در هر دو در همه این کباب بر آید چون در هر دو در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب
 اینست فاسی شبی با هر پنج نام بود می بود در هر دو در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب
 صحبه سبکه بطوریکه بطبی آرام شود و از مسافر و اجنتان در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب
 اینست بعد از و با عی است که در وقتی که بجز در اوق خود مجده پادشاه بر سینه آن تلبس در هر دو در وقت یکسب در وقت یکسب
 روی بر آورده چشمی کرد و گفت که پستان مالکم وقت در هر دو در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب در وقت یکسب

لاکن چنانچه باور کرد و هفتاد و دو که سبک بنیاد شاه انگلند بکرن دارد و کلمه علی بر کس نهیب میوی دارد و پیش از بکرن
 بنیاد داشت شاه گفت در حضورت با پیشوای خلی رانسه باشد کفتم بادشاه انگلند بصلاح نفس و باکی و امن معروض است
 و خز کزن خود هرگز در خانه ندانست شاه فاه خندید گفت در ملک که این رسم باشد من میخواهم بادشاه با شتم و مقصود
 بادشاه ازین صحبت آرام کردن من بود با بخله اگر به معصوبی طبعی باشد در وقت ان حضور میکند از آنجا هر قدر بد با
 بعضی قیمتی باشد وضع بادشاهی انگویه اقتضای میکند که علی اظهار اخبار فرج و نداشت با بخت نکند بلکه به علی اعتمادی
 در دایا نظر نماید کار نده هر وقت در سفر ثانی هزار و پنجاه و ده میوی که با بران مر جت کرد بکث کاری دو دایه
 که طرز مرغوبی ساخته بودند پیشکش کردم خلی اخبار بجهت کرد و چنانکه سن گرفت در ایران کاری مواری بیاباری
 بچو جیست بادشاه همیشه سوار نمود کرد در بعضی اوقات نیز بر قمل می نشیند در اوقات جاری اگر مجبور ب حرکت نمود در
 سخت روان می نشیند و از اجده و فاطمی مدند در سفار نیز جهان صح که در پای بخت مراعات ادب و رسوم میشود در سفر
 خرافه سلطنت سن عالی و محترم است و چون سزاییده بر پادشاه سنجیری با خرافت آن کشند که مثل دیوار بلند است و در
 طرفه ر دن و دیوار آسما بر دواست در سفار نیز جهان صح که در پای بخت مراعات ادب و رسوم میشود در سفر
 نادیب و توبیه سر کشان با خلی و محاربی مطمح نظر است زن کمتر بهر راه میبرد این قاعده است که مادر شاه گذاشت خود
 نیز از آنمقول داشت در بعضی از کتب مستوفی است که حکم داد اما از این از بکرن همراه بر دارند و خود نیز علاوه بر روزن
 بر کرد در سفار مراد است نظریه لباس بادشاه مثل سلاطین صعبه ملوکانه و فاخر است لاکن وضع و نیست تغییر یافته است
 در این اوقات عموم اهل ایران پیش بلند و ابد و بعضی عمامه کلاه بر سر میگذارند اما جیمه بالا جا جا بر بدن بچسبند لاکن
 نیز پس شان خلی کشاده است به باب نسیم در نایب جیصل وقت تمام میشود یکی از امر اموال طب امور جیصل است که
 امیر اعظم کوبه کرده ای خوب از طرفت مملکت بجهت بادشاه میبرند و او هر کدام بر پسند در زنی سواری خود انتخاب
 ساخت و تمام اسب سواری بادشاه بخواه از طلا و نقره مرصع است و در ثامی سفر اسبان بسیار نیز همه باین در
 مرصع پتیا پیش می جنبیت بکشد بر بکث از امر نیز در سفر بکشد یا دو نیز جنبیت بکشد که فی الحقیقه علامت از بادشاه
 بجهت است بخار من گفت که بعضی بادشاهی است سلاطین ایران همیشه ملاحظه ظاهر شریعت را کرده از تعلیت
 بلکه هیچ چیز با قدر سلطنت پس در دشمن رعیت که بادشاه بی دین است ضرر دارد همیشه نماز و ظاهر بکشد و بعضی اوقات
 به مسجد بروند و در وقت نماز زیاد است خوریکی از اولیا که در حدود مملکت به فوست میروند و چون شیعه هستند خرم
 نسبت علی را دولت بر باد سدار و بی چون خود مر جود به ملا عثمانی اف اند بر بار است اقدام بکشد تا آنکه در
 سده می فرستند که دولت خراسان که بعد از موت در این راهی در فون نونند چنانچه بعضی افامه در خان را بگر طار در
 در من ساخته عید بود که روز و اصول من جمله قفاطیر بعضی است که در کوه گشت خود بسیار ایام قدیم در بالای ابر

جدیدست ستیان برین رسم طعن گسرد و در سووم کفار و اندکان ایران سبب دیگر برای این عهد پدید کرده اند
 بدین وجه که آنروز در آنروز جلوس عداقت علی اسد اسنانای بسیار در باب این روز گفته شده است که برای که سبب
 سکنه ایران بودند حساب سالانجا عده دوره شمسی میکردند سال شمسی در ایشان رسم خود سال ایشان بدو ازده شصت
 بنسبت هر یک شصت را ماه میگفتند و از برای هر ماه و هر روز از بر ماه نامی داشتند و این نامها از نام فرشتگانی گرفته
 بودند که توکل هر ماه و هر روز میدادند و گویند که عادت سلاطین قدیم ایران آن بود که در هر روز لباس مخصوصی پوشیدند
 جناب هم اسم نوزده هر روز و لباس مخصوص آن فرم در محنت بود و دلایل عده گفته شده است بجهت یکدیگر این روز
 بجهت عید اعتبار شده است یکی از مصلحتین که بد که خدا درین روز شریح ایجاد نموده است بسیار گمان در بجهت این است
 دیگری گویند که همیشه چون بنای صحرای تمام کرد و درین روز در آن داخل شده حکم گردانار اوج کسبه با نخله افشانهای دیگر
 درین باب بسیار گفته اند لکن حقیقه این است که اندامی هیچ است و اندامی ستند و موتمندی در مناط صحبت رسم
 در ایران این است که بجهت اجزای هر سه نوزده بادشاه در شهر مروان میرود و از روز از امر و عیان و سیاه نیر مرقه حضور
 مرقه مرقه کاب جوشه سزایده بادشاهی را در فضایی وسیعی برپای میگنند و تحت بادشاه اوران میزند در اول سخن میگویند
 خاتم بلاد و الهاست و دلایست را میگنند و آنچه روز بعضی حضرت میگنند اما از جمله سبب نشانی این دیم است
 و اوست و اسبان پادشاه غالباً بر سایر اسبان غالب میاید و پادشاه چاکسوزان را عالم و احسان شاهان میخوانند
 بسیار و در ایران همیشه اسب دولتی را لایق پادشاه دانند و هر ساله حکم پادشاه اسبستان فراهم آید و قطار باوی است
 بلکه در همه شهرهای مختلفین مسافت بسبب عداستان است لکن بسیار گشت که از جهت بل کمرانیت یک سبب
 تر است مخصوصاً در این دو اندن چندان این نیست که سرعت اسبها زیاد بلکه مخصوصاً شاهان وقتند است که داشته
 شود که در وقت ضرورت کدام اسب میخوانند سرعت مصلحتی را می گند تا بدان راه هرگز نرسد و اسب در جوی شتری هرگز
 میرسد که او را یک درین خلکت سگنی و از نه الققه مار شاه جمیع اردوی در خانه را بشهر ریاست شاهانه علاج ملوکانه هرگز
 علی حسب در جانم سبای و شکر بسیار بود که گندار امر از هر شکار از خود در این شهر را بنام سکار و عالم حور سرد و خود
 میگردانند در جمیع اطراف خلکت این عبید را میگیرند غالباً با نوسه سه اسب سگنی و اسب در اول است و سبب جمیع
 طبقات ناس لباس نوبوشند و ما هرگز در همه جاه که گشته در زمان سمرقند در حال رود که در هیچ یکی سبب
 مثل از ایران صرف نمیشود از هنر و عود اسبانی که از این است که در زمانه خود که سگنی و سگنی در آن
 استعمال میکنند شده اند که طریقه احد این است که در هر روز در این شهر در آنجا سبب سگنی در روزهای
 در خست می نشیند چون آنرا میدارند با می افتد با میزد و چیزی روحی آن سگنی را میزدند و سگنی سگنی سگنی
 در تمام استان جمع میشود و هر سه روز یکبار آنها را با گشت میسند تا بگردد جمع میشود از گشت سگنی در آن وقت

میشود یکی از خصوصیات سلاطین ایران این است که همیشه باید بگردد شعنی و مطرب داشته باشد و در اجزاء و ابیات میگردد
 است که میباید نوی مخصوص بر پاکسند در جمله اول این کتاب مرقوم شد که در قدیم الایام یکی از علمهای معروف و درفش
 کاویانی بود بعد از اسلام علمهای مختلف بجای آورده که بر پرچم هر یکت علامتی ثبت میگردد و نشانه است بکارهای مومن و اعمال
 او را بجهت است تصویر و العطاء علی لکن با وجود تعلق ایرانیان با صورت سلاطین ایران هم از فرتهای بسیار صورت
 شیر و حور سینه را از خصوصیات خود نموده اند سبب این درست معلوم نیست لکن دلیل هست بر اینکه با این اسم
 خیلی قدیم باشد این صورت در سکه یکی از سلاطین سلاجقه فویدیده شده است چون فلکوا این سلسله را نام کرد احتمال دارد
 که خود یا انتخاب و امثال او این نقش ابلاغت این فتح اختیار کرده و در آن بعد یکی از نشانهای معروف ایران باشد
 باشد یکی از افاضل اجاب مولف که مسلحی از سکه های سلاطین شرق داشت و با یواسطه سبب حدس فرجور شده اتفاقاً
 است که اول کسیکه نشان شیر و حور سینه را اختیار کرد ریاست الدین کبیر وین کجا بود که در سنه ششصد و سی و چهار هجری
 معادلان با بزرگ دو است دسی و شش عبوی رختنه جلوس در سنه شصت و چهار و در هجری وفات یافت و میگوید که
 این نشان با اشارت بوقت ظالم حور سینه را در سنه که یکی از اهل او کان کرجستان بود با جهل بصورت ابر در سر با
 سلطنت یعنی میکند بر در سزای شاه عباس بزرگ در اشرف مانده در آن این نقش پدید شده است و همچنین بطلان
 اینکه علامت علم است نشان افتخار است که بر طلاه نصره سرداران و صاحب منصبانکه در محاربه با اعدای مملکت از
 امثال قیامی حاصل کرده اند از جانب پادشاه عنایت میشود در این اوقات جمیع افواج پیاده ایران علمی این نشان را
 در وقت دادن این علم یکی از افواج بر سوخت مخصوص میدهند و یکی از فلکهای است آمد در اوقات دعای فتح و فیر دنیا
 میخواند و نشان افتخار نفس این نقش در این اواخر به چند نفر از سزای فرنگستان که با دولت ایران در مقام مصافحت
 بوده اند داده شده است و همچنین بصاحب مهبان و سردارانیکه در جنگ روس مردانی بطور رساییده بودند و در
 سلطنت عنایت شدیکی از صاحب مهبان اکر بر که در این اواخر با ایشان بود میگوید که خیلی فخر میکند بدین نشان
 مزبور و چند سیکسند تحصیل کردن آن چون وضع حکومت العبد مقتضی است که در هر امری ملاحظه تنونات سلطنت
 بشود و بسیاری از عادات در ایران ازین سبب شروع یافته است هر چند که نام پادشاهی بر آنست با متعلق سلطان
 باید با احترام بان عمل نماید بوج مخصوصی ادوی لوازم آداب گسند مثلاً اگر خلعتی از صاحب پادشاه حکام بلد یا
 دیگر حتی شاه زادگان ثمانواره سلطنت فرستاده شود باید چند میل آن استقبال کرده با اظهار شکر آن تمام و بیازمالا کلام
 خلعت با پوشد چنانچه در هر مملکت حاکم قیمتی بجای مخصوصی بدین مندرجه که از خلعت پوشان گوید خلعت
 پوشان چهار میل از شهر شیراز خارج است همچنین اگر فرمان پادشاهی بنام یکی از حکام یا صاحب منسی فرستاده شود و استقبال
 کرده بعد از آنکه فرمان را گرفته در سر که داشته ببرد امبد بندد او بر سر جمع میخواند در ایران همیشه احترام می نشینند

اگر یکی از فرزندان کاغذی نبوسد که نام پادشاه و در آن مذکور شود عادتاً بعد از ذکر العقاب جای نام زبیده گذاشته نام پادشاهی
 کاغذی بوسید که مبادا ایکس اعطای نام پادشاه واقع شود چندی قبل تصور فضلی شاه را بجهت بوسید و فرستاد و از او
 صدوقی گذارده در تخت روان نهادند و تخت روان راه و قاطر بسنند در هر طلی که میکند است اهل ملک احترام
 تخت روان بجا میآورند و چون بوسند زبیدت رسید حاکم محاکمات جمع لشکر و خدمت نایب منزلی انتقال کردند چون نایب
 رسیدند از اسب پیاده شده پیش رفتند حاکم ابو شهر تخت روان را بوسید و چون از بابا به شهر آوردند حکم شد تا مردم
 هر قدر بخواهند شادمانی کنند علامت حرکات شاه و پادشاه ظاهر شد و این قسم اظهار شرف در همه احوالیکه
 در ایران مکنی دارند در تمام است تک نیست که جمیع این حرکات مردم موافق حکم اولیای دولت بود و در آنکه اعتنائی مالی
 خانه ایران بر سوم ظاهر شد است که هر وقت صاحب منصبی با حرامی امری مانور میکند مکنی بنگه باید در آن برود
 در کاغذ میبوسید چنانچه این کاغذ که محمدی جان در بر بندار برادرش محضر حاکم ابو شهر در باب سفارش یکی از
 همانند اسبابی که بر رسیده نوشته است معلوم میشود برادر عزیز من حسین جان فایز که همانند خیرال کلمه شده است از
 و صاحب خانه او است در عرض راه مسرتل خیر بود او فدای منی که از او شهر خواجه است رسید این کاغذ
 بود و شاه و اسباب ملاقات خود با خیرال کلمه بود روز در و او بار و تو با جمیع فوجی که در بوشه است تا کنگر
 او را انتقال کسب و با او چار و خیرال کلمه بود و چون از پیش خیرال کلمه و او بچا در او همراهی کن جاورس نام بچا پیش
 خیرال کلمه بود و در طرف راست بایب اردوی او هر طور که گوید زده شود اگر حسین جان صبح رسد تو بهار را در
 او بخورد اگر عصر رسد شام را با او صرف کن تا بقی امور بوسند کار و مالی خود شما است همین قدر است که باید همیشه ملاحظه
 که با همان ستر نفی منصب جللی که همانا در می سفارت دولت است باید سلوک کند شود الحاصل طور و طرف رهن الطبی حضور
 معلوم شد قبل از آنکه الطبی دولت را بجا بی سخت رسد وضع مراد و او با فراغ با بان ممالک و کتا و ملا و هم از او همه است
 فوجی که باید قبل از وصول و دخول ستری او را استقبال کند و سابق ملاقات است تمامی که الطبی از ایشان دیدن میکند نیز از
 روی وقت محل بخت است مناصب و عهد کسایکه به استقبال و میسر کنند و مسافری که باید طلی کنند وقتی که باید از اسب
 فرود بیایند نیز از جهات مرادم است بزرگ کاشف از اعتنا و احترام است و در سفر مسافران در اول ملاقات مانند رادگان
 و اعیان مملکت حرکت سیر و برخاستن از جا و استقبال نام درس با نام و دیده سر و در و خانیکه در دیده بوسید همه از او
 بسیار مهم است و نندازند پیش از وقت درین بابها گفتگو میشود ملاحظه یکسره در همه طایفه لزوم دستاورد
 لاکن طلی که مانند پادشاهی ایران خیر صحیح احوال ممالک بعیده دارد و در طلیه ملاقات دول را در ممالک غیر از انسان قبای
 یکسره نیز رعایت این رسم است بنامی که اگر سفری از آنجا بخواهد بماند که بخواهد در آنجا بماند و در آنجا بماند
 صاحب خدمت و اوقات است و اگر جاه طلب باشد در کار او توین و اجیر میزند و جنان بداند که پادشاه است

عالی جناب و قهار است و لهذا قابل دوستی است اما برخلاف اکثر کانتین بر خلاف مذکور باشد محقق است که نخبه بیکس عاود
 بسیار سینه شده است یکی از روز ایام عزای ایرانی که بفری از عزای سنت خود با ملک دیگر را بشویداری و اوراکت و
 العاده وقت وقت و شب را می زیاد بینانید چنانکه سامع متوقع است که بشود که بفرز نور کا بتی اینست ایستاده
 شایسته در میان دو دولت یا چند ملت بیابان برده و انجام داده است اما کاشف که جعل بیاید بوشیارین است
 از اینکه در فلان جا بیکس فلان رسم یا مثل او ملاحظه کرده باشد را بشود اینک هر چه از استند او را راضی گنند که در فلان
 مکان بگذری را بچو او در جبال است احتراست که گنند از راضی است درین موارد و حرکات مختصه را نه تنها سبب تخم
 بلکه مربوط با هم و آواره است بر اساس چنانچه بهترین مورد خان ایرانی نیکو زجر بار که اسرار صادر شده است بطور خرد
 و اعتبار نقل میکنند اینها و حقیقه خلاف عقل سلیم سابقه است لکن وقوع غیر این از ایران در پیشین مثل این است
 که از ایشان توقع کنیم که در اول محل ادرست بگویند که زبان در تخت محاورت محاسن عادات و رسوم ما را
 علاوه آنکه در علم که جمیع امور شخصی است منصب لایق باید پیشتر از ام خود صورت قیامتی داشته باشد باستانی شرفا
 و بدید بکنه سلاطین و امراء ایران و دولت بنامه در سبکی بریزد از صاحب شعور بلکه هر چه در جلی یکی از صاحب
 منصبان نرگستان که ما در این مایه صحبت بر است است چون بفرقی برمی آید که از آنجا طلب کرد تا چشم
 از ایشان داشته از آنکان و از روز او بسیار در صاحب منصبان که در عالم عاود است در دوم تعلیم بار شاه می کنند
 تعلیمات و مگر تا یک میاد شاد میکنند و نشان خود میان فرقی دار بر کس و اور مقام خود بوزان که است و در بار که کجی دارد
 که وضع آن بفر بار مانع بود و علامه او شایسته در آن اولاد است صاحب منصبان شایسته صاحب بر با نام است چنانچه
 هر یک از امرای مردم دارند و بزرگواران و بزرگان در هر روز در حضور است شایسته و در جمیع رسوم و عادات
 بهمان فرقی است که در خانه سلطنت است و در روز و در آنجا در همه روزها در حال است و در جمیع رسوم
 خرج امرای و اصراف را در همه روزها در کتب و در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها
 فوایدی است که در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها
 طلبان و ضیافت است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها
 اوقات لوکا بر همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها
 امرای برکت و صدیایان شخص و کسایه در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها
 اگر چه با حاجی و حیدر خان که از روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها
 دیدم و جو است که در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است و در همه روزها
 سفره شایسته بودی در مورد و بجهت امرایان امرایان شایسته در همه روزها در کتب است و در همه روزها در کتب است

ظاهر می نمود به خصی الغایه مؤدب و مواضع اند و در مجلس این صحبتشان به برین و فرج انگریز مستون بر نشان اشعار و نوای
و حکایات است امرای قبایل از آن گفت که میراثش حاد امارت است اما چنانکه مذکور شد پادشاه می تواند که خط مستقیم در
تعبیر و بد مثل ای که عمداً بجای براندازد و سنا را ماراد کو چکر منصب برادر برکت دهد تا در هر حال سرور و پیروز
مان خاواده باشد لقب خانی برادر از این منصب است انطباقاً منطبق بر منصب خود و در جنبه طرفت مادر بر خانی
ملاحظه شود و طرز و طور و سباق معاشرت بنظر بقده با پیششامی قلی علی غالباً مشوب شجر و ثمر است شیشه او نشان
و سواری میکند و وز او مستوفیان را غالباً لقب بر سر آمدند اصل کلمه منصب برادره است لکن در این ادو
چون قبل از اسم در آید دلالت بر شاه زادگی میکند اما کلمه این است که بر کن که نوشتن و خواندن بعد که گاه است آسنا
باشد عنوان میرزا گفت و این قسم آدم در جمیع بقعات یافت شود و چنانچه بر صاحب منصب لشکر و بر تنه بد خصی هم گشت
میرزا دارد و وضع اعتبارشان این است که قلمه از جمله که گاه می بر گزینند و هر قدر معمول از اسد علی الطاهر شریانی
خندان اظهار تکریم میکنند بعضی اوقات لقب خانی را در شاه میبایست نامی و نه همیشه ماد است در موم حیدر ان سبب
انبار نمود کم و از در خشنان شخصی را که در صورت ظاهر بودی اعتباری با سنا به در نظر داشت و بودی است و چنین
سند که او را با خطمه اعتباری ندارد بلکه با خطه ای با ایشان سزاگند در سبب این است که هر چه از این خطه
بر آید از نامش می در سنا اسامی خطه خطره داده و نام بعد شاه را در بر شود آوده از و گزینند و اگر گزینند و در
بر آید خانی لقب بر سر کن این جماعت بجهت بر سرده است که هر چه از این خطه از این خطه در هر خطه
بر سر صاحب الملک حاجی بنام شد است چنانچه یکی از خطه بر آید این خطه که گاهی در خطه از این خطه
شخص دیگر بودی آده خوشه گور خوبی را که نظرش آمد خرد چون غنمت را از این خطه از این خطه از این خطه
چهره بیرون کرده بدست چهره بر آید و در هر خطه از این خطه از این خطه از این خطه از این خطه
آید چون بصورت دید بر بی اختیار گفتند که ایا این خطه از این خطه از این خطه از این خطه از این خطه
این خطه است گفتند و او از این خطه از این خطه از این خطه از این خطه از این خطه از این خطه
نفته در او جمع باشد این خطه است در جمیع مجامع گفته بشود اما این خطه از این خطه از این خطه از این خطه
نیافت و سنا سنی را همی دارد اما گفتند از تمام زیاد یکسند از این خطه از این خطه از این خطه از این خطه
دارند پس ذکر یافت از مغز فرین با صحت برین سنا منسوب است که با کتبت عین خطه در متوابع جرد که خطه
مروست که در عهد سنا به سنا بزرگت شخصی بنام احمد در خطی نظلم زد که باه جاتش در امرش از در سنا سنا
از در خطی علی النور فقه نوشته بدست فراده او سنا به سنا بر سنا به سنا به سنا به سنا به سنا به سنا
رقعه باین عبارت نوشته بود که با در من خناس خواهر جان محمد را بوسی کرده شد به سنا به سنا به سنا به سنا

وقت من این کاغذ را در کفن من گذارید که در روز محشر بر او سی طاقچه بر من از جمیع کار با کار من خواهد آمد و همچنین در روز قیامت
 ترین سلاطین من محترم بوده اند اما محمد جان در وقتی که بچگی با بازی نزد یکی دومی بود و علماء حضرت او راه داشتند و توسط
 ایشان بعضی اوقات در نزد وی معقول بود و فطرتی شاه بیشتر رعایت میباید و نام او امیر که این سلسله دخل و تصرف در
 امور علی نمیکند و بواسطه ظاهر بی اعتنائی دارند احتمال کلی است که بنیاد عزت و احترامشان تزلزل نیاید و از دیگر
 طبقات نیز چیزی کثیر تحصیل نمائیل میبرد و از نود و نوزده علوم درجه علیا بیاید لکن در روزی طاقی در بنامیه بعضی از ایشان
 جمیع عمر در تحصیل علوم صرف کردند و بسیاری از مردم بزرگ این طبایفه فنی علوم آردیه کرده با سفار و اخبار سیل کشند این
 طبفه احترام غریب دارند و نورخی با سببی با ساعری که آمدن معروف شده باشند در هر مجلسی آه دار و در هر مجلسی اگر ام
 بلا اگر آه شاه را در کان و امر ایلی بر طریقت مردم با او را که در نقطه سبجه فضیلت منظون بلکه مصاحبت شاه از غنیمت
 میدانند زیرا که درین صحبت با سنا اخبار و امثال استوار هم میگذرد هم تعلیم میدهند و بعضی بر تکلف در این لباس جلوه
 گردانان نیز غالباً مردمی تمیز و خوش خالند آنحصه جرحی از کجوم کفایت است بجهتیکه شخصی ایلی ندی شود مثلاً
 همین که کسی بخواهد ارتجاع آفتاب را از سطرلاب معلوم کند و امام تبار کان را با جوت و موط و صعود ستان بداند و در کجا
 هم از اصطلاح با خبر باشند و تهور بیایند که بر ساله برشته میشود بلفظ خود در سخن رجوع مردم میراند و در ایران سر و مسکه بستند و
 کاری بدون جوع مستدار کان میگذرد در اجناس امری را شروع سفری و پوشیدن لباس فریاد ساعت و بدو در ایلی هم پیوسته
 شود بعضی اوقات که کسی بخواهد حرکت و هنوز اسباب سفر فراهم نیامده باشد لکن ساعت خوب باشد از عمار خود داخل مکان
 بجای اگر بکنند و احتمال دارد تا فرجه آمدن اسباب حرکت بگذرانند و همین قدر خوش است که ساعت بعد حرکت
 کرده است یکی از صاحبان کمر بر که واحد برای العین بنا کرده است حکایت میکند که در چند سال قبل خبری از جاب
 دولت ایران عازم هندوستان بود و منجی که همراه او بود با دی گفت که در فلان ساعت تمهاده سعود که اکب است و بجهت
 سبب خوب است که این فرصت از دست برود تا چند ماه دیگر ممکن نخواهد بود و دلچسپی عزم کرد که در ساعت موجود حرکت کند
 لکن چون در او شمرید و دوران ساعت گشتی حرکت نکرد و قرار برین شد که از منزل بیرون آید و در وی که در پنج میل فاصله
 بود در جاده ماند اما اسباب مهتر نیامد لکن بجم بعد از ملاحظه نظرات فلک دانست که ایلی چاره نه از در خانه خود بیرون بران
 رفت تا از درازه شهر که سکر لید و زردان سمت و مقابل این کوکس خطرناک است و در هر یک سخته رفیع این غایب شد چون بود
 که دیواری از سمت و ملاحظه می کنند لکن این دو از خانه مسرایه و وقفه کوتاه پر حشمتن یوار خانه های مردم شکافه و شکسته
 شد ایلی در منا بعاش بیرون رفت بگو چه رسید و از آنجا بکنار در بارفته که بلکه گشتی که چلی گرفته نظر پاکت فرج از روی
 آس برود که پشتکان مشربید و در باشد تا در باران وقت اصطراب داشت هر اس خطرقینی بر جرحیا غالب آمده
 رخ غریبست و قصد نه میباید کرد تا عاقبت حلین شکل را در بین و استند که از عالم غایب است که در باره راجع به

تا سفارنی باین جنست و غیره این عظمت در عرض خاطره نیاید عالم نیز مصیبت را در محاسن دیده و یواز شعر را
 و باطنی با یادش بمنزل شایسته در عرض او همه جا بچشم باطنی فغان بر نشان میرفت تا متوجه باشد که سرش بر یکت جنبه نوجود
 باشد این عمل تمام موجب اطمینان خاطر خود او بلکه موجب تحسین و تصدیق اولیای دولت و اعتماد ارکان سعادت بود زیرا
 که چنانچه ذکر شد جمیع اهل این مملکت از اعلی تا اعلی باین فن شعبده آمیز اعتقاد دارند لکن بسیاری از بجهنم خود اعتقاد
 باطنی میگویند ندارد بلکه این همه را مایه تحقیر محاش کرده اند طیفه شعرا از بجهنم خلق میگویند و گنجه میسر در مصروفی از
 مطایفه از بجهت و اقبال نصیبی دارد و بیشتر شان مثل شعرای سایر ملایع عالم تصرف و فاقه میکند و آنست که سبب کفر است که در
 مجالست که طوره دیگرند هر کس که ایدکت نوشتن دعوانی پیدا کند که فنی را بر دست بر میزند و بتواند نام شاعر خود
 که در دو سر کس هم کند و آنرا بکده و فاقه با هم ردیف کند البته سبب همین طلب احترامی است از آنکه وضع وی اقصا میکند بسیار
 بعضی از شعرا تاج پادشاه و اراستند و بدین سبب در تخت تاجت ایشان در کار می بر راه میکنند و سولست طریق تحقیر و تحقیر
 بدادش در ایران سبب شده است که لشکری از طلبا پیدا شده اند که هر غایده شازاد و فنی و بیگاری فقر و فاقه میکنند
 اصفاان مخصوص ازین جنس شعرا بسیار دارد و غالب سبب طلب اصفاان و تیر راست که اطراف ایران از که اموج نیز
 در کتب نوشته اند که هر کس که ظاهر حالش دلالت بر وسعت کند بیاید و در می گستراند اگر چه از اهل نبله ایشان باشد و آن
 مداد و اگر هم شخص خود اقرار کند که از زبان بجهت است و از شعرا و شاعر سپهر سجانی نخواهد رسید چنانچه در شعر اول که مقرر در این
 بایران رفت شاعری از شیراز چاه میل مسافت بریده باقبال آه اقصیه بر کاغذ زمین نوشته تا صحر کرد و بجهت دفع در کس
 باو گفتند که من فارسی نمیدانم و وزن اشعار ندانم حرفی گفت پس من چکاتی گویم تا صاحب بداند که در کجای
 مقصود من هیچ فهمیدن تعرض نیست در ایام استیلائی افغانه بر ایران یکی از مرای بهایفه در شیراز عالم بود و
 قضیه در مدح او گفته راه راه الحکومت پیش گرفت در عرض او با یکی از دوستان ملاقات کرده بر سینه بجا میرود می
 صورت حال باز گفت رفیق گفت می بر آورند و یوانه شده این مرد یکت کلمه شعرا نمی فهمد چنین کس چه توقع دارد
 گفت راست لاک صحبت بر من شکست و راه دیگر نیاید هم این راه زود است و زود عالم رفت و گامندی که
 تصدیق بران ثبت بود در است گرفت امیران را نگاه ریزی است تا بر برید این کجاست این که در دستن چسب
 شاعر گفت مردی نامرتبه هم درین کاغذ شعر است میبرد که در شعر غایبه دارد و جایزه نصیبی آمد و گفت غایبه شعر
 این سبب که نام چون بوزیر کی ابد لا با دور صخره زور کار بست میزند تا عالم گفت چون به عین شاعر شروع کند
 کرد و شعر خود را خوانده بود که گفت من است همه ز میزدم بعد نهادم در تار منکره گفتند می پان
 این چاه به سبب که چو شاعر صخره خود را که ز سر در ز شاکو در دست کرد و در تار منکره
 شده صورت و نقد را کشته ضار نمود گفت بچکس را در همه شعر و دنیا هم که مقصود ما غر از این نزدی جهان را

سبب شد که چیزی با او دادند بعد از آن چند دفعه دیگر حمله کرد لکن قوتی بر حمله اش نداشتند چون صنعت عاب در ایران
نیست خط خوب از کمالات نمرده میشود خوش نویسان اقریب پایه آداب عایت میکنند نشان استخا و کتبات
و بعضی ازین طبعه بد رختی کرده که مبالغه کز آن در باقی خطوط ایشان داده میشود و بکار ایران همه خواندن و نوشتن بسیار
بعضی تان صاحب فصلت اند و بسبب ریختن با اکثر بلاد و تقصیرشان کثرت و نشان بیشتر است در آداب معاشرت که در
پایه مزی بزرگت میرسد لکن از سایر طبقات نامن اگر بهتر نباشد کمتر نیستند امر او اعیان جلالت غالباً طالب ششالی
و صحبت تجار و عرفان و ملی تجار و اما لکن بر مراد است با اصحاب کلمت دولت است از او حساب است در میرا که با ایشان
جمع کسانی که ازین سلسله راه داخل کرده اند طریقی مانع بودند سر بانه خود و موضوعه زوال بود و ساختن قاعده تجار ایران
که مکانیست بخانی را به خطه نرم میویسند و بر کس قوی مخصوص دارد و سبب این است که در فلکیه جای پارخای بعضی و مضم
نادر و لایه با یک غذا باستان را بنویسند کار که از آن مکی بهر دستند بانکت رختی میشود که کاغذشان بدست کسی که باید
بسیار و از عظم تمام است که از وقایع مکی سایر بلاد مستخرج باشد با برین آید و آنند مطالب خود را نوعی واضح بنویسند و چون
اختلاف خطوط و فرسایب تجار همه بسته بهر ماوراست بهشت است که خط انقال و دیگری میویسند ازین سبب بهر خطی اختا
و بشیبه حکاکت حد کن حرفی مستور و خطرناک است حکاکت باید هر چه که مختصر میکنند نسبت از برادر و برادر اگر چه هر یک کسبی
نزدت است کم شود یا بد زود و از آن هر بی دیگر میسند در دست دیگری بر روز کند جاننش بهد خود بدرفت و باید
هر چه که نفس سیکه مانع از بر غیبت کند شخصی که حشرش کنند است ای مردم بیشتر از و نوع این بجهت شاید که در خواب
در اطراف بلاد و در و همچنین کجا سکان و مضاربت کار گمان خود نویسد که از ناخچ فقدان مهر هر کار و در حساب
که مانع مهر یا بد محرمی نزارند زوالی نام مردم ایران اختلاف عادات کمند دیده می شود و قبیل اختلافی نیز که بست
سبب اختلاف حرفها و فلسفه بعیر است با در زاریست نظریا چه هر فرد و بسیاری از کسب کسبی بر بست شده اند در هر
شهر و در یکست خانهاست بر نظر اگر یکسب میفرستند اول هر دو سبب از میا موه بد بعد از آن قران غربی که یکست
حکمه از آن می خواهد بعد از آن مبنی حکایات ناری با و در سسکو میدد قدری هم مشق خط میکند حکم تربیت با نجا می شود
و اگر در سبب تحصیل کنند با حسن معضی آن باشد هر چه خواهد است زود فراموش میکند اما همین قدر هم اگر چه خطی
مظهر کم میآید با در تفاوتی در احوال کسانی که اینقدر تربیت شده اند لکن در مکران که این قدر مرتب تربیت نند اند
سکند کلمه اهل ایران با حسن تربیت و صحبت اند غالباً اسفاره خوب دارند و در آنکه سبب ادرانی آورد و فراوانی بود
قهری نامی هم با اند خوب مدی کنند با هر حکم به سبب کوشش و کوشش خود در سراسر این زمین چه مردم است لکن
بسیار تلخی حکم نمائند از خود چون بقول خودشان گناه بکشند یا که یکست قران کسان است در تربیت از طریق سبب و جفا
اندی در سکر سید است که اگر طایف اتصال عسویان را نمیدیدند به وجود سبب بیفایان می کرد که همه عیسوی مترب حوار نیست قوی

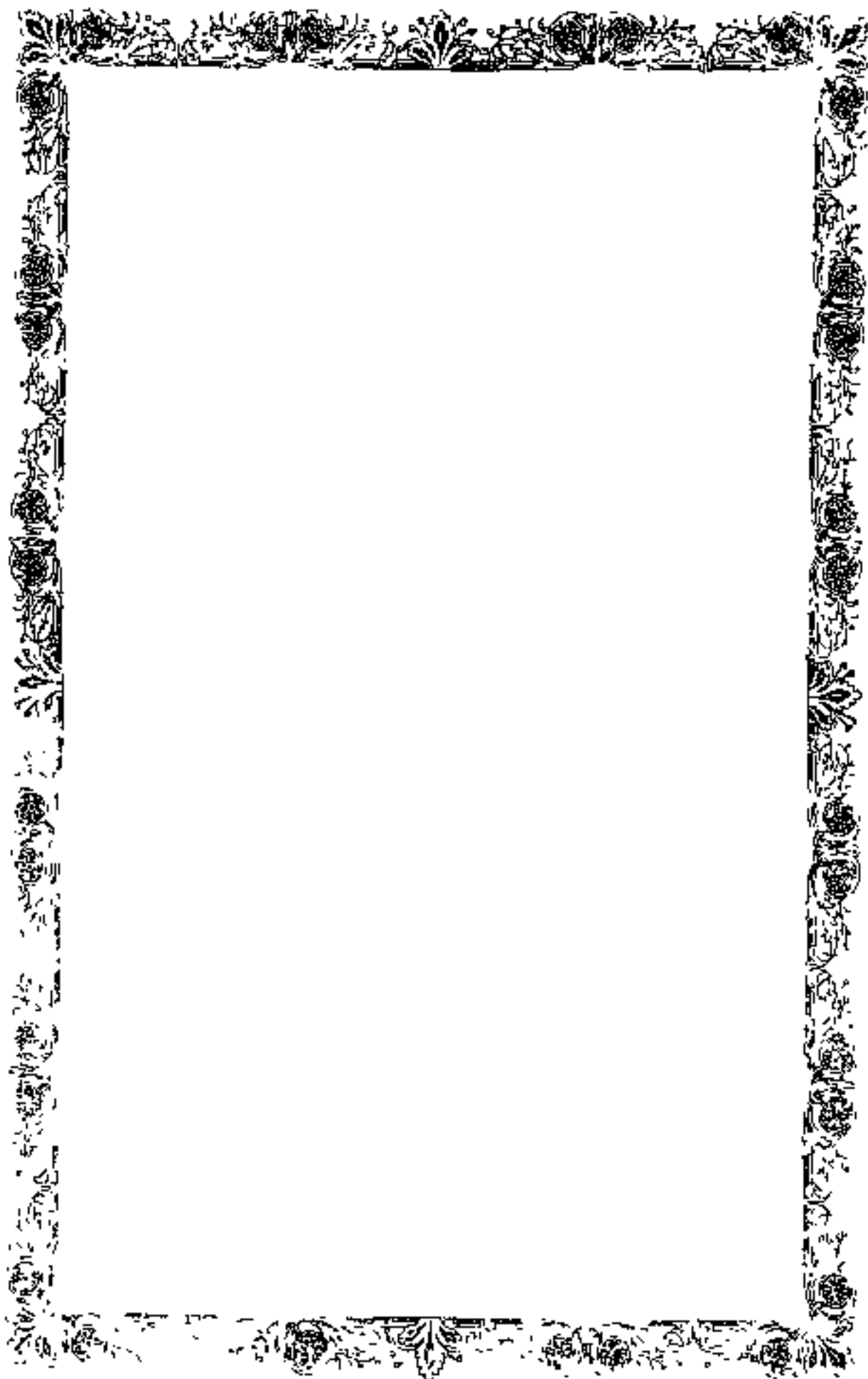
با یکی ازین در سبب حرف بپرسند غالب بگویند شما چه می بینید چون در مذہب شما منعی نیست لهذا ترمیم میکنند نه رسوائی دارند
یکی از صاحب منصبان انگریز که از اهل کنتی بود در بوته سوارسی بود و اسب و نامی داشت بازی میکرد و چون شخص مرزوبوم
درست خود را ضبط کند در بر حرکت اسب حرکت میگرد که سبب خنده و تاشا میمان بشده و زودیکر یکی از ایرانیان بخاک کنتی
کنتی میوه و پستی آلات میآورد و صاحب منصب برود کنتی من از آنست بیرون آوردم و در دیکه دیدم بوی خنده
همه اعتقادشان برگشت و میدانند که توبه سوارسی غیبی صاحب زوی برسد چه طور بندوبست نمیشی کردی شخص کس
کفتم این صاحب مثل همه انگریز با سوار خوبیت اما چلی مستعد ازین خبر خود را نتوانست بر اسب نگاهدارد و با جمل انگری
سوار بر با ایشان بجهاند که در مذہب و افراط سرب باعث سقوط اعتبار شخص است و اگر کسی بگذرد میستعمال کند که در کجا
میفند که گاه عظیم است باور میکنند ایرانیان نیز بر این چیزی می پوشند و در ادانی ناس بچیکه بکند فیه جامه پوشیده
غالب نیست که بیرون نیآید تا آنکه کار بقیه با این عادت هیچ چیز سبب محنت این مردم نیست که غلبه میکند در شتر عتبات
و اجست و خفاهای بی و بی که در برهنه و فریاد یافت میشود بعضی از خاها طوکار است این لطیف نگاه میدارند
و بر چند روز آب تازه میآندازد علاوه بر فایده صحت بدن باعث نشاط خاطر و روح حسنیهای بیاد است و فطرت
که بکشد دو پول به بد داخل شده لذتی بسیار و فایده کلی بسیار و صبح نصیح و تفریح ایران مذکور شد ادانی ناس در این باب
با اعلی شرکت دارند چرخان و اتمس بازی و کنتی گیری و شجده بازی و سخنکی و تینه شب بازی و مطرب و سارنده و
زوارنده و پسران و خاص مفرح خوب همی مردمند و سوارسی اسب و زیارت حساب کشت باغ و گلزار و چیت کردن
در خانه های خود با در سایه درختی و شعری یا احسانه سفیدن چه ادوات سکاری اسباب استعمال ایشان است در حراتن ظلمت
وقتی در ایران بسیار و تا اوایل سلطنت سلسله قاجاریه جز محالین و محافل عین عشرت بودند لکن در این اوقات در بازی
سلطنت منع است و دیده میشود که در بلاد و روسیه مثل کردستان و بعضی از اطراف خراسان چون مازندران
از این طبع منی نموده و هیچ مطلبی هم از این در مردمی که مغولان و اهل هند و از حد طرز خنجر بی نوع است نسبت شایسته صلاح
و رشاد است در آن بکنه بر از هر چه است با خیر است بیاد است که در آن زمان بود و دیگرانند جزو کمال است چه است
و با یکی از صاحب منصبان کنتی که در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی
بچه و معنی ترفندی کرده باشد بر سوارسی اگر با او در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی
ترک حال است حتم بر حسب سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی
سجده صورت و اشکال تمام بر سلسله عادی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی
ایکونه او بر آید است بر سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی
حضرته چقدر در این ترفندی و معنی ترفندی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی در کفار سوارسی

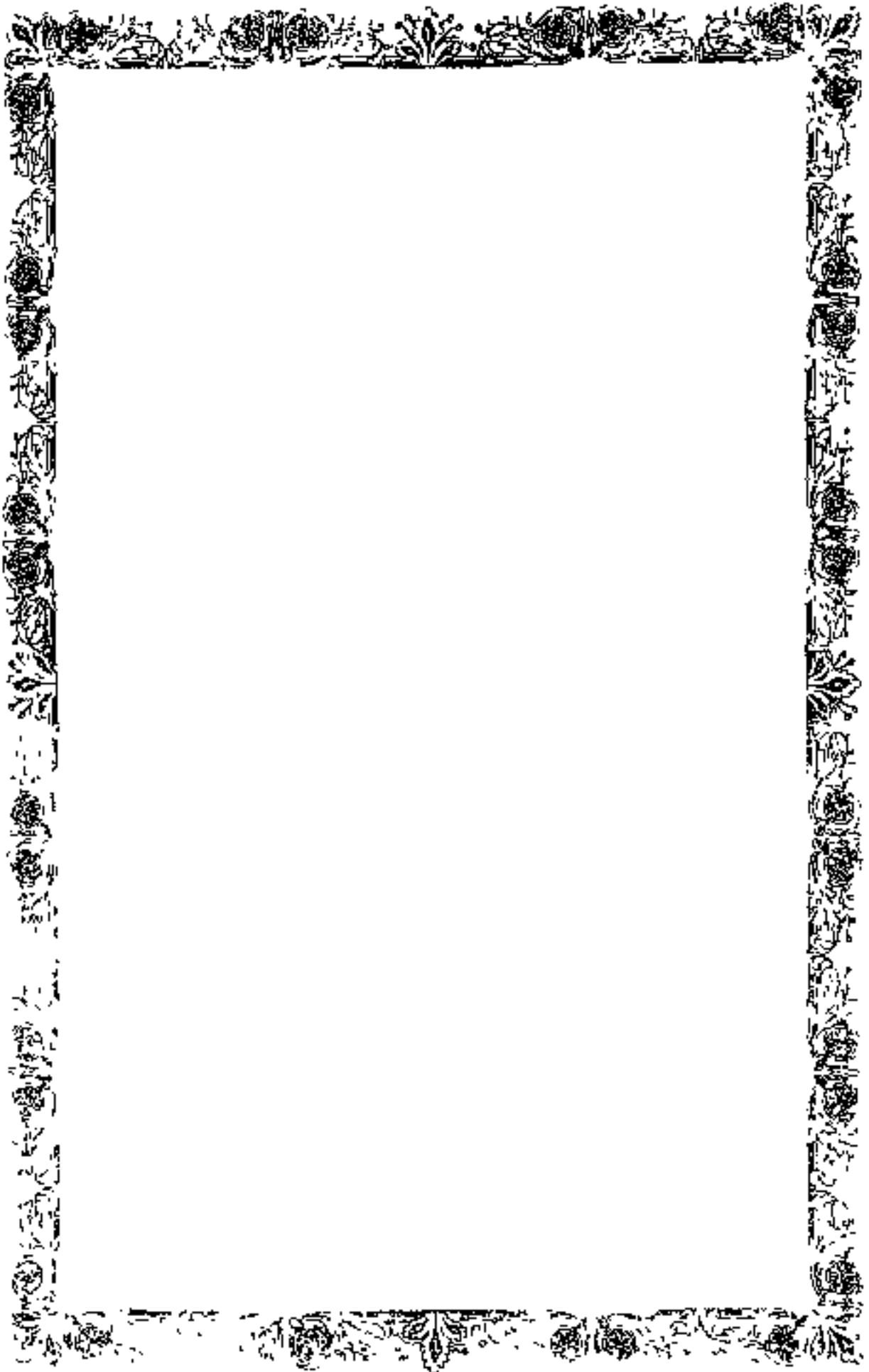
و غیر اینست زیرا که مذهب عامی میدانند آنرا در طغیان عالی و ناظم بچو میدانند که زن بجهت اطعمای حرارت سهوت
 ایشان خلق شده است و هفت میوه آن گفتند تا در این مردم چه مقام است که اینک بر نوع که شود در این ایشان بدانند
 علی احتمال دارد که زنی بجهت فرط دکا و با غلبه حسن و جمال سوختی در خاطر ظاهر عالم خانگی پیدا کند با اینکه سخته شرافت نیست چنانچه
 در اوقات وی رعایت خاطر می و نه امری دانسته باشد بسبب دیگر هم هست که در بعضی موارد مخصوصه بسبب رعایت
 و اگر مریض و مثل عادت با محبت و اجابت فرمودی با در برابر او از دیوار حرم میرایه اجرام شود آنرا بگویند و او را که چه
 در بعضی موارد و بسبب بردن زنتهای با عقل و شعور میشود و بگفته بود اثری ندارد و اما برای این سبب سبب با مالی اسلام مذبی است
 برای آن بدون قائل نیستند در شرع پنج چهار زن نمواند عقد کرد و لکن چنین میدانند که هر کس بافتنای محبت بر خود
 نخواهد نمود آن نکاح در ملائمت با دیگر بجهت خطا مکرر و ایشان آلوده نشود از عیارتیکه سر رخصت الی این موقوفه
 تاریخ کردسان در حق یکی از طاهای تنویر بنویسد بتواند نمیداند که این سلسله چه قسم سلوک است بلکه در این امر زیاد میکند
 میگوید که با کداسنی این مرد صالح جهان حق العاده بود که تحقیق بویست است که در هیچ غیر سخر چهار زن حلال و در بان و دیگر
 مسامرت کرد و طهر تیره زن کردن در ایران از حد مجاز کم شد رتبه ششم است نکاح و متعه و نکاح بیین اجرامی نکاح بقوات
 محله است در طرف و ختم بر دو ماه و بی دلیل است و در ختم نامزد میکند اما در ختم نمواند که در حضور قاضی یا قاضی نکند و
 بدون رضای او عقد جاری میشود لکن بن سده است اتفاق میباشد بطلت اینکه طرفین هر که بکر را بدد و بعد از آن
 از محاسن است بگردد کشند و اند بعضی حقوق بر یک مرد در شرع مجاز است لکن در ختم اول در خانه پدر و مادر و بعد از آن در
 ساز شوهر پس بوده است بیا گفته اند که بلند بودن نام شوهر گناه است و بضم حقوق بپایده برای او نمری نخواهد بخشید
 عقد باید در حضور دو شاهد یا بیشتر جاری شود و اما یکی از ملائمتی شرع که حضور دارد و بنویسد بعد از ثبت سماط طرفین آرد
 زن تسلیم وزن را اما حیات طاهره نگاه میدارند و اگر آن قبالتی بود در صورت فوت شوهر یا وقوع طلاق او عای صدا
 کند عروسی در ایران با سه ساله است از پنج سال است که آید و ختم عمر را در یک روز تلف کرد و در حقیقت
 نسه بی دوره اندکی آید و در آن زمان نام نکاح بین شخص میواند هر چه بخواهد کند بخرد و بهر نوع که در خانه بی سنی
 کنند تفاوتی بجا ایشان میکند یعنی با محو و نحو او و عامل لکن و اما بهر دو لباسه از وی بخواهد خیره در حرم است
 و بصورت سده است تا بیست و هفت است بلکه عبرت مردیشان انقضای کند که زنی را که سر را پیش سواد پایش است
 و بگری و سده بخیر کرد و از آن متعه و بیه مخصوص مردم بر آنست و اولت که زمین هم در اول نکاح سلام در عرس تابع بود
 و چهار مرتبه از آن مع بود و آن مرتبه از آن مع بود و آن مرتبه از آن مع بود و آن مرتبه از آن مع بود و آن مرتبه از آن مع بود
 و مرتب بود و مرتبه این است که هر کس بخواهد نکاح کند با کسی که نامزدی تعیین نام کرده باشد و از آنکه در آن وقت
 سال میرود که عدلی در این است بر فایده و ملا و سود و نوشته میشود و مبلغ که از آن بیرون در آن که عیال و دیوانه که هر وقت

بخوابد از کرده نکل کند یعنی بدو باقی با بزرگ بختد و زرار نکند تا همین که صیغه جاری شدن سخن مبلغ معتقین است عم از اینک
 دو ساعت با بیشتر مانده باشد و اگر طریقتین باز بخوابند بعد از انقضای وعده بجهت بد معاشرت میکنند بقیسم روح بجز مبلغ
 معتقین که بجهت کراپت زن مقرر شده است حتی اگر کراپت میکنند و عادتاً این بند است در میان شخصی میشود که نقاد است علی
 در همه باب وارد کند زن از خانواده خیلی است تراست و اعتبار از وجیت ندارد و حقیقت همی که میتوان بر او گذشت
 این است که بگویم خفته شریعت در ایران مرد و بر وقت که او میتواند زنش اطلاق بدد یا تا چون محتاج دارد دو طرفش را
 بیزبان مترتب میشود و طلاق کم اتفاق می افتد بلکه میتوان گفت هیچ اتفاق نمی افتد مگر در ادالی باس از آنکه مردم معتقد است
 میداند که زن خود را در طلاق کبری بفرستد و در طلاق امین سنی و شیعه چیزی اختلاف است در هرگز زن واقع نمیشود زیرا که زنانه
 خفته شریعت اگر ثابت شود حکم شرعی جاری خواهد شد غالباً شکایت مردان به حرمی بانی میبالاتی زن و شکایت زن از
 ظلم با اجمال مرد است اگر مرد بخواد زن را طلاق دهد باید مهرش را بدد و اگر زن بخواد طلاق بگیرد باید مهرش را بجهت لاجرم
 در میان ادنی باس سم است که اگر بخوابد زن را طلاق بدهد نقد باید او او پیش میکند که چاره بجان آمد مهرش را
 می بختد و رقم آزادیش را میگیرد بعضی مردم مخصوص در بعضی از شهرهای ایران مثل لوطی بازار فردین سنی فکر داشت خلاف
 شهرهای برگشت بجلالت جدیدی یعنی که بعضی از موافقین از تداوم پسر شاه عباس نذکند میداند هنوز باقی در مثل نام جدید سبب
 عدالت با این مردم است بعضی بر آنند که جدید بهمانه سبب شیخ جدید اند که یکی از اجداد سلسله صوفیه است و بعضی از سنی
 بنزد آن نام شخصی که ترا که آن فونیلور با او اختفاوی بوده است و چون خانواده آن فونیلور را حضور تمام کرده این عدالت
 در میان مردان دو طایفه مانده رفته رسم شده شبیه عدالت در میان این دو طایفه است لکن در ده عاشورا یکدیگر
 ناله میزنند و صد میهنه میگویند و معلوم میشود که مقصود هر دو طایفه حفظ قبح و جود است نه چه دیگر مثلاً اگر کت خفته سنی بر
 رعیت کرده باشند و فرقه دیگر خواستد ایشان را از مسجد براند ضرری بجهت میهنه سنی بلکه فقط علمای و سایر رفیها و رفیها
 محتاج میکنند و همچنین اگر کت حمله اهل محله دیگر را از خانه های خودشان بدد و اسد و اخل با غنچه و چه چیزی میهنه سنی
 اینک با ببری که دارند نشانی اعلام مستحق دیدوری بر در خانه میکنند از بعضی او فاست این چیکما خیلی برزد است و سبک
 مردم گشته نشانی چون حکومت در میان بود در ادانگناست مردم داده است شرح این هم می کند در بعضی که کت سنی
 که گفته این عوارا بنویسد بگوید که بعد از قطع رایع ملاحظه میکنم که در هر محله چه رگشته شده است خونبار با تمام خاقل
 میکنند اگر از کت محله زیاد رگشته شده باشد و است عدد زیاد را در هر محله و بزرگ و مبلغ با جمع و سان آن بود و بزرگ
 ختم میکند و تیر بنی مردم را را اسلحه تیر بدهم و صد بدهد تا امارت در میان با سبک از تیر بدهد
 در این دو فاست که هیچ عراب تمام بر سر میکند از همه کلامی در آنکه است و در ترتیب مردم بر سر میکند از داده
 شان کتبری بر دوران می چید این هم سال چید این عمومی است اما در این باب حکمی با داده و معادرت که در کت سنی

بر سر نیزه چیدم که با ذوق و صد در این حکم بجهت کم کردن خریدن شال کشید و تشویق و ترغیب کار خانهای خود ایران بود که
 شهرهای معتبر بسیار این لباس فاخره غالباً جامهای فلک کار یا ابریشمین یا با پوست سطرز بظلامت و نقره یا کتاف می پوشند و نه شال
 خرد و مخاب با تمام انواع کار میبرد کسی بجز از پادشاه و اعیان بر سر و بر نمیرد و پادشاه نیز وقتی که خود را بجهت امیر یا پادشاه
 گفت سراپا عرف خود بر است و چنین میاید که رعایای دی محضی متفخرند احتمال ارد که در عالم پادشاهی نیست که در امیری
 بقدر پادشاه ایران داشته باشد شتر جو هر خوب پادشاه اینها نیست که نادر شاه از بند و نشان آورد و در پاسد علامه
 کثیر خیل زمین در کسند این طبقه بسیار باشند و اختیاری نیز با سایر طبقات ندارند که آنکه کلید در نزد صاحبان نشان متبیین
 اعتماد و در ایشان نیز آنچه لازمند و نخواهی جان شایسته است با فایان خود معمول میدارند بیشترشان که حی با اهل منطقه
 و چون در طغولت حزمیه با بدست آورده اند بر حسب سلام زبیت شده اند و صاحبان که ایشان را مسلمان یکسند کلید
 یا جزه خوانین حرم میارند یا در صورت خوانین حرم میگردد و در غلامان را چون بجز باقی بلوغ رسد یکی را کتیران بایران بگرد
 با دوی عقد مناکحت بسته فرمده بلکه از ایشان پیدا شود در نماز عیبت کنند چنانچه که کور شد بگرد که کتیران فرزندان
 ایشان را در عایت کنند فقر یا در جمیع خانوادای مشیر چهار و عماد مشیر بنام زادن است و ندرت اتفاق میافتد
 که خانه زادی بخواند آذای خود جنات کند و عهد عروت بشکند آنچه در باب رسوم و عادات بالای ایران مرقوم گشت
 مخصوص است بالای شهرها و قصبه جات و قری و دهات قبایل پایان کرد و رسوم مختلفه است که طایفه قابل ذکر است در
 قبایل و آباد آرا می ملکات غالب در پای تخت پادشاهی عالم نشین میمانند و گاه گاهی سری بقیله میزند در ایام عیاب
 ایشان بند و بست سوزنیله موقوف و محول ای دو سوزن لعل پیش سعید ان لوا ایست اجتماع طایفه بسته با سایر
 معینت ایشانست بدیل فضول بدیل مکان یکسند بلکه جوان گفت در جمیع ایام سال بجهت بدیل است بود حرکت
 هستند بر خناب و هوای خنابی در اطراف کند که متعلق ایشانست بنظر در ایام چادر های خرد اندوده اردوی بر پا
 یکسند و غالب بر کنار رودی با قریب بهرست وضع اردو عموما مربع است و فرقی که چادر پیش سعید با فقیرترین قبیل
 دارد اینست که چادر پیش بزرگتر است سار و سیاب زنده کی همه کسبان است و چادر با همه از یک ستم و بر یکسند خناب
 شده است بر ساد خاطر با و کوهند در اطراف اردو چادر با می کنند چنان قبیل اگر مستحل نگار نباشند غالب است
 دست و دست بکشدن تنها کوه را حنث منولند زنان با یا مور مسل میروند با طغطان پیر مردان را در حرکت دادن عظیم
 بدو یکسند عادت این قبایل اینست که اگر اینکه جنگی بقوت جمعیت خود اعتماد داشته باشند که چادر با می خورند و در
 با در آمده که می میزند که اگر حیانا خطری رودی کند نامنی بجهت عیال اشخاص و کلیه فرزند و دست داشته باشند در آمده
 گوشتانیکه کرد سار از در میان و عرفان جدا یکسند در ایام بهار و تابستان سار زده از ایام کی این قبایل است
 طایفه که در ایران فراخی در ترکستان کسی بگوید در بعضی از اطراف ایران خاصه در سجستان آذربایجان مکرر دیده شود

میکنند و اگر ایام در وقت نهمال بخاز صدقه بر کله بار من ایشان وارد و نمود و از دار نشاست نماز و نحوست ملامتند و بیست
سبب بر چه توانند از و شام دادند و حفظ گفتن کونای گنسنند جمیع قبایل صحرانشین ایران بیکدیگر راه زنند و هم بدین وقت
سایه و متعز و علی الاتصال از دزدیها و راهزنیها و قتل و غارتها که کرده اند حکایت میکنند از سردار قبیله تاجه شکار بود که
از خود چیزی تعریف میکند که اگر در حکومت دیگر و بهتر بود قطعاً باید بسزای کلی بسند کرده شده است که بر آرای مملکت فارس
نورده اند و یاد آید که کرده که بقول دیگر کسی بیستیشری و جگر می دانسته است می توانسته است بخوشی بگذرانند یعنی با تمام
درج مملکت و قتی بولفت بجانب سلطانیه متوجه آید و وی شاهی بود در عرض راه اتفاق افتاد که از سمت دست راست خرابه
چند نفر آمدند یکی از امرای ایللیات که همراه بود پرسیدم که میداند این جزایه از کجا است بفرموده سوال جنتم در خشدین گرفت
و گفت حالا از بیست سال میکند که من با عجمی خودی شای این ده ناحیه چاییدیم و خانها شین اضراب کردیم از آن بعد دیگر
آبادند مردم این ده که با ما دشمن اند و بد مرد می هستند در همین روز یکبار منزل گرفته اند و با صاحب مال گفت شده اند
اگر چند بجواب این امر می طوی بخوابد کشیده روز کار قدیم باز برخواهد گشت من را که میرم بگذرد و در کربا این حضرت دست
و چرخه نرم و ابرم کرد ازین بهتر شلی اتفاق افتاد و قتی که در خانه اول موافقت با ایران رفت روزی نزد یکت بر آه شکار میکردم
رسیدیم شکار غیبی که در کوه واقع شده بود چون جو ستم بگذریم بر مردی از طایفه لگت که در خدمت من بود برگشت و
مشوجه من شده قتی کرد و گفت قریب بیست سال قبل من و ده نفر دیگر هم از قبیل خود در همین ده در کین کاروان شیم
چون کاروان رسید حله بر دیم و چند نفر از آجر با و خاطر حبای سکار را که تقسیم باقی کردیم نزد حلی این عیبت بدست ما افتاد آنچه
فست من شد بعد سال سرایه مناش و عرت من بود اما حالا همه بول من رفت و بر مرد فقیری ستم لاکن بعد از همه این هم بیست
نوع تنگی خاطر است و قتی آدم خیال میکند که او هم کی روزی بهره از جزای خوب دیار برده است از آنچه مردم ستم معلوم نمود
که این قوم از اسباب زنی و تربیت بخیرند و لکن از بناجی که بران مترتب است از عین غنم و عظمی در غاه و اعینت و نظام که
موجب سموری بلاد و آسایش عباد است ادراک میکنند در هر چیز جهان وضعی که عادت کرده اند می بینند بنا بر این
چیزی در نظرشان غیر از قدر جلوه ندارد این هم بجهت آنکه در راه اجزای شنوات و لذت لاکن و جنبه این بگشت از
روی انصاف بر بررگان ابطاله نیرو دارد و اسب چنانچه قتی بولفت با فحلی شاه که حال در ایران و زمان در است حدودی
که در اسب را و افتد از پادشاهان کنگه معین است و میان نگوئی حکومت کاشان بر است بیان میکرد گفت از پادشاه پادشاه
شاه شکر کاش مملکت است این ستم سلطنت شاید در امروانه باشد لاکن لذت ندارد سلطنت من حلی ایچ و سکوئی تعالی
من بخواهم خود می توانم جمیع این مراد صاحب بجهان که قومی بی عزت و نصیب کم انایات خیر است من ستم سلطنت در خاطر
من تو ام نخواهد داشت در ایران همیشه خن بشیر بود است و خوابه بود پس در تظنی که پادشاه انگونه چیزها بود به هیچ عیبت
که جمال ایللیات عظم دشان و اسباب حصول لذت خود را در نداشت و با راج و ایداد او نیست و بکاران و اسد و اگر میری





یا بزرگی از اینها بطریق بر خلاف این عقیده ظاهر سازد موجب استخفاف و استخفاری خواهد بود و چنانچه وقتی به نوازش
منصبان آنکس را بخدمت که در الملک گردانست بطرف بران میفرستد و مکنفر از آنکه در خدمت ایشان بود اتفاق افتاد که در
حرف او در حین صحبت ایشان تعریفی از صلاح و سداد و فراست و ادراک بیکی از شاه زاوکان کرده حرفی کرد که شاه
زاده که من در خدمت او ششم تیسیر سخاوت پادشاهی بنا بر او درش که شما این همه تعریف میکنید بطلت اینک از و حشیره از برادرش
میرسد بعد گفت شما این ده را که در این نزدیکی می بینید که شاه زاده که شما تعریف میکنید حالا اینجا که ما هستیم بود این
باستقبال پیدا نندوسی بگردند که از برای او چاره بر نند سخاوت اگر قاضی من اینجا بود نوعی رعب او در و لها نشسته است
که حالا مردم بگویم که نتیجه بودند حالا من از شما میپرسم که کدام یک است این دو قابل سلطنت مملکتی مثل ایران هستند و همین سخن
که فی الحقیقت در قوم خود مرد با ادراکی بود در همه سوال از وضع آن کلنگه میگردوزی از برای او تعریف میکرد و در خورد زراعت و تجارت
و صهی قبری و قضایات و متوال گشت باالی حرف بی اختیار گفت چقدر مردم باید دانسته باشند که همه مرشان بچاپ و میگرد
چون باو گفتند که قانون ملکی بومی است که کسی را قدرت بر اینکه افعال نیست تعجب کرد گفت پس این همه مردم در
چه یکسند این حرف معلوم نبود و کفر طبع انسانی بسبب بعینه متوجه یک طرف بودن ناهنجار یا به اطراف استقامت
بکنند در هزار و هشتصد و یکت تاریخ سخی که موقوف از ایران مراجعت کرد یکی از صاحب منصبان ایلایات خراسان که میل
و بدن هندوستان است همراه او در کلنگه آدمی همراه او کرده تا همه اطراف شهر را با و بنامید چون از گشت گشت
از او پرسیدم کلنگه چه طور بظرت آمد گفت عجب جا نیست برای چپا و القصد عظیم ایلایات ایران کرد چه راست است
و جاب و چپا و متفکر با تا از اسم و زو اگر او دار بدو بسبب همین واضح است بطلت اینکه تفاوت با من قوت و ضعف
و با این همه می بیند که با فرار خود کارشان در دست لاکن چین با نیز دعوی هر وقت و مردمی دارد در او قایم گشت
آنکس را ز گردستان عبور میکرد و زمی اردو در نزدیکی بعضی از قبایل قستانی انشاء در هابان چین و هم در پیش و غالبه با
مشغول بودند و مردانشان عجب عادت یا بکار با در طلب گشت می گشته و چون صاحب منصبان آنکس را ز سیده بودند
که این طایفه بدزدی مشهورند و نوعی با بکار هر لکنند که مادران بهم از او در طفولت بچای خود را برودن میرسد که کلنگه
و رحمت عادت گشتند که بعد از آن که قابل کار و اجناسا که فرارند در ضرب چوب و گشت روز نند بندگی از صاحب
منصبان حقیقت این احوال از پیر مردی پرسید پرسید این چیست است در حق ایشان از آنچه در حقیقت استحقاق دارد هم چرا که
بعد از همه دزدی ملاحظه نوعی از جنات است ما هرگز دزدی نمیکنیم مگر کسیا که حاکم صحنه با ایشان بدست باقی که ایران
هرج و مرج باشد زور ماست اما حالا این قهر با خودش خود کار میکنند و غالب این است که ما با او را بنام خود
که علامت بی اعتمادی بقولش از صورتها ظاهر است گفت حالا این اهل منین شده اند که محافظت از دزدان اگر روز
بنامید مردیشان در انجام این خدمت معلوم خواهد شد و خواهد دانست که همین که اعتماد با بنامید کرد در هیچ

حرکت خوانند کرد و در حقیقت تا اینطایفه فراوان دو بود و هیچ چیز محفوظ نماند باقی ایران همیشه بصفت همان روزی
 و رعایت خاطر خوانمای ملکت مشهور بوده اند و پیش از همه بل ایران امرای قبایل جنگی ملکت این صفت موصوفت
 دلیل بر مطلب میوان گفت حرکت محمد حسن خان قراقرز لولا که همه است بالبنه سعادت دولت انگریز و وجود از بهر
 بجانب بغداد در آن اوقات بواسطه سرد بود و برف از یک ربع و چهارک متجاوز بر زمین نشسته بود محمد حسن خان
 خود از آنکه غلظت سعادت عالی کرده خود یکی از خانبانانیکه در یکی از دیات حوالی شهر داشت رفت یکرود علامه سعادت را بجان
 هر دو شهر و در گرفت و خواست کرد که از اعلی تا ادنی برود تا اتفاقا سفری نیز از ایران به هندوستان میرفت و در آن
 اوقات او نیز در بهمان بود و درین دعوت خود با علامه جانت شرکت شد صحیح بودی بود که جمعیت خانه خان دارد
 شد و تا نیمه شب ماندند بجل خوانی ایران مشهور مشهور و اینها همه بیرونی که سواد شدند بجهت مزاجت چیزی شدند که در وقت
 اشتغال بصره و خراسانی سخن سنده و وزیر بناج کرده بود و ازین سلطان حکم داده بود که اسباب خاطر با یکه سلطان حضرت
 همانا باز و در قریب بدست میرسد و در بطوری عمل کنند که هیچ نوعی نتوانند رفت که موجب نگرش خود قبایل
 ایران مانند خواب می آیند که چون بجای کسی قول داده اند همه نخواهند شکست و اگر کسی را در دنیا خود گرفتند با وی بیانت
 نخواهند کرد لکن حرکت نامردی کللی خان قلی بنیان این ادعا را اگر تراب نگر و باری بمنزل ساحستان ولد الزناد و نفر
 از حد اسب بجهان نگر بریزد که از ترفی اود می و دیگر نشنند دعوت بیضافت بنوده برود و بقبل رسیده اگر چه چون این حکایت
 بر روز گرفت باعث لغت و طاعت چه چیز شده اما حکومت نتوانست او را بدست بیارند و این جز از او بود در لو بهمانیکه
 حاصله با این جورستان و با شایکت بنزد است بزدی و داخلی مشغول در تناسک ایران و ایرانیان اگر چه غارت
 که بر چه حکومت ایران است بسکی و فعل ایللیات ایران سخا زاده امرای خودشان رفو م است قلی که رسیده کسی دیگر
 اظهارت کنند و کرد اتفاق افتاد است که بچه که بچه چهار برده و اینجهت است که قیده ام از منجبتی بجهت غلظت با پناه
 سخا باند با کمال جمع بشود لکن اگر در ایاز امیر بزرگ بیل در خطر باشد و آلی عدل خود در بیکار و کوه غلامت جمع
 میروند چون این مردم با ایندور سفلیات خود می بینیم بگذرد این مابین موسم از نشسته اند از بجهت میروند با کمال ایللیات ایران
 همیشه نوع سخا قلی با شهر ماد قری چه برادر بدست و کوه غلظت و عالی سفیر نشسته زود بر ما و چه آمده و قلی قماش و غلظت بیکر
 با جیکت ایرانی که پیش سمت بکارش باشند نه تزار و شرا میباشند بلکه بسیار است که در خدمت ایللیات با بجهت
 استان زراعت میکنند و کله در بهر پراشته اما این دعاست ازین قبیل بسیار نیست و نیز که بر چه افتاد حکومت از یاد
 بسیار بیاید از چنگت این مردم و شکی میرفت مشهور است که نه بیکه ای از انسان در جغلیه بلاد نامرغای و در حد
 و چون مطلب معلوم آنکه در و در هم را در در دستند چه بنامید میسرند و اگر چه پیش کشنده با بود و تعبیر است بسیار
 و حملات بسیار که در زنده محققان از ایله جایی بر با بود و در و منجبتی با بجهت است که در ادب است

فقد و نام نگارون اطعالت کهن و در فن امور است باین ایلایات و ابالی بلدان ایران و سایر طوایف مسلمین اصول حکومت
 افاد و عزای امر و مشایخ سیر باران نبوز رسم قدیم آبا و اجداد و ایلایات نامیست اسب صاحب مرده را اسبانه نگاه داشتن
 بر قوسین بر یکدیگر انداختن و چنگلش از دو طرف زمین میگذرانند و گریه تن از گریه تن اسب میبازند و در جمیع تمام دور
 میگردانند و در کتابی از میر شریف الدین بنویسد که این رسم را ایلایات نامند نیز میسند و سخن اینکه میر شریف است یراک
 ماخذ موسی که بنور در علی که اعلی در مرفی کرده اند باینست دست میدهند حصول بر اسم موسی و در اوج باین ایلایات
 و احشانات و سکنه بلاد و قری تعادنی نزارند کابین بر سر میکنند انکشته نغاره میفرستند و نغاره ناست معمول بین طوایف
 بجز میبازند و همچنین اسم خاندان دارند و مثل مردم شهر را در خرج عروسی اسراف میکنند غرضه نسبت نغاره که هر چه در
 بروی آید میریزند تا نام عروسی در بیان مردم مسئول تا بکلاه و چپلو و زنجیر میکنند و در قری قوم ناسته روز که گزینان میشود
 بگردن شیری خود دست روز دیگر خندان و روز باشد اسم نغاره و در جمیع طبقات رسم است که در اداد در روز یکشنبه
 نغاره شود در بهترین دیور و زینتی که بخواهد آن بجهت موسی ممکن نیست جلوه میکند و در از در جمیع اقالیم و احشاناتی بود احترام
 بزرگ میکنند هر کس زود آید باید زیروست او نشیند حتی حاکم بد که عروسی نوگرتن برود در این روز باید همین طور
 معمول آید و در ستایه و اما در این روز ناسته خادم خدمت میکند اقبال و اما در یه باید پند و زین بهر ایلایات
 گرفته میشود و در نغاره ناز افروم و اما در معین میشود که هر چه حکم که معمول آید یکی اساق و در تن یعنی دست است و در طریرا
 سؤل تن یعنی دست چپ نیامند و اگر در اما و طعل با چیا و محاب باشند و در نغاره چیلما و چیلما چیلما چیلما چیلما چیلما
 مثلا همین بناید که اما حکم کرده است مثل پادشاه که فلان شخص بگیرند و بگیرد بر بگیرد کنند و دیگر آید یا نه برزند و بچند
 این هیل واقع شود در اینگونه مقامات سبب بچین میشود شعله آتش اشتیاق در خانه عروسین این سرگشی نسبت عروس میشود
 عطر میریزند بر نیاس خازی که ممکن باشد با و میوشانند و نیز مثل اما می نشیند و پیش از آنکه خانه یا جنبه را با کتبه نغاره ناست
 از اقبال و اجاب بر می شود بعد از ادای مراسم جادو قمری بر سر روی مدخسته آید ابر سپیدی نشاندند و بجانند و در
 و در اما بر در خانه مظهر مقدم علی ایست این رسوم مشترک باین ایلایات و ابالی با و است اما رسوم مخصوصه بایلایات که
 احتمال آید در مقابل ظهور اسلام در بن طایفه شیخ داشته است قابل ذکر است در مسجی که عروس را بجانند و اما در سیرنه
 همه اجبابش جمع میشود و اگر دختر میری بریش سفیدی باشد سواران مختلف سوار آید و باید در سفینه و در قاصار و بوالاق
 نیز با خود میگردند اگر سزل اما نزدیک است دور میرزند و چون برافتن که باید روکت آید و میرسد اما بر اسب خان
 سوار و با اجباب خود استقبال باید تا بهی پس دست گرفته چون بروکت رسیده بچونت میرزند و در انداختن شایخ
 از هر دو طرفه خاموش اند و بچند انداختن نارنج لعن باقیه باشد میزند و در هم میریزد و در اسب خود بر جری را
 سزل چاپ نقل میزند سواران محبت عروس و در اقبال میکنند بر کس آید ابر اسب و بن و عامه که در اما بر سینه

مرد شصت و هجده بود تا این رسم در میان کتولین قوم است خراجند و زانی می دهند و کتولین هم اتفاق افتاده است که در آن
 گروه نشود زیرا که درین روز مخصوص در کتولین است و اجباب وی نیز در کتولین است و در کتولین و چون عروس بود خانه و اما در
 رسد زانی که با او عقد می کند پاره نشود و آثار ب و اما در او جمع شده در خواست میکنند که پاره نشود با آنکه هر یک
 از مردان شبیه داماد بقدر امکان چیزی عروس می بخشند و همچنین از وی خواهش میکنند که مهرش اجتناب خود داماد هم
 این درین سینه عاشقانه میشود لکن زمان ایرانی فقط مهر است در راه به سلوکی شوهر با بعضی اتفاقات می آید اما
 این است که راضی نمیشود اگر چه بعضی اوقات قدری از زانی بخشند اما تا بقدر کمایت نگاه میدارند که اگر وقتی اقسا کند
 دست مردان نیز سکنه داشته باشند در این عروسیها مردان به سبب حلقه زده سر عقده امرای قبیله که در حقیقت همه جهت تربیت
 شده اند و عروسیها بیک در خانه خود اتفاق می افتد احتمال دارد در وی ضرورت با عادات قوم موافقت کند و عادات
 عادت نیست که چون زواجی در ایل واقع شود بحضور خود مجلس عیش امین و با طهارت در دست سخاوت زیاد و به شایسته
 به شایسته و اگر جمیع طایفه را از عیش ممنون و مشکور سازند رسم طلاق در ایللیات مثل سکنه بلا و است اما اینکه طلاق
 در ایللیات کمتر اتفاق می افتد و این صورت نیز این است اسباب حدیده دارد یکی اینکه با کداسنی در این طایفه بیشتر است
 و دیگر اینکه زمان سبب خنثی که می کشد بیشتر در چشم مردان عزیزند و خنثی قوم هم نموند که او ای کجا این کنند و همچنین باید گفت
 که در این قسم مردم آثار ب نیز اسباب طلاق می آید و در گذشته نظر نکست زیرا که ما در ایلیکه نامی و ثابت شده است
 عقارب او در حمایت می از جان در بیخ ندارد و یکی از کتب فارسی نگور است که فایده جدیدی که ابلاست می بندد بطلان
 رنست و بعد میگوید و در تمام سابق اگر کسی بطلان زن عمده میگوید و او چکی میگوید بخت عمرش استحقاقه و عقارب است
 آذ و در این اوقات کتولین اتفاق افتاده است که قسم بطلان زن خورده و جان ساحت که سبب اندر بیخ شرم هم نگرده اند
 مع الحدیث در ایلیات ایران اوقات مردان بیواری و شکار و ورزش کارهای لشکری میکنند و در عداشان غالباً
 زن سیاه خشک و دود و بنبراس گاه گاه گوشت نیز در استعمال بسیارند سکر است کمتر استعمال میکنند بیشتر تهر حیوان
 در ایران است که در کجا جمع شده طبعانی بکشد بیشتر با انسانه بشوند و اگر سمزه کاری بکند سمزه نه سمزه در هر جای ایران
 یافت میشود و بعضی ازین فرق در کار خود بهر می کنند چنانچه اتفاق افتاد که در هزاره شصت و یکت عیب می سفارست و کتولین
 در حوالی کرمانشاه و حمدیجان کلهر چند روزی در سفارستان بود و حمدیجان سر کرده به سبب بود که چهار هزاره سواران سرباز
 می آمد و در کمال است مهور می آید مایه از برای ایران که می گفت دیدم از دانشمندان و معابد و مشرف و صنعت و نقاش بر همه
 و بر شایسته و جلالت شهر و در حقیقت بیشتر از این سمزه بود که در زمین خود انسانی با هر دو در حرفت شایسته و کتولین
 کامل بود روزی در عرض راه بهر که بزرگ اصحاب ساحت گفت سکت نیست که شایسته سبب که از بار بار این نوعی
 کرده آید و مشق داده که مثل سربازان که در پیشش شایسته حرکت میکند چند وقت طول کشید که برانرا تعلیم نظام داد

ایللی گفت فریب شاه سخره گفت اگر از آن سیدی من کسب استنش اقیقه نخت سستما به شمار ضایع کنه چون از آن بافت نیکت
سودان ایرانی رفت که حسیب میکشیدند و حکم مخصوص استند که از جای خود حرکت نکند سخره دیده بود که تقریبا جمیع ایلیان
گفت بودند یا چلی که مسکن و ماوی ایشان کوشان لرستان است نه برین چون نزد یک رسید با کرد و با دانه خواندن
و شتری بدین معنون سرودن گرفت ایچو انان لرستان بشوید از من که من گویم از مردانیکهای ساگان شما بتوز
نام نگوده بود که صف بر هم خورد و بسبب اینکه هر یک میخواست خود را از دیگر باندازد واضح تر سنسود و در هم افتادند و
اسهالیکه بگر لکه میزدند سخره چون صورت حال دید فاه فاه خندیدن گرفت در وی با ایللی کرد که گفت از آنچه در چکا
ولت نکت مباحث چینه ای که من سلبدم مردی با همین شمار که من خواندم لشکری جمیع آورده ما چند هفت پادشاهی کرد و بر
مؤلف یقین است که این محبت حقیقت دارد و بریح و بریحی که بشارت نمودند شاه و در ایران واقع شد یکی در
ادرای مجبول التبت و آنخت با جمعی از خبیان و مطربان با طراف لرستان رفته و همین شعار خواندن گرفتند و
خط همین سبب فریب بر خیز ایللیات بر دورا جمع شده او را شاه خواهد بد ایللیات در گفتن و ستیغش افسانه لذت
و بعضی از ایلیان در تحصیل و تکمیل این فن بیخ میبردند و اشعار خاصه از فرود سی حفظ میکنند که یکی این هیزد ایللیات
داشته اند در نزد افغان و پکشان محبوب و محترم است و غالب اوقات بجهابست و تفریح هم بنماید ما با شعار قوم شد
که زمان قبیل بسیار است که نقاب برد و کبرند و کار با می بخورند ایشان نیز نوشته شد احترام بران ایللیات پیش از این
شهر است بعلت اینکه مشیر فاده بوجودشان مترتب است نه همین سپهر جا می خوانند بلکه شریک سفار و اختیارات عاقد
مردان ایشان مگر طبیعت نیست از آن رو که شایسته این نوع زندگیست اگر از خانواده امر با شانه همه شتم خدمت را
در خانه میکشد و بعد با واجانب که بر حسب اتفاق در خانه یا در حیمه ایشان فرود آید کمال اهدت و مروت بنماید
لاکن با وجود کمال خدمت چیزی در حرکاتشان نیست که موجب غلط فهمی شود بی جو نیست نه پیشتر می از باب خاطر صبری از
خود است نه بسبب بیجالی اگر چه غالباً بجهت حرارت افساب چهره بایزده است اما در ایام جوانی مشیر اصن و جمال هر دو
و افرو بسیار بود که رنگوی منظر با اعتدال اندام معروف زمان طبعه اولی این کرده بجهت کثرت زحمات زود تنگنه نبود
محمدی علی خان که از بجای ایران و بحسن آداب و ظرافت طبع مشهور است و در سنه هزار و شصت و هشت بمسوی
از جانب حکومت بطنی سفارت در بلاد ایران نامور شد حکایت همای خرد و دیگری این قبایل بطور مخصوصی بنویسد سکوی
دقیقی بفریب چینه که سکنای طوایف خزان افشار بود و رسیدم یکی از بزرگان اشعار را بجهت خود دعوت کرد و در ایام بیک روز
اداکاست در شتم کمال اهدت و همزالی از جمیع قبله بالتبیه من نظیر رسیده خواندین خانه که نار عادت بوده میگردید بسیار
از چهار هفت میوزند و خرم صاحبخانه که فریب باره سال عمر داشت بقدری بکوشید و در که بمنوا بود و صدها کلمه فریب
سکفتم ششام سید و دید و میرفت و کاسه آب زلال بجهت من سیاه و کوب آب حیانه و او در دست لرزه ناگه

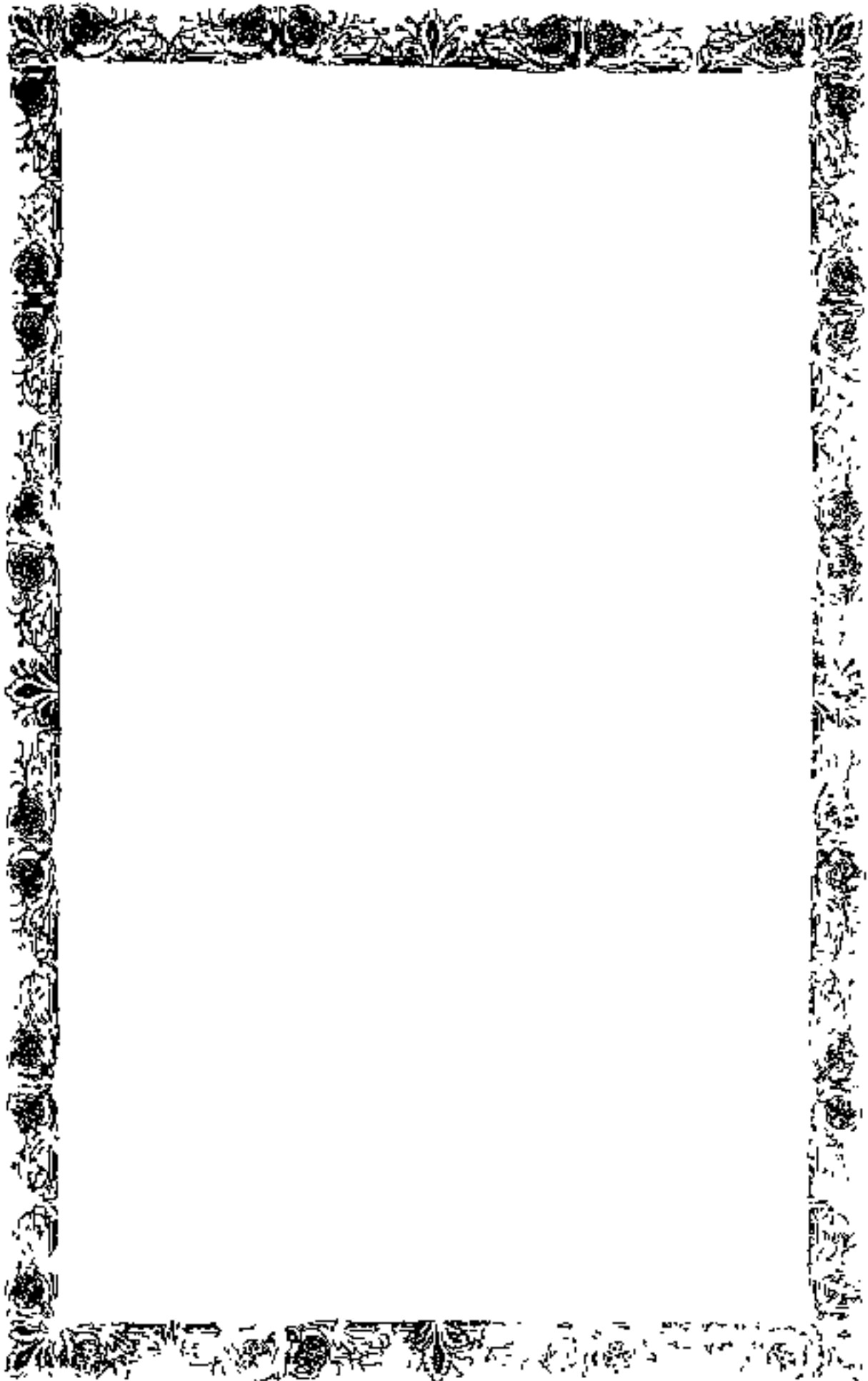
اینکه اطغای جرات کند برانش در سینه ام فروخته بود میافرد و بعد از آنکه بیخ و اندوهی را که در وقت گرفتاری
از عشق آن دختر بر دلش آرد آید به خون جرات اینکه بجای شمشیر از آنچه در دهن دارد از چهار کف نقضل سید پیکو پید
دارد که مردی بجز و از خود رضا حکایت آن دختر را غلط میفهمد لکن من در حق خزانین اہلیات بجز بد انتم و خوب
سید انتم که مقصود هیچ بود که همان بوزی و غریب پرده می و بر من بعین است که از بیخ زمان ایران بجهت و عصمت زنہ
و اگر کسی تصدایوس انسان کند افسوس اینساز با خود و من خوبی خواهد ساختت الحاصل عداوت زنان اہلیات موافق
وضع مذکور است و قتی در نزدیکی یکی از مزارع اہل افسسار موافق با یکی از امرای سوارہ میکند بنیم من کلمت اینطایفہ شہادت
در شادت و تحمل بر شاق خصوصاً در فن مواسی مشہور مد لکن شکل سید ام کہ بقدر شہرت بنیر نیر داشته باشند سیر فرزند
جوانی خوب صورت را خواندہ از دینگری پرسید کہ پدرش بہا بہت گفت بعین بجز اہی کہ بہرت ہم سپاہی شود زن بشم کرد
پس اہی بالکام بغیرین بد و نمودہ گفت سوار شود بان در کستانی بنا کہ دختر اہلیات با دختر شہرستان چقدر فرق دارد و دختر
علی القور بر اسب چہن کردہ بنشدت تمام ناخست و ہج جا توقف نکرد با بر سر کوی کو چکت کہ در نزدیکی بود رسید از دانند
ناقلہ کوی مملو از شک پارہ بود چون برگردہ رفت دستی با لای سر بردہ بہمان نوع کہ بالارفتہ بود سہ شیب ناخست آورد
ہج چیز خطرناک تر از زمین کہ بران تلخت بود تا کو پا خوف در وجودش خلق شدہ بود و فقر و فاقہ و بعضی رسوم دیگر اہلیاتی کہ
ذکر شدہ است کہ ذاب است کہ مرد از کہ جان قدم کہ در شہرت جایز است نجات کنند بسیار ایشان گیرن دار دیگر کہ
قابل کار کردن باشند اعظم با سیر باشد و انان دیگر سیر بہ سبب این است کہ اغلب تحمل معیشت چہن گیرن نمیتوانند شدہ
و دیگر بیکہ مردی کہ دو یا چندین داشته باشد غالب نوع وجدان سابعین ابروی تلخ خواهد داشت و رسم متعہ نیر در زمان
اہلیات نیست بعلت اینکه اہلین کار بسیار گراہ دارد و بسیار شدہ است کہ بدین واسطہ با ناکجا بگردہ اند کہ چہ میتوان گفت
کہ لذای و اعتبار زمان اہلیات چہن بسیار زمانست در ایران انانہ روزا وضعی کہ بچہ زمان در در کستان مفراتست خیلی
دور در زمان اہلیات بیشتر کار میکنند و شو بہر با بارت با بصریح واضح شغولند و در حقیقت اعتبار زن در چشم مرد
مانند خداست نہ رفیق اگر کسی از اہلیات زن دیگر حدی کہ در شرح جایز است یا بقدریکہ مردم شہر دارند مدار و حفظ
چنانکہ مذکور شدہ با بسبب وضع مخصوص با فقر و فاقہ اوست بجز ویکہ بعضی فقیر با بہ در اقسام عیش و عشرت و لذت و لعب مستغرق
شود و زن بجایہ کہ ہمیشہ شریک رنج او بودہ است انداخت او بہرہ نخواہد داشت مثلاً اگر منحصی ازنی کند مقصود کلی از
رفیق بدستفامی لذات شو است میداد و اگر شہری برودنی القور عادات شمار اختیار میکند اما مادر از او اہلیات
با وام القور احترام میکنند و مادر سر برب عادت بر مردان عالم است اختیار جامعہ صبیح با مادر است و اگر در صاحب
دولت و ثروت باشد با تہ دار تا انتخاب زن و معارف مردوسی بجز اہل و مصلحت مادر بیکہ از دست بیکہ لایحظ
ہمان ایران خیلی بر پسران و از دختران پس انان الحاصل بظالم مرد مہر رہا بہ اہلیات مخصوص بنوا یعنی است کہ از شدہ

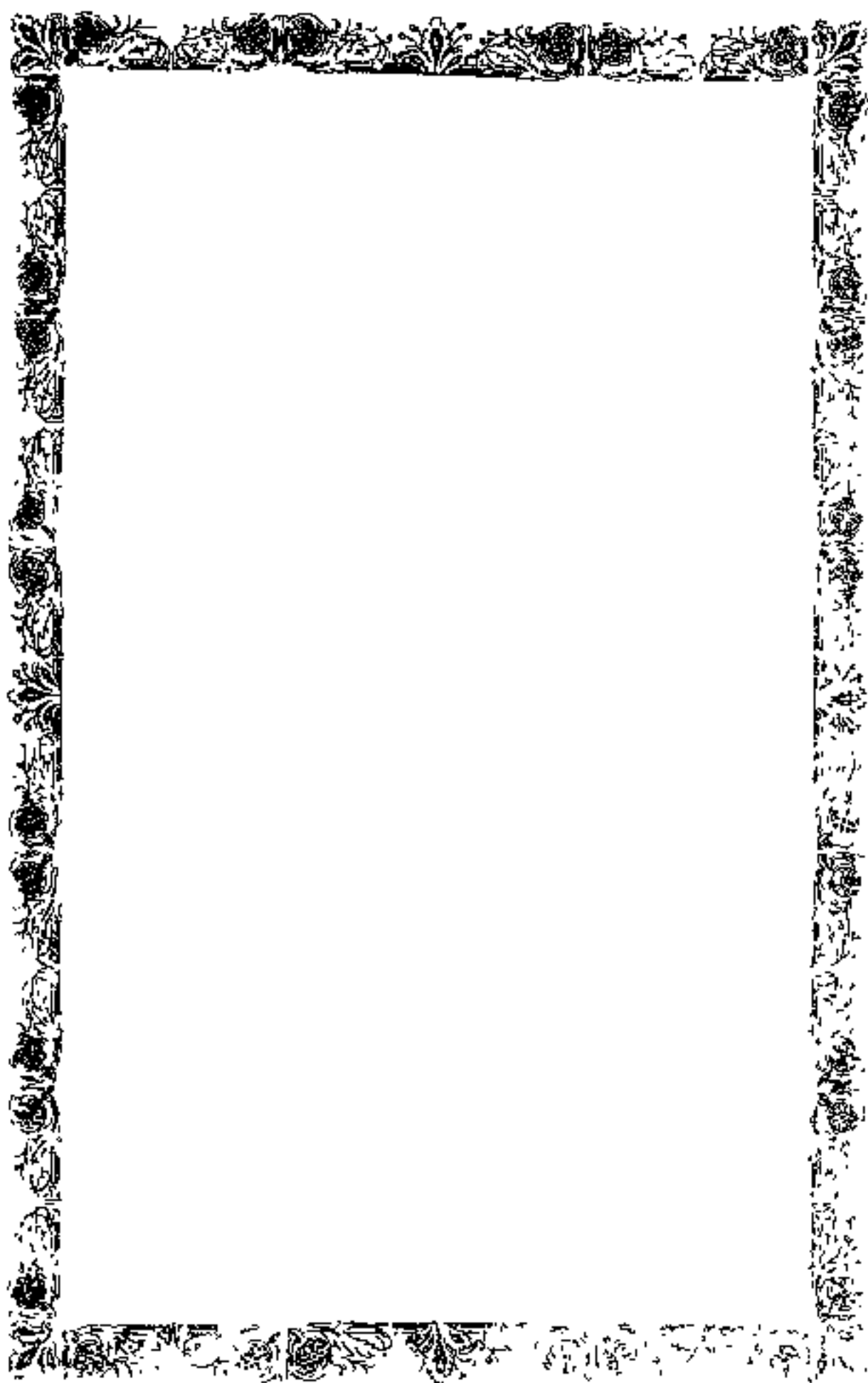
از آنکه با آنکه ایلی خود را بر آنند قبایل اعراب که رعیت ایران و سکه موصل هر قدر از عادات و رسوم عیش و بازی و اجداد خود شباهت دارند هنوز زبان عربیت و طرز و طور عربی و لباس عربی و نحوه سلوکشان اگر چه بهتر از ایلان است اما هنوز فعلی عربیت خوراک اعراب این صفحات علی القبله است لکن شده به قوم عهد قوم مذکورند فقط این حد اگر چه نزد بکران چندان مطلوب نباشد نزد اعراب بهتر است چنانچه چند سال قبل اتفاق افتاد که یکی از ایلان اعراب که در ابوشهر و در خدمت اطفال کبک دولت آنگز بود با اطفال سارالیه با یکدیگر رفت بعد از مراجعت همه در جمع شدند که چیزی با همی آن طرف را که دیده بود پرسیدند ضمیمه هر چه دیده بود از قبیل ابره و کار بهما و ابره و دولت و بخت ایلان و آبادی و مذاحت صحرا ابره را تعریف کرد و صاحبش خیلی بهیمنی حسد بردند تا آنکه گفت یکت خیره است پرسیدند چه بود گفت دخت خرم که بر در اطراف نگاه کردم با هم و بهیمنه توجه بودم چون این زمینند زنده شان تمام شد و خیلی نفوس خوردند که خدا این چهار کار را این عذاب مقرر کرده است که در ملک مذکور میکنند که دخت خرم را در اعراب ایران اگر ظلمی میسند و معادمت نمانند کرد اسباب فرار دارند و در یاد سنی دارند و بر اندن سفیان معنادند و لهذا هر وقت خرابند بسواصل بر عرب و مالک عثمانی میوانند که بخت و بهین سبب منضمات عادات اصله نوع بیایکی در چنین حیالات و تغییر عادات مخصوص بخود دارند چنانچه در فی القلق اتفاق افتاد بعضی از صاحبان آنگز بر در حالی ابوشهر شکار رفته بودند و سینه که تادی آنگز بر زبان تازی عربی بدی اچوی بنیدازند و بهیمنه زرعیت که ام شتر است یکی از ایشان گفت اعتقاد من این است که سکت آنگز بر سکت عرب در آن زمان این حرف را گفته بود که عرب غیر می که با سید اند چهر می سکی همراه سکار یا آن روز بود پس بخت و بینه هر چه تا مکر گفت غلط فهمیدی صاحب بهمان سکت که سکت عربی خواهد بود و از ایلانی که در کوستان جنوبی ایران سکی دارند غیر یعنی نمیتوان کرد زیرا که کسی از ایشان خبری ندارد و آیا میتوان گفت که در آن سکن در آن حال حالاتشان دو وضعیتان البته سلاطین کی تغییر یافته است آنچه یونانیان در این باب نوشته اند چنین میباشد که با آنچه حال معلوم میشود بعینه یکی است همانند امیر که سارخیز سلاطین ایران با این طوایف کرده اند از اسکندر نیز استغول است با همی که اسکندر می کرد که این جماعت را بر رعیت و پرورش کرده و در آن زمان

باب بیست و ششم ملاحظاتی چند در وضع مملکت ایران درین وقت طبیعت سکنه آن

اگر چه از دو هزار سال قبل با سجال هیچ مملکت مثل مملکت ایران عرضه تغییر است عادات خود را تا تا بهین هیچ مملکی هم که کمتر ازین مملکت تغییر در اوضاع آن شده باشد اقدار سلاطین و حکام قدیم حشمت و بخت در باره و است و رسوم منضم مردم مکان بلاد و ایلان لشکری و مردم وحشی کوهستان و وضع اداره کلی طرفه شکست و جدان همه بکانه تیره بکران

تا حال کیسان است و بقدریکه در این ایام جوان قیاس کرد با بانی حال ایران چندین باسکنه این مملکت در عهد ارداو
 انوشیروان تجاوزت نداشتند و در عرض هزار و دویست سال هیچکس از اهل اسلام نبودی که باید ترقی نکرده اند سکنه جمیع بلاد
 که این زمین را قبول کرده اند بدون استثناء همیشه در معرض صدمات حکومت قزو علییه و بی ثبات بوده اند باسباب مختلفه
 و دلایل جدید و بجهت این مطلب گفته شده است از قوی ترین اذله و اسباب یکی طبیعت خود همین جز است بعضی از اصول خواص
 مذرب و پیر و استاده عمر محمد صلی الله علیه و آله بعد از آنکه او قایم بقوت کرد علی الاقبال اسرودف در غزوات و محاربات
 بود مستعد ناس در حق او از باب شجاعت دانی و صداقت سپاهی گری کمتر از ریاست آلئینه او نیست لاجرم هر یک از
 سلاطین اسلام تاسی بر رسول خدا را بهانه استیغافای حرمین و هوای خود ساخته و باقتضای وقت اطاعت دوستان و ذلت
 دشمنان را بآیات قرآن استشهدا و استلال برینت و همین صورت که کبابی که در واری جنگجوی در ایام محاربات خود نوشته
 فتناء و مصدر جمیع فواین است این است بدان گفت که یکی از اسباب قوتیه عدم ترقی این طایفه است و همچنین قانون ذن
 مسخر و گرفتن بزرگان در حالت قید و حبس و شکن نیز شکست نیست که اگر از اسباب قوتیه نباشد اثر کلی در تحریق ترقی
 کسایکه این مذرب را اختیار کرده اند دارد و اسنان از جوان گفت مخلوق عادت در نیت اسلام هر کس در خانه خود
 حاکم قنار است از طفولیت تا شجاعت هیچ می بید و نمی شود و در حکومت و اطاعت عادتش تا بزرگان ذن باوران
 بدون جاری نده لکن اینخوانده بخدمت که سعی با خصوص و از آزادی شخصی ملکی صحبت بنا برین زمین و بجهت پادشاه مملکت را
 بالذمه بخورد و اجب الاغافه میداند خود را با لئنه با لئنه خود میداند شکست نیست که چون تاریخ قدیم و حال جدید -
 ممالکت است یا ملاحظه شود اسباب عید و ساد میوان نمر که در این ممالکت هرگز ترقی نکرده اصلاح حال بی روح با
 یابد و ما که امروزه با این فرکانستان از عا مانه اند رسیده اند لکن از دلایل سلطوره و بخواهی اصح منو که در جمیع بلاد اسلام
 بجهت هیچ چیز وضع اداره حکومت نکرده تلی حضرت نیست بلکه در اکت خواهد و شداید ترا نمی خواند کرد و اسرای قابل
 به حجتی که بکریغ ارادی دارند ایلیاست بر سه مرتبه است از او می چسبی رد کی باشد بهایم راضی شده اند که عرضه ظلم و ستم
 نخواهد تا هرگز در اهل اسلام کوستستی بجهت ارادی است شده است نه بلکه اظها ذوبشی هم نشده است که بطور دوم
 حدی برای اقتدار سلاطین بگذارد که در حقیقت سدی در مقابل ظلم این طایفه بسته باشند بل هرگاه ظلم سبب شود
 شده است آنچه این بود است که بعد از آنکه بر یکی عالم است نه نظالی دیگر ابرج دستلومی آرسد که هنوز بر تخت
 نشسته است بر کلمه و وقع همان کسایکه بر علم او همه در دسته و در بقیه سبب خروج او بر سر سلطنت شده اند با
 تاریخ ایران از زمان فتح اعراب تا ل بعد از این بیعت این مطلب است و ما در میکه اسبابیکه این آثار بران مشهور
 شده است مبرود است بجزیری کمانعی در وضع این مملکت تا اصول و اصولی نخواهد بود و در خصوص آتادی ممالکت بسته
 به طبیعت و عادت شخصی پادشاه است و بهترین سلاطین این را بجهت است خود در ایام پادشاه با پایدار خود توانسته





نود و نوزدهم است نیاجی که قریب دولت روئیه با این مملکت برود و مورد خواهد داشت مملکت است که پیش از وقت ایران
گفت ولی با بی با و عثمانی با اینکه از اطراف اساس جمع و آره نه قرنها گذشته و تا بنور در لباس آباد اجزاء و مملکت موسوس
ذیبی از صفات ترقی و تربیت مصون و محفوظ اگر این مقدار ترقیب قیاس داده شود و نتیجتاً این خواهد بود که قریب
مملکت و مصداقست عادات و ادیان متضاده غالب این است که باعث از یاد و عوایفی است که تا حال مانع ترقی
و مصداقست با این است اسلام و عیسویت و العلم عنده اگر چه درین کتاب بقدر امکان اخبار قدیم و اوضاع جدید
ایران مندرج شد قبل از اختتام آن چه گفته شد در باب طباع مردم این مملکت بی شایسته نخواهد بود و خصوصاً شخصی
سلاطین ایران در ضمن تواجیح ایشان مرقوم گشت آنچه باقیست که باید گفته شود بیشتر بیج و بی وضع ایشانست تقریباً جمیع
سلاطین این مملکت بمر قشع بوده اند یا افلاک که هم فی الحقیقت معینه بوده اند ظاهر آنکه احکام و رعایات طواجر حکام
تربیت نموده اند زیرا که این امر از لوازم قوام دولت است و لکن اسم از او در جزو سالی شاه زادگان را با ناموزند مملکت
حسد و صفات جمیل را چندان لازم نمیدانند بنا برین برکت از یاد شایان ایران هم از او ایل عهد شهاب بنواند بدین
منع و در هر تنگ انعام طاهی و مناهی خود استیغای لذت و سرفرازی در شواست با از خصوصیات پادشاهی متروک و شایسته
بنوان پیش از همه اسباب همین بسبب راجع ساخت و نظایات علی الاطلاق که در سلسله سلاطین این مملکت روی میدهد
مردم بدی که بکششهای فوق العاده چنان مروج و مستطاد ظهور و استیغای غاوت داده می انگیزد کسیکه بلافاصله بر جای او
می نشینند اعمال پارس مشق خود ساخته و بسبب لزوم مجاهدتی که مقتضی وضع ایشان است اساس دولتی بنا بر حکمت و سیاست
دی برپا شده است بطور قوام میدهند و در اجرای احکام و مصنای امر و فرای بی طرفی دی سلوک بهمانند تا سرت و
دوره آبا و جد و بسبب خرابی انسان اطفال مبتدی زیرا که دشمنان جای گرفته است که سبب حکمرانی از او زودتر شده اند چنان
می پندارند که مقصد از فرزندانی کام رو نیست و چون اسباب سود و لب جمع و اطراف همه متعلق و خوشامد که است خود
از دست داده همیشه متذکرین شهر پیش از آن که فو فلکست داده خود بستند خدین العیش عیب ازین غیر نقصان
تا اینکه از کید زمانه غافل و بیوش نامه عادی گشته سر در پای و شمش خراجی یا دوست خواگی و اهدا بجهت پادشاه ایران بر روی
بسی چیز لازم میداند که رعایات ظاهر سرج جم و قوس و سزاسته را از صفات طوکانه میدادند از لوازم بهت
ملوک و چون با رعایت احکام و کمال نماندند مردم نادان کرده است که از حیث ناخفاف بر امتن بسبب متعلق خواهد
شد و همین بسبب قدر دینست همه حکاران همدم و مدد داشت روی علوی میبندند شناسند تا بیج سلاطین ایران
باششهای بعضی معلوم نبود که همیشه ندانی خود را از مردمان و آن نسبت نمی حساب است یاد کرده اند که اسکه چونست
بالعبله و علی الاطلاق دارند و فقط نام بردگی بر ایشان اند به سبب جلالت منصب سلطان و بدوست میدادند در
ادقات مخصوصه خود و با مردمانیکه با حسب زرا و با بسبب تا نسبت و جمع و رانی بجهت و اعطای همیشه رعایت نمودند

بلکه راحت آرام خود را بیشتر در دایره بر خلاف این طبع می بینند و شاید که خورد قهر و عصبه بر سر کشونی بپوشد و پیش از وقتی که
خود را مرگ زایر ببیند که ایساجه و انشای آن بود خوف بگوش چشم خود است و دیگر از جمله مخصوصات وضع پادشاه ایران
این است که همیشه سالکات طریق رحم و مروت نتواند بود اگر چه با طبع باطل این امر باشد علی الاضمال فرمان بسیار است
و قتل مردم دادن و خود مشاهده این امور کردن باید نمود و تا هم موجب فتادت قلب شود و کسانی که بترسند پادشاه را
این ملک متعین اند که با این جنبه هم دارد که مبادا مروت طبیعی را داخله با حیالات و امور لازم آید که هم از دست
ایام صبی است از مشاهده بعضی امور عادت میدهند که از دیدن آن لرزه بر اندام مردان افتد و این تعلیمات ایام
جوانی چنین میباشد که کتبه علی الاستراق اثر کرده است زیرا که در تاریخ ایران کمتر پادشاهی نشان میدهند که فوق معمول
اظهار رحم مروتی کرده باشد بر خلاف بسیار هستند که جعل خود ثابت کرده اند که خورن زری و خونخواری یکی از لذات است
و باستیغای این لذت سعی تمام خود را از قدر انسانیت محو خود را از در جرم و جی ساقط ساخته اند بعضی اوقات سلاطین
ایران مجبورند که در اسپینال امرای مقتدر که در اطراف نشان شده دارد و علی الظاهر نتوانند بدو کسپی رسانند مستک
بجلیت شوند و در خفته معضو و خوش محل آید شاید بدین سرملکی حفظ جان خود را نگویند حال متحرک دارد ولی انگونه ضرورت
مانع تقویر افع از جا طبیعت نمیشود و فحاش صورت ظلم در برابران حشمت نیکوست مگر اینکه چون نقاب خیانت بر
چهره کشد همیشه تحریک مواد نفرت و خجرت درین وقت است که ظلم سکار و شرارت ظاهر بالبنه بخیانت پنهان و
جنایت باطن که از لوازم بی خبری و نامردیست نام صلاح و فضیلت میباشد آنچه در باب سلاطین ایران مذکور شد
شامل جمیع حکام بالبلطه است لکن از انصافات حسنه و اللطاف حبه و جللیه اللینه که شامل بی نفع انسان است طی
که این قسم سلاطین داشته باشند کم اند چون ملاحظه احوال ایشان شود و مجب نیست که سلاطین این مملکت از حقوق دیگران
بروانگندند یعنی جرمی جزو نشناسند و مد ظلم را شورش عام دانند و اقتدار را سر پای زمین و عشرت پندارند و داد ایسکه
حکام قانون موجب محاطه حسن ملک نشود بهر نوع تواند بجلب و جمع احوال پردازند و جز سخته از ویاد و اعتبار شخصی
خوب هیچ جنک و صلحی اندام نمایند و آبادی مملکت را از دست بجا که نایزنی مصالح شخصی و سبب آوازه و بلند نام خود است
لازم شمارند شاه زادگان ایرار طبیعت هرگز به تحقیق دانسته نمی شود از آن رو که همیشه به مقتضای وقت حرکت می کنند
غالباً آداب معاشرتشان بطور رفت و حسن سلوک است بجهت اینکه معصود کلی طلب قلوب است برای انجام
بدا پر آید اگر چه وضع این شاه زادگان مختصی است که اگر با انگسند باری رعایت حرم و احتیاط را فرود گذارند
اما مگر خلق خوشامد کوبان و جنور و نسب مخالفت با این ملاحظات کرده چون کجوستی متعین میشود چنان اظهار باطن مطوبت
بباید که کوبانی حقیقت سلطنت علی الاطلاق دارند و زیرا که بزرگان مملکت همیشه مردمی سخاوتمند و کاروان
نوش صحبت و با علم و صلو و دقت نظرند تا باجهن است صفاتی که در جهت سرمایه زندگی ایشان است از بعضی که

عمرشان در مراعات رسوم ظاهر ضایع شده است و تحصیل معاششان از این طریق در بعضی نواحی بسیار کم است و بعضی جاها حفظ خود با احتیاجی دیگران بوده و نمی توانند بدون نظر عمری بر زمین کار و در تعلق با مردم فریب و کوه با خلقت شده اند

بجمله این که هر جا بکشتی یا بند سر کبارند و هر جا اجناسی میسند یا بار دارند و عمری بکمال و دخل کمند آنند صلاح افضل است

فصل پنجم در وضع قوانین و احکام است که بیاسی نمودن ایران است که نام ایشان از جهت این امر

تکلی داخل کردن خلاف انصافست ولی از همان کسانیکه بصیلت و بند و فرستادن و انانی و صلاح از جمله انانان قضایست

میر بوده اند بعضی اوقات مجبور شده اند که اصول انانیت را فدای رسوم جاه و منصب کنند و غیر از وقتی که اعیان

پادشاه بجهتی بوده است که در قیام و اعادای پروانداشته اند بجهت ضرورت وضعی که گشته اند که مخالف با حقیقت

و عدالتی است که مردم نیک سیرت و بزرگ زانایستند و سخن اگر امروزمند دارد حکام ممالک و اصناف را

میزان گفت که در وضع سلوک غالباً مساویت سلوک وقت کنند لکن قانون حکومت نوعی است که باید همیشه انانیت

با لحاظ و تعدی داشته باشد بجهت اقتضای وضع و کفار و کردار زودند و احوال و دست مردم از ترکشاده دل

و لهذا بیشتر شایسته احترامند از آنکه که صفات جور و تعدی اعدا باعث دانست جمع و بی نظریت بمسود و کوه

و فریب خشمخیز ایران طبقات مستقم شوند اکثری از کابراین سلسله در اوق پیش رفت غالباً مردم صاحب فضیلت

و متحمل گوشه نشین و بد و نفوس و توانمغ مایه احترام ایشان است اما لکن این رویه را از دست نمیدهند و در جمیع

موارد و صورت مذکور و فنی که شریعت در خطر باشد چون خود صاحب مندر شرح اند خط آنرا از لوازم جهت میدانند

سایر طبقات اینها بقدر توانمغ و خلاف مذکورند با طویل دانش و اوغابای زیاد و تعدی بجمعی میسند که بسیار کم با ایشان میشود

و از این جهت از جمله شایسته ترین و ناراضی ترین مردم میسند چون عموم مالی ایران با غریبی برکت و بد بسبب

بظهور رفت و فرست سلوک ممکنند همین معنی همیشه باعث استهتال بایره غضب این طبقات است و بر

مراد و با کفالتن و شجر میسند که در بعضی نقض عوام را رد می بخود کشند مردم نسبت بای بد باین طایفه

میدهند و گینه غلای ضرب المثل است چنانچه گویند فلان کینه ثانی دارد اختلاف طباع ما بین بابی شهرزاد

نمکنه ایران بسیار است که شمار آن اصل و نسب ایشان است مثل اینکه اهل قزوین و تبریز و همدان و سایر از ویز و

سجرات و جلاد است مستورند بر خلاف اصل خود و کاشان در اصفهان که در ضمن دلی حکمی بسبب اینکه چندان مالی

شهر با اینکه قبل مذکور شد غالباً قابل خنک و سلخور بوده اند مردم فهم و کاسان و اصعبان هم از قرون بسیار با شرف

و صنایع انساب کرده با با اعمال ملکی و ملی شغل اوردیده اند لکن این اصنافند که مردم صحنی از راه کتبه انانی زود

شهر با چکی باشد بسبب خروج از قریب کجی میشود جمیع مالی ایران با و امیر کوه در صورتی که محوطه است

یکوی از نوع انانیت بلند قامت میسند ولی کویا با با و بدتر کسب بند دست در ایشان به صورتی که

قوی بنیاد و چالا کند رنگت چهره از سبزه کندم کون تا بسفیدی رخسار مردم بلاد شمالیه فرنگستان میرسد اگر چه آن شگفتی
مردم فرنگستان برادر عارض ندارد تا بجهت مزاج مایه حلی و افزاینده صورتی است بلاخطه ملی سرعت اوراکت درین جا
در طرز آدابشان قابل تعریف است حریت و رفیق مصاحب اند و در خرج باقتنای بعضی چنان سرسره
که در اخذ حریفی عالی طبقات ابالی سزاوارتر خوب نگاه میدارند و نوکرهای ایرانی ما و امیکه بنجام خدمت و اتعالی امر
مطوط است بهترین خدام اند و در ونگونی و در روی ایرانین ضرب المثل است و خود ابالی مملکت نیز از بعضی انکار دارند
اما میگویند این علت در مردم بسبب طرز حکومت و تقیوضع رحمت است شکست نیست که در ملک که حکام جور و ظلم
ایشان است لابد رعایای مظلوم بهر طور نوازند در حفظ خود میگویند و چون اتفاق ملی افتد از شخصی نیست باطنع بجهت
و جلیت گری بهیچ خواهد شد این است که استعمال اسبونه و فاع همیشه سبب و ناست طبع شود بلکه در بعضی مقامات خوب
احترام و تحسین است مثل اینکه مکرر اتفاق افتاده است که مدای قریه یا کلاسه شهری محض بجهت حفظ جان و مال دیگران
دروغی گفته و در اثبات آن جوخی نبات و رزیه که جان و مال در اعوضه تلف و بدر ساخته و همین حساسی برکت
ازین شخص در حق دیگران و باجرم سبب احترام مردم میگردد و رعایا خود میدانشند تا لبه بوی وضع زندگی عموم ناس
در ایران بطوریت که احتمال دارد که بیشتر از وضع حکومت مردم را جلد بار و در ونگو میکنند زمان و عهد شکاران که
شومیزان و صاحبانشان خود را برایشان حاکم و والی علی الاطلاق میداند تا مایه جمیع معایبی که مایه و خستار در داشت
ظلمت و دانست همت است داشته باشد اول تعلیمی که احتمال از پدر و مادر بیامند و درش و در اوست فرست
و این معنی برورد و مورد خاطر نشان است حکام یافته سجانی میرسد که اگر در باب نکوشی و صلاحیت صدق و راست
کفایتی بخشی بشوند نه ضد بین و تحسین میکنند اما رعایت حزم و احتیاط مانع از این است که بصلاحتی از این تمیل
خطر آنقدر اقدام ننمایند چنانکه بر صدق نه فایزور نه فقط دلیل بر عدم صدق است اگر کسی از ابالی ملک خارج
در قولشان شبیه کند میگویند که خاطر جمع مان اگر من ایرانی هستم تا دروغ نمی گویم خلاصی هیچ شک نیست که بعضی
گوشایسته نیست که نام ایشان در تحت تعریف کلی این طبعند و اصل ناست و بصدق لجه و درست کرداری از بگلکان
حمازندان تا از باب اینکه همیشه کرام ناس قلیل اند و دشان بقدری نیست که رافع عیب ناست شود مردم ایران با
صد ناست زمان و مصائب دوران مکانست خویش بگذارند و در شکاست فریاد نمیکنند تا مدت چیزی بعضی
آیند و چون غصب برایشان مستولی شود و اطلاعشان ماید کسی است که از عواقب امور نمیدانند که که وضع حکومت
و طرز صحبت این مردم دشان نیست چون میشود که پست ترین مردم با یکدیگر بکند و پادشاه سز و تمام میگویند بجهت
خواه کرد و حال اینکه حقیقت دارد اما این قسم صحبت بار که غالب بامین ادانی ناس عمومی دارد و اعتقانی نمیشود
ملی اتفاق میافتد که بعضی او ناست تعذیری یا جزئی زد و کونی تمکینند تا مابعد اعلی کما بعضی در این باب نیست

بسیاری از سکنه بلاد مغرب تربیت شده اند و نیز کسانی که تربیت نداشتند و در طاقی در لسان و به است و
 جلاوخی در گفتگو دارند که غالب در عین صحبت بروای ماه و منصب و مان و مکنس کسی را ندانند چنانچه حاجی از پسر
 خان که در این او خود نیز ایران بود حکایت کرد که وقتی بر او من بیکر یکی اصفهان بود و قطعی بر خلافت معمول بر کسبه شهر
 معین کرد و شخص سری فروشی در وقتی که بیکر یکی در دیوان ستمه بود و خود را با ندر و این اخته عرض کرد که ممکن نیست
 که از جمله این شرط تواند بر آید بیکر یکی گفت اگر توبائی بده و الا این شهر در سبزی فروش گفت و از این شرط محال است
 و حاجی را بهم بنده ام که بروم حاکم گفت برو سپه از باکاشان اگر دولت بخواهد مرا و گفت برادرت در یکی این شهر را
 حکم راست و برادر داده است در دیگری رفتن اینجا با جده فایده برای من خواهد داشت و ای گفت اگر بخواهی برو
 طهران و بناه عرض کن که من ظلم میکنم بچهاره گفت اسمها هم برادرت حاجی از ابراهیم خان وزیر است حاکم بعصب رفته که
 پس بخشم برو و مرا پیش این عذاب بده و کانداز گفت اسمها هم شاید حاجی مرحوم بدست شریف داشته باشد چند مجلس
 توانستند خود را از خنده ضبط کنند بیکر یکی نیز برادر بکران شریک شده سبزی فروش را وعده کرد که کارش را
 درست کند اما است ایران با سکنه ملاذ این مملکت اختلاف کلی بالطبع دارد و برای جلال سبزه نده است که
 هم میاست و بهادری و هم نزدست و جو از روی شهنشاه و امتیاز یافته از حسب انصافی وضع نسبی که مخصوص
 مایه است از دور او اعیان دولت که خلیه ساری میکنند نمیتوان گفت که یکی از این عیب ماری سفید فرمود
 و نخری که دارند فالس مانع زمانه ساریست فخریه سبب مصفا باینکه هم از او ان طفولیت تا دیده اند و استخوان
 حد شکار و جاگران و به او اقبالان خان نثار و در هر دو دیده اند حسب این شده است که عادت کرده اند در آب
 و دیگر از کم از آنچه هستند بعد از چون بعضی میگردند و است که بهیچ وجه اداره پذیر نیستند لکن کم میافند که خندانکه
 در عین غضب بالسه بسیار زرگان با بجز پادشاه و دیگر بکوی سورت مشفق شود غالباً معذرت هر با بنجاری مانیکه
 از ایلایات سفید خواسته میشود و حتی خود پادشاه هم قبول میکند روزی اقطان افساد که یکی از امرای صفت از صدر اعظم
 میداشت جلی بدگفت یکی مخصوصان در زیر حضور داشت و چون سخن را در او از عاقبت آن اندیشه داشت
 روز دیگر از وی پرسیدم که چه واقع شد گفت هیچ چون در برابر او بدم گفتم با ایلایالی منیم و بعد از دیده من کسب کرد
 میدانی که این لفظ ایلایات عذر همه نامهوار و نامه بجا به است که کسی گو را بلبه نامحرمه بجهت امرای ایلان
 دشام را میتوان گفت با تغییرات کلی تغییر پذیر است وقتی که مملکت آرام است چنانچه در تاریخ و استیغون
 مغلطان کم میشود و علت اینکه چون در طفولیت غالب بصیانت حرکات ایران در ایامی سخت جاسه و در همان
 تربیت میباشد و چون پس سبزه رسیده همیشه با در لشم جناب و مکرر ام رکاب مایه باشد و در دست عادت
 ملکی و اولیای دولت گیرند و کینه خوبی در قمار ایشان پدید در است و حمایت اطفال صیده و ملاحظه نمیشود

هیچیک از طبقه اعظم ملک و اعم از اینکه امرای ایلیات باشند یا عیان و ارکان دولت قابل معرفت زیاد و نامور
 و باب محاسن اخلاق از قبیل عفاف و کفایت و پاکدامنی و راست کاری و غیر اخفی ظاهر از هم مراعاتی نمی
 و باجرای از ارض بندها که چه بحسب ظاهر عاینی میکنند تا اگر کرده است که در صحبت شان معلوم میشود
 که اعتقادی باصل دین ندارد و بسیار شده است که چون از این باب سخن در میان آید بطوری صحبت میدارند
 که قریب کفر است و در ایران از مذہب صحبت و دشمنی علی الخصوص وقتی که خارج مذہبی در مجلس باشد شیوعی دارد
 روزی در مجلسی یکی از ظاہر باب حقوق و لزوم احترام مساوات گفتگو میکرد یکی از امر گفت اینها که تو میگوئی همه
 از برای مردم است که چیزی ازین حرفها شنیده اند و چیزی دیگر ندیده اند من مغرور کرده ام و کتب بسیار
 دیده ام و نگارنده است که سستی دیدم مثل سرت کت و یهودی مثل فرستاده دیدی که کتب که نزد خود دارد
 است کتابی که معتقد است از کتابی از برای مجرب که حال در خاساست نقل میکند گویا وقتی حکایت کرد و منکر شنیده بود
 و خوانده بود که تمام طبعی بود حقیقت حال او در یافت که تعاقب فناء که باری در سجده می کردی اما ما همین ذکر را
 میکرد و او حضور داشتند چون بطلب رسیدند می مردم کرده گفت بر چه این مرد و ملا میگوید در مرغ میگویند
 از نوکر مای من مردمی برای همین تحقیق مطلب و متن ابرار آمدم کردم و بعد از آن کر بر سر قدری رفته نگاهم دیدم
 همان طور و حسن راست و محال است که یار پس بتواند با انسان بافرشته حرف بزند باجهل طماع ایلیات خیلی
 مختلف است با ابالی بهتر ایلیات نیز حساست و فجاج مخصوص خود دارد مردمی همان در دست در شنیده
 لاکس بی ادب و سخت مزاج و شدید العقل بد چون ضرورت بدروع و قریب و جمله ندانند حسیماج باستمال هم ندانند
 و این جویشان که از مردم شهرت بر واضح است که بجهت این است که آن اسباب برای ایشان جمع نیست بر آنکه
 بوضع بویستند که هر وقت در شهری سکنی گرفتند با جزه فاجحین داخل شهری شده اند در جمع فواخس و بیجا
 در جمع با ظم و ادا و سفقت گرفته اند تقصیر و احسن برود میزد و شستن سلب شعور از بار خاطر است از آن ایران که
 در شهر باستاند عاونا ما بد کبر آن اند و خد شکر از روی و ازین جهت بسیاری از خصوصیات این طبقه را دارند اگر
 جدوری صاحب انظار با سدر موسی در یکله ملت نخواهد دانست این است صط چیزی که ازین طبقه و مردم که غریب
 باشد چه صحت و یا هم اگر بفرمان قول عموم و افسانه بعضی از محقرین را فحول کرد که در حلقه مان مردان را بر راه آورده است
 در اسباب از آن ایلیات در درانی سابقه سخن را ندیم بالنبه بران شهری فوج ارادی دارند اگر چه در حسن اندام
 و تراکت طبع بران شهری نیز سزا داده محنت و عصمت و جمست خانه داری و سایر صفات لازم از ایستاد
 هستند و در حقیقت مگر زبانی عالی نیست و صاحب غیرت در اینان دیده شده است و سبب همان وضع
 ر مدکی و ارادی ایشان است الحاصل کلیه مردم ایران را میتوان گفت که مردمی خوش رنگ و کارکن دولت